



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

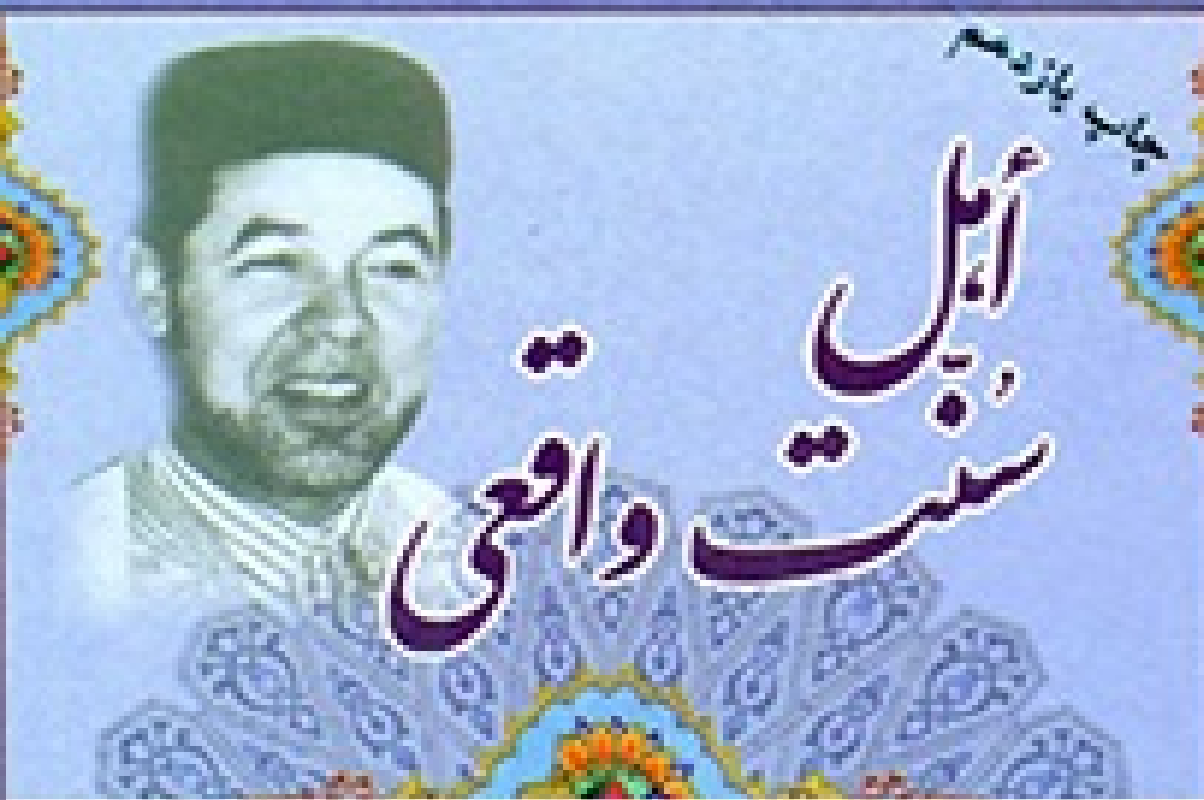
.org

.net

.ir

عظیمی

تاریخ و ادبیات



پیشگام
پیشگام

پیشگام
پیشگام

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهل سنت واقعی

نویسنده:

محمد تیجانی سماوی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	اهل سنت واقعی جلد ۱
۹	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه استاد سید محمد جواد مهری
۱۱	اشاره
۱۵	شیعه علی علیه السلام در زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۲۴	پاورقی ها
۲۶	اهل سنت واقعی
۲۶	اشاره
۳۸	پیشگفتار
۵۲	معنای شیعه
۶۲	معنای اهل سنت
۶۸	نخستین حادثه ای که مسلمانان را به
۷۱	دومین حادثه در مخالفت با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۷۳	حادثه سوم که شیعه را در برابر «اهل سنت»
۷۳	اشاره
۷۴	نخست: خارج کردن مخالفان از صحنه اقتصادی و فلج کردن آنها
۷۶	دوم: برکناری و فلج کردن مخالفان از بعد اجتماعی
۷۹	سوم: بیرون راندن مخالفان از صحنه سیاسی
۸۲	سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان حقیقت و پندار
۹۴	اهل سنت، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نمی دانند
۹۴	اشاره
۹۷	دلایل
۱۰۵	«اهل سنت» و زیر پا نهادن «سنت»

۱۲۲	شیعه در نگاه اهل سنت
۱۲۸	اهل سنت و جماعت از نگاه شیعه
۱۳۴	معرفی امامان شیعه
۱۴۱	امامان «اهل سنت و جماعت»
۱۵۱	معین نمودن امامان شیعه، توسط شخص
۱۶۲	نصب پیشوایان اهل سنت، توسط
۱۶۸	راز گسترش مذاهب سنی
۱۷۷	دیدار مالک با ابو جعفر منصور
۱۸۱	نکته ای گفتنی برای بحث و تحقیق
۱۸۸	امتحان علمای عصر، توسط حاکم عباسی
۱۹۹	حدیث ثقلین، نزد شیعه
۲۰۳	حدیث ثقلین نزد «اهل سنت»
۲۰۵	کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی؟
۲۱۴	پس راه حل چیست؟!؟
۲۱۵	پس راه حل چیست؟
۲۱۹	منابع فقه شیعه
۲۲۳	منابع فقه نزد «اهل سنت و جماعت»
۲۲۳	اشاره
۲۲۴	نخست-سنت خلفای راشدین
۲۲۷	دوم:سنت همه صحابه
۲۲۸	سوم:سنت تابعین(علمای اثر)
۲۳۰	چهارم:شیوه فرمانروایان
۲۳۳	پنجم:دیگر منابع فقه، نزد «اهل سنت»
۲۳۶	مطالب ضروری، جهت اكمال بحث
۲۴۵	تقلید و مرجعیت نزد شیعه
۲۴۹	تقلید و مرجعیت نزد «اهل سنت و جماعت»

- ۲۵۳ خلفای راشدین نزد شیعه
- ۲۵۶ خلفای راشدین نزد اهل سنت و جماعت
- ۲۶۱ پیامبر(صلی الله علیه و آله)فقه اهل سنت و جماعت را
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۶ یادآوری ضروری
- ۲۶۸ مخالفت اهل سنت با اهل بیت،افشاگر
- ۲۷۶ تحریف نمودن اهل سنت صلوات بر پیامبر
- ۲۸۲ دروغهایی که حقایق،آنها را افشا می کند
- ۲۸۶ فهرست مطالب
- ۲۹۰ قسمتی از منشورات فارسی بنیاد معارف اسلامی
- ۲۹۰ ا-کتابهای دکتر محمد تیجانی:
- ۲۹۰ ب-کتابهای متفرقه:
- ۲۹۱ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: سماوی، محمد تیجانی، ۱۹۳۶ - م.

عنوان قراردادی: الشیعه هم اهل السنه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: اهل سنت واقعی / محمد تیجانی سماوی ؛ با مقدمه محمدجواد مهری ؛ ترجمه عباسعلی براتی.

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

فروست: بنیاد معارف اسلامی؛ ۵۴، ۵۵.

شابک: ۲۷۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ اول) ؛ ۶۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم) ؛ ۷۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم) ؛ ۱۱۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ هفتم) ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ دهم: ۹۶۴-۶۲۸۹-۱۶-۹ ؛ ۴۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ یازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۱۶-۱ ؛ ۲۶۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ اول) ؛ ۶۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم) ؛ ۷۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ سوم) ؛ ۱۱۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ هفتم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم ۹۶۴-۶۲۸۹-۱۷-۷ ؛ ۴۴۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ یازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۱۷-۸ :

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم و سوم: ۱۳۷۴).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ ششم: زمستان ۱۳۷۷).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ هشتم: بهار ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ دهم: پاییز ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ یازدهم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ هفتم: ۱۳۷۹).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ نهم: تابستان ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ یازدهم: ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه ها

شناسه افزوده: براتی، عباسعلی، ۱۳۳۳ - مترجم

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: BP۲۱۲/۵/س ۸۵ ش ۹۰۴۱ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۳۹۷۲

ص: ۱

مقدمه استاد سید محمد جواد مهري

معنای لغوی «شیعه»، یاران و پیروان است. و «شایع» یعنی: دنبال کرد و تبعیت نمود. و در اصطلاح، شیعه به کسانی می گویند که از علی و فرزندانش علیهم السلام، تبعیت و پیروی نموده و ولایت آنان را پذیرفته اند. و این نام برای پیروان اهل بیت، بقدری مشهور و معروف شده که تا واژه «شیعه» بر زبان جاری می شود، بی درنگ پیروان علی، به ذهن می آید.

برخی از نویسندگان و مورخان پیدایش «شیعه» را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یا پس از قتل عثمان، دانسته و برخی فراتر رفته، تکوین مذهب «شیعه» را در ایام فتنه طلحه و زبیر، دانسته اند، در حالی که ما معتقدیم، شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مذهب تشیع را ایجاد کرده و در نخستین روزهای بعثت، که بنی هاشم را بر اساس آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دعوت کرد فرمود: هر که از شما با من بیعت کند جانشین من خواهد بود و کسی جز علی پاسخ مثبت به حضرتش نداد (۱)؛ از آن روز پیروان واقعی حضرتش، مشخص و متمایز گردیدند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آن مناسبت و در مناسبتهای گوناگون دیگر تا حجه الوداع، تنها و تنها علی را برادر، وارث، وزیر، وصی، خلیفه و جانشین خود

ص: ۲

۱- ۱- مسند احمد بن حنبل ج ۱/۱۱۱، تفسیر ثعلبی کنز العمال- ج ۱۳-۱۳۱ ح ۳۶۴۱۹، تاریخ طبری- ج ۲/۳۱۹-۳۲۱، کامل ابن اثیر- ج ۲- ص ۶۲-۶۳.

معرفی کرد و به مردم فهماند که هر که او مولایش است، پس علی نیز مولا و سرور او است و باید از او فرمان ببرد و ولایتش را بپذیرد. و بی گمان اهل سنت واقعی، کسانی هستند که در روز نخست، پیغام مولا و رهبرشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با دل و جان شنیدند و پذیرفتند و در برابر نص صریح او، اجتهاد نکردند و با پیامبر مخالفت نوزیدند و پیروی از علی را مانند پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واجب و لازم دانستند

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱).

جالب اینجا است، روایتهائی که پیامبر در آنها دستور پیروی از علی را داده است، و علی را به عنوان وصی، ولی، و خلیفه خود تعیین کرده است، در مصادر اهل سنت، صدها روایت است و با این حال، نه تنها به آن اهمیت نداده، بلکه آن را رها کرده و از آن می گذرند؛ گویا این همه روایت- که از حدّ تواتر هم فراتر رفته و در مناسبتهای گوناگون، خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام را ثابت می کند- چون با یک حقیقت تاریخی تلخ (رویداد سقیفه) سازگار نیست، قابل اجرا نمی باشد، بلکه در دوران حاضر، حتی قابل ذکر هم نیست!

در این مقوله، سخن بسیار است و درد دل فراوان ولی افسوس که این مقدمه گنجایشش را ندارد، گو اینکه نمی خواهیم این مطالب روشن و قطعی را تکرار کنیم که در نوشته های گذشته، فراوان بیان شده است.

مطلبی که شاید برای برخی از دوستان تازگی داشته باشد، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر واژه «شیعه» اصرار داشته و شیعیان علی را شیعه خود دانسته و رستگاری و سعادت دارین و بشارت به

ص: ۳

بهشت را در شیعیان علی، منحصر نموده است، و اصلاً این نام مقدّس را آن حضرت بر پیروان علی گذارده، نه اینکه پس از وفاتش، نامگذاری شده باشد.

حال در برابر این روایتها که شیعیان علی را می ستایند و متجاوز از ۱۲۰ مورد در مصادر قطعی و موثق اهل سنت آمده است، آنان چه پاسخی دارند و چگونه آن را با وضعیّت خویش منطبق می دانند، خود باید پاسخگو باشند؛ و یا اینکه سر تسلیم و اطاعت را فرود آورده و این سخنان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز مانند دیگر سخنانش، با قلبی پاک و عاری از هر کینه و تعصّبی، بپذیرند- و چنین توقع بجائی هم از حق جویان هست- چه اینکه در کتاب خدا آمده است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱)

او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و سخنش جز وحی منزل نیست.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۲)

و هرچه از رسول خدا به شما رسید، به آن عمل کنید و از هرچه شما را بازداشت، امتناع ورزید.

۱- ۳-سوره النجم آیه ۳ و ۴

۲- ۴-سوره الحشر آیه ۷

شیعه علی علیه السلام در زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

چنانکه ذکر شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موارد گوناگونی، شیعیان علی را ستوده و آنان را بشارت به بهشت برین و رستگاری، داده است. جالب است که بیشتر این احادیث در کتابهای

ص: ۴

معتبر حدیث و تفسیر اهل سنت آمده است که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می شود تا برادران اهل سنت ما بدانند، ما اگر پیروی از علی و آل علی می کنیم، به دستور تخلف ناپذیر پیامبر- که در کتابهای اهل سنت وارد شده است- عمل می نمائیم. و اگر آنان نیز خواهان رستگاری روز جزا هستند، به این صراط مستقیم الهی، روی آورند و دست در دست برادران شیعه خود بگذارند و همه باهم اهل سنت واقعی گردند که بی گمان سنی واقعی تنها بر کسی اطلاق می شود که به سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند و در آن پای برجا بماند، نه اینکه اسمی بی مسمی بر خود بگذارد.

هیثمی در کتاب مجمع الزوائدش روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود:

«أنت و شیعتک تردون علی الحوض رواه مرویین، مبیضه و جوهکم، و ان أعداءک یردون علی الحوض ظماء مقمحين» (۱).

تو و شیعیانت بر حوض من وارد می شوید درحالی که سیراب و شادکام و روسفید هستید و همانا دشمنانت بر حوض من وارد می شوند درحالی که تشنه لب و اندوهگین اند.

ابو سعید خدری از ام سلمه نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود:

«أنت و اصحابک فی الجنة. أنت و شیعتک فی الجنة» (۲).

یا علی! تو و یاران در بهشت هستید، تو و شیعیانت در بهشت هستید.

ابن عدی و ذهبی نیز که هر دو از علمای بزرگ اهل سنت اند، در کتابشان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که به علی فرمود:

«أما انک یا ابن ابی طالب و شیعتک فی الجنة» (۳).

ص: ۵

۱- ۵- مجمع الزوائد هیثمی- ج ۹- ص ۱۳۱.

۲- ۶- تاریخ بغداد- ج ۱۲- ص ۳۵۸، مجمع الزوائد هیثمی- ج ۱۰- ص ۲۱، صواعق المحرقة ص ۱۶۱

۳- ۷- میزان الاعتدال: ج ۱۸/۲، الکامل لابن عدی: ج ۳/۹۵۰-۹۵۱

هان! تو ای فرزند ابو طالب و شیعیانت در بهشت هستید.

احمد بن محمد فقیه طبری در فضایل به اسنادش از طاوس، از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود:

«لو اجتمعت الخلائق علی ولایتک لما خلق الله النار و لکن أنت و شیعتک الفائرون یوم القیامه»

اگر تمام آفریدگان بر ولایت اجتماع می کردند، خداوند هرگز جهنم را نمی آفرید و همانا تو و شیعیانت، رستگاران روز رستاخیز هستید.

در کشف الغمّه، ابو بکر بن مردویه به اسنادش از ابو هریره نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود:

«... أنت معی و شیعتک فی الجنّه».

تو و شیعیانت همراه من در بهشت هستید. سپس رسول خدا این آیه را تلاوت فرمود:

«إِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» (۱)

برادرانی که روبروی یکدیگر بر تختهای بهشتی تکیه زده اند.

در کنز الکرّاجکی، و کفایه الطالب حدیثی از جابر بن عبد الله نقل کرده اند که رسول خدا به علی فرمود:

«... و ان شیعتک علی منابر من نور مبیضه و جوههم حولی أشفع لهم و یكونون غدا فی الجنّه جیرانی» (۲)

همانا شیعیانت با سیمائی نورانی بر منبرهایی از نور گرداگرد من (در روز رستاخیز) خواهند بود و من شفاعتشان خواهم کرد و آنان فردا در بهشت همسایگان من اند.

در امالی از سنّانی، از اسدی، طیّی روایتی از علی (علیه السلام) نقل کرده است که رسول خدا فرمود:

ص: ۶

۱-۸- کشف الغمّه: ۳۲۵/۱

۲-۹- کنز الکرّاجکی ج ۲/۱۷۹، کفایه الطالب ص ۲۶۵

«یا علی! همانا تو وصی، خلیفه، وزیر، وارث و پدر فرزندان من هستی و شیعیان شیعیان من و دوستان دوستان من و دشمنان دشمنان من... خوشا به حال کسی که از تو پیروی کرد و چه بدبخت شد کسی که با تو دشمنی نمود. و بی گمان فرشتگان، با ولایت و محبت تو، به خدای متعال نزدیک می شوند. به خدا قسم یاران و دوستان در آسمان بیشتر از زمین هستند».

ابن جریر طبری در تفسیرش، در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» می گوید:

حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس نقل می کند که وقتی این آیه نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود:

«هو أنت و شيعتك، تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين...» (۱)

خیر البریه (بهترین مردم) تو و شیعیان هستید. همانا تو و شیعیان در روز قیامت محشور می شوید در حالی که از خداوند راضی هستید و خداوند از شما راضی خواهد بود.

ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة نیز این حدیث را آورده است.

و همچنین ابن عساکر در تاریخ خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود:

«یا علی! نخستین چهار نفری که وارد بهشت می شوند، من و تو و حسن و حسین هستیم و سپس ذریه ما و پس از آنها همسران ما هستند و شیعیانمان در طرف راست و چپ ما قرار دارند» (۲)

در مستدرک حاکم آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من اصل درختم و فاطمه فرعش و علی لقاحش و حسن و حسین میوه هایش و شیعیانمان برگهای آن درخت اند» (۳)

ص: ۷

۱- ۱۰- صواعق المحرقة ص ۱۶۱، نور الأبصار شبلنجی- ص ۱۵۹، تفسیر ابن جریر الطبری ج ۳۰ ص ۱۷۱، نور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی» ص ۲۷۳-۲۷۴ تاریخ ابن عساکر ج ۲/ ح ۸۵۲، در المنثور سیوطی- ج ۶- ص ۳۷۹، فتح القدر شوکانی- ج ۵ ص ۴۷۷، روح المعانی آلوسی- ج ۳۰ ص ۲۰۷، ینابیع الموده قندوزی- ص ۷۴.

۲- ۱۱- تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۹-۳۳۲، مجمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص ۱۳۱، صواعق المحرقة ص ۱۶۱. البته در مجامع روایی ما جمله مربوط به همسران نیامده است و احتمالاً این جمله را اضافه کرده باشند.

۳- ۱۲- مستدرک حاکم- ج ۳- ص ۱۶۰، تاریخ ابن عساکر ج ۱- ص ۱۴۸ ح ۱۸۳، فصول المهمه ابن الصبغ- ص ۲۷

با وجود چنین روایتهای صریح و روشنی چه جای ابهامی باقی می ماند؟

آیا باز هم باید تأویل کرد و این روایتها را نادیده گرفت؟ و اصلاً جائی برای تأویل باقی مانده است؟

آیا می شود جایگزینی برای اهل بیت پیامبر در «ولایت» قرار داد؟

آیا می شود از حق و حقیقت، چشم پوشی کرد و پیروی از دیگران نمود؟

و آیا باز هم می شود شیعیان را سرزنش کرد و آنان را رافضی نامید؟

مگر شیعیان علی جز پیروی از پیامبر و جز پیروی از حق کرده اند؟

«و الحق أحق أن يتبع» و مگر نه این است که سنت رسول خدا را باید از منبع پاک و بی غل و غش اهل بیت فراگرفت؟ و مگر نه پیامبر صدها بار دستور داده است که فقط و فقط از اهل بیتش پیروی کنیم؟ (۱)

پس چه شده است که گروهی از مسلمین به سوی دیگران روی آورده اند و از علی و آل علی روی برگردانده اند؟!

«أَتَسْتَبِدُّونَ الَّذِينَ هُوَ أَدْنَىٰ بِاللَّذَىٰ هُوَ خَيْرٌ؟» (۲)

چگونه چیزی که پست تر است با چیزی که خوب است جایگزین می کنید؟

همی در مجمع الزوایدش خطبه ای را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که حضرت در آن می فرماید:

«ای مردم! هر که با ما اهل بیت دشمنی کند، خدای متعال در روز رستاخیز او را یهودی محشور فرماید.» (۳)

جابر بن عبد الله می پرسد: ای رسول خدا! هر چند که نماز خوانده

ص: ۸

۱- ۱۳- «مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است، هر که در آن سوار شد رستگار و هر که از آن تخلف ورزید، غرق شد.» (مثل اهل

بیتی کمثل سفینه نوح، من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق). المناقب لابن المغازلی: ۱۳۴ ح ۱۷۶، الصواعق المحرقة: ۱۸۶.

۲- ۱۴- سوره البقره آیه ۶۱.

۳- ۱۵- تاریخ جرجان ص ۳۶۹ و تاریخ ابن عساکر ج ۷/۷۰-۱۷۱ مخطوط و مجمع الزوائد ج ۹/۱۷۲

و روزه گرفته باشد؟

حضرت پاسخ می دهد: آری هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و ادعای اسلام کند! (۱)

برادران و خواهران! توجه فرمائید که رسول خدا هرگز یک بار مردم را سفارش به پیروی از فلان و فلان نکرد و شیعیان و پیروان سایر اصحاب را نستود و اصلاً شیعه ای جز شیعه علی نپذیرفت. مگر نه خود به علی می فرماید که شیعیان و پیروان، شیعیان و پیروان من اند و به مردم دستور می دهد که اگر ولایت مرا می پذیرید باید ولایت علی را بپذیرید؟

ملاحظه فرمائید آن قدر که بنی امیه و پیشاپیش آنان، معاویه، درهم و دینارها و زر و سیمها را نثار چاپلوسان و متملقان دین فروش کردند که روایتهای دروغینی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ستایش برخی از اصحاب نقل کنند و در این راستا آن کاسه لیسان و زربگیران که رضایت خدا را با مثنی درهم و دینار بی ارزش معاوضه کردند، روایتهای بسیاری را ساختند ولی با این حال یک جا نمی توان پیدا کرد که پیامبر مثلاً فرموده باشد: ای فلان و فلان، شیعیان تو رستگارند! به خدا رضایت خدا فقط در رضایت خاندان پیامبر است و بس.

چرا نباید بیدار شویم و خویشتن را از ورطه هلاکت حتمی رها سازیم و به دامان پرمهر و محبت اهل بیت روی آوریم؟

و مگر اهل بیت از پیش خود چیزی دارند؟ آنان هر چه می گویند قال رسول الله است و قول رسول الله قول خدا است که هرگز از روی هوا و هوس نیست و جز وحی نمی گویند.

ص: ۹

و اگر مؤلف این کتاب ادعا می کند که شیعه علی، اهل سنت واقعی است سخنی گراف نگفته زیرا شیعه، سنت رسول خدا را از زبان اهل بیتش - که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی دور ساخته و معصوم و پاک و مطهرشان قرار داده فرامی گیرد و بدان عمل می کند و اهل بیت هرگز سخنی بر خلاف کتاب و سنت نمی گویند.

یونس بن عبد الرحمن از هشام بن حکم نقل می کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«لا تقبلوا علينا حديثنا الا ما وافق القرآن و السّنة أو تجدون معه شاهدا من أحاديثنا المتقدمة... و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى و سنّه نبينا محمد صلّى الله عليه و آله فانّا اذا حدّثنا قلنا قال الله عز و جل و قال رسول الله (صلّى الله عليه و آله)» (۱)

هیچ حدیثی را از ما نپذیرید جز آن حدیثی که با قرآن و سنت موافق باشد یا از احادیث گذشته مان گواهی بر آن باشد... و همانا هیچ حدیثی را از ما قبول نکنید که با سخن پروردگار متعال یا سنت پیامبرمان سازگار نباشد چرا که ما اگر سخنی بگوئیم، می گوئیم: خدای عز و جل چنین فرمود و رسول خدا چنین فرمود.

و در روایت دیگری می فرماید: «أنا عن الله و عن رسوله نحدّث و لا نقول قال فلان و فلان، فیتناقض کلامنا. انّ کلام آخرنا مثل کلام اولنا و کلام اولنا مصداق لکلام آخرنا، و اذا أتاکم من یحدّثکم بخلاف ذلك فردّوه علیه» (۲)

ما از خدا و از رسول خدا سخن می گوئیم و هرگز نمی گوئیم فلان یا فلان چه گفت تا در سخنانمان تناقضی پیدا شود و همانا سخن آخرینمان مانند سخن نخستینمان است و سخن نخستینمان مصداقی از سخن آخرینمان است، پس اگر کسی سخنی برخلاف آن آورد حدیثش را به او

ص: ۱۰

۱- ۱۷- رجال کشی ص ۲۲۴ ح ۴۰۱

۲- ۱۸- مصدر سابق ۲۲۴ ذ ح ۴۰۱

بازگردانید.

آری، خواننده عزیز! اگر می خواهی از حق پیروی کنی و خداوند از تو راضی و خشنود باشد و خواهان زندگی پیامبرگونه هستی، بیا و از اهل بیت پیامبر پیروی کن که پیروی از آنان، تنها راه رهایی و رستگاری است.

رسول خدا می فرماید:

«هر که می خواهد مانند من زندگی کند و مانند من از دنیا برود و در همان بهشت جاویدانی که پروردگارم برای من مهیا ساخته، ساکن شود، باید ولایت علی را پس از من برگزیند و دوستان اران علی را دوست بدارد و پس از من به اهل بیت پیوندد و از آنها پیروی و تبعیت کند چرا که آنان عترت من اند، از طینت من آفریده شده اند و فهم و دانش من به آنها داده شده است.

پس وای بر کسانی از امتم که فضیلت آنان را نادیده گرفته و رحم مرا به جای وصل، قطع کنند؛ خداوند آنان را هرگز از شفاعتم بهر مند نخواهد ساخت» (۱)

ای کسانی که خواهان پیروی از سنت واقعی پیامبر هستید، این رسول خدا است که شما را ندا می دهد:

«هان! بر اهل بیت من سبقت نگیرید که هلاک می شوید و از آنان دوری نکنید که هلاک می شوید و به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند».

پس آیا اجابت کننده ای هست؟

کتاب ارزنده و آموزنده «الشیعه هم اهل السنّه» که مانند سایر کتابهای دکتر محمد تیجانی تونسسی، پرده را از ابهامات زیادی برداشته و حقایق را روشن و صریح بازگو کرده است و با ترجمه رسای جناب آقای عباسعلی براتی. توسط بنیاد معارف اسلامی - که همواره در این صراط مستقیم الهی، پیشقدم بوده - منتشر و در دسترس عزیزان قرار

ص: ۱۱

۱- ۱۹- مستدرک حاکم ج ۳- ص ۱۲۸ معجم الکبری الطبرانی ۲۲۰/۵ ح ۵۰۶۷، کتر العمال ج ۱۰۳/۱۲ ح ۳۴۱۹۸، تاریخ ابن عساکر- ج ۲ ص ۹۵، حلیه الأولیاء ج ۱- ص ۸۶، مناقب خوارزمی ص ۳۴

می‌گیرد، خواهان روشن کردن این حقیقت است که شیعیان، اهل سنت واقعی هستند.

پس ای اهل سنت! شما هم بیائید اهل سنت واقعی شوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...» (۱)

قم-سید محمد جواد مهري

ص: ۱۲

۱- ۲۰-سوره النساء آیه ۱۳۶.

۱-مسند احمد بن حنبل ج ۱۱۱/۱، تفسیر ثعلبی کنز العمال-ج ۱۳-۱۳۱ ح ۳۶۴۱۹، تاریخ طبری-ج ۳۱۹/۲-۳۲۱، کامل ابن اثیر- ج ۲-ص ۶۲-۶۳.

۲-سوره المائده آیه ۵۵.

۳-سوره النجم آیه ۳ و ۴

۴-سوره الحشر آیه ۷

۵-مجمع الزوائد هیشمی-ج ۹-ص ۱۳۱.

۶-تاریخ بغداد-ج ۱۲-ص ۳۵۸، مجمع الزوائد هیشمی-ج ۱۰-ص ۲۱، صواعق المحرقة ص ۱۶۱

۷۸-میزان الاعتدال:ج ۱۸/۲، الکامل لابن عدی:ج ۳/۹۵۰-۹۵۱

۹-کشف الغمه:۱/۳۲۵

۱۰-کنز الکرآجکی ج ۱۷۹/۲، کفایه الطالب ص ۲۶۵

-صواعق المحرقة ص ۱۶۱، نور الأبصار شبلنجی-ص ۱۵۹، تفسیر ابن جریر الطبری ج ۳۰ ص ۱۷۱، النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی»ص ۲۷۳-۲۷۴ تاریخ ابن عساکر ج ۲/ح ۸۵۲، در المنثور سیوطی-ج ۶-ص ۳۷۹، فتح القدير شوکانی- ج ۵ ص ۴۷۷، روح المعانی آلوسی-ج ۳۰ ص ۲۰۷، ینابیع الموده قندوزی-ص ۷۴.

۱۱-تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۹-۳۳۲، مجمع الزوائد هیشمی ج ۹ ص ۱۳۱، صواعق المحرقة ص ۱۶۱.

البته در مجامع روایی ما جمله مربوط به همسران نیامده است و احتمالاً این جمله را اضافه کرده باشند.

۱۲- مستدرک حاکم- ج ۳- ص ۱۶۰، تاریخ ابن عساکر ج ۱- ص ۱۴۸ ح ۱۸۳، فصول المهمه ابن الصباغ- ص ۲۷

۱۳- «مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است، هر که در آن سوار شد رستگار و هر که از آن تخلف ورزید، غرق شد». (مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق). المناقب لابن المغازلی: ۱۳۴ ح ۱۷۶، الصواعق المحرقة:

۱۸۶.

۱۴- سوره البقره آیه ۶۱.

۱۵- تاریخ جرجان ص ۳۶۹ و تاریخ ابن عساکر ج ۷/۷۰-۱۷۱ مخطوط و مجمع الزوائد ج ۹/۱۷۲

۱۶- مجمع الزوائد هیشمی- ج ۹- ص ۱۷۲

۱۷- رجال کشی ص ۲۲۴ ح ۴۰۱

۱۸- مصدر سابق ۲۲۴ ذ ح ۴۰۱

۱۹- مستدرک حاکم ج ۳- ص ۱۲۸ معجم الکبری الطبرانی ۵/۲۲۰ ح ۵۰۶۷، کنز العمال ج ۱۲/۱۰۳ ح ۳۴۱۹۸، تاریخ ابن عساکر- ج ۲ ص ۹۵، حلیه الأولیاء ج ۱- ص ۸۶، مناقب خوارزمی ص ۳۴

۲۰- سوره النساء آیه ۱۳۶.

ص: ۱۴

اهل سنت واقعي

اشاره

ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای جهان را سزااست که بخشنده و مهربان و کوبنده سرکشان و گردنفرزان و یاور ستمدیدگان و مستضعفان است. همو که بر همه بندگان-از مؤمن، کافر، مشرک و ملحد-دست نعمت گشاده، و همه را راهنمایی کرده، پرورده و گرامی داشته و چنین فرموده است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». (۱)

یعنی: «فرزندان آدم را گرامی داشتیم. و آنان را در خشکی و دریا برداشتیم. و از چیزهای پاکیزه روزی دادیم. و آنان را بر بسیاری از آفریده های خویش، برتری بخشیدیم».

ستایش خدایی را که فرشتگان بلندپایه خود را در برابر انسان به خاک افکند و هر که پذیرفت رانده شد. ستایش خدایی را که ما را به این راه رهنمون گشت. و اگر ما را راهنمایی نمی کرد راه نمی یافتیم. و ستایش آن خدایی راست که راه را برای ما هموار ساخت و زمینه را فراهم نمود تا با کمک او و در سایه پرستش او به جایگاه بلند کمال و بالندگی برسیم. و

ص: ۹

تاریکی را با استدلال نیرومند و برهانهای آشکار برای ما روشن ساخت. و برای ما پیامبرانی از خود ما فرستاد تا آیات او را بر ما بخوانند و ما را از تاریکی به روشنایی و از گمراهی به هدایت درآورند. و عقل را برای ما راهبری به پا داشت تا هرگاه حواس ما از کار بازماند، از آن راهنمایی بخواهیم.

و درود و رحمت و برکت و شادی بر روح پیامبری که لطف و رحمتی برای همه آدمیان بود، یعنی بر بزرگ و سالار و رهبر ما محمد بن عبد الله؛ پایان بخش پیامبران و سرور آدمیان، دارای برتری و راه پایگاه بلند، و جایگاه ستوده و روزی که نوید آن داده شده و شفاعتی که پذیرفته شده و خلق و خوبی بزرگ، و بر خاندان پاک و پاکیزه او باد که خدا جایگاه بلندی به آنان داده و آنان را مایه آسودگی امت از نابودی و رهایی آنان از گمراهی ساخته و مؤمنان را از گردابهای مرگ آور، نجات می دهند. و کسی که به ریسمان دوستی و رهبری آنان چنگ زند، از دامانی پاک زاده شده و کسی که از راه آنان روی بگرداند از منافقانی است که ناپاک به دنیا آمده، و دشمن آنان جز کیفر خدا را پیش روی ندارد. بنده جز از راه آنان به خدا نمی رسد و جز از در آنان به درون نمی آید.

سپس خشنودی خدا بر پیروان و دوستداران آنها در میان صحابه و یاوران نخستین باد که بر یاری دین، هم پیمان شدند و بر پیمان خویش، پایدار مانند و از سپاسگزاران بودند. و بر هر کس که تا روز جزا پیرو آنان شود.

پروردگارا! ما از تو دولتی را می خواهیم که با آن اسلام و اسلامیان را گرمی داری و نفاق و منافقان را خوار سازی. و در آن، ما از مبلغان فرمانبرداری تو و رهبران به سوی راه تو باشیم. به وسیله آن، کرامت دنیا و آخرت را به ما بدهی، به لطف تو ای مهربانترین مهربانان.

پروردگارا! سینه ام را گشاده دار و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخنم را دریابند. و هر که را که کتاب مرا می خواند، گرایش به حق ببخشای تا به نعمت و کمک تو از تعصب و جانبداری، دست بردارد، زیرا تنها تو بر این کار توانایی و جز تو کسی قادر بر این کار نخواهد بود.

به عزت و جلال خودت و توانایی و کمال حضرتت، و به محبتی که به بندگان خود داری، بینشهای مؤمنان یکتاپرست را - که به پیامبری دوست تو محمد ایمان آورده اند - برای حق ثابت و بی تردید، باز کن تا به نعمت تو به آن راه یابند و ارزش امامان خاندان پیامبرت را دریابند. و همگی یکپارچه برای سربلند کردن دین، با دانش رسا و اندرز نیکو و دوستی صادقانه پیا خیزند، زیرا فساد و تباهی، خشکی و دریا را دربر گرفته است.

اگر صبری که تو در ما آفریدی و در دلیمان انداختی، نبود؛ ناامیدی به دلهایمان راه می یافت و زیانکار می شدیم، زیرا جز کافران، کسی از رحمت خدا ناامید نمی شود، پروردگارا! ما را از صابران گردان، نه از ناامیدان.

پروردگارا! در این لحظه و همه لحظه ها دوست خود، حجه بن الحسن امام مهدی - درود بر او و پدرانش باد - را پشتیبان، نگهدار، راهبر، یاور، راهنما و چشم بینا باش، تا اینکه او را با توانایی کامل در زمین فرمانروا

سازی، و در آن روزگاری دراز بهره مند سازی، و ما را از یاوران و همکاران و شهدای پیش روی او قرار ده که در راه فرمانبرداری تو و در راه تو شهید می شوند و تو شنوا و دانایی.

پروردگارا! از آن پس که ما را راهنمایی نمودی، دل‌هایمان را گمراه نساز و از پیش خود رحمتی بر ما فرست که تو بخشنده ای.

پروردگارا! تو مردم را برای روزی که شک ندارد گرد می آوری و خدا از وعده خویش سر بر نمی تابد.

و آخرین سخن ما سپاس خدا بر جهانیان است. پروردگارا! بر محمد و خاندان پاک و پاکیزه او درود فرست.

ص: ۱۲

سپاس خدای جهانیان راست. و درود و رحمت، بر گرامی ترین پیامبران و رسولان و سرور و سالار ما محمد و خاندان پاکش باد.

چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «خامه دانشمندان از خون شهیدان، نزد خدا بهتر است»، (۱)

باید هر نویسنده ای در پی آن باشد که چیزی برای مردم بنویسد که در آن، سود، هدایت، آشتی و هم بستگی، میان آنان پدید آورد. و آنان را از تاریکی به روشنایی بیاورد؛ زیرا اگر انسان در راه خدا و تبلیغ دین او و برپایی عدالت، شهید شود، تنها کسانی که آن صحنه را می بینند، در آنها اثر می کند. ولی دانشمندی که به مردم درس می دهد، و برای آنان چیزی می نویسد، گاهی، از نوشته های او بسیاری از مردم زمان، و نسلهای آینده استفاده می کنند. و تا روز قیامت، این خیر و برکت، باقی می ماند. و هر چیزی با خرج کردن کم می شود، جز علم که با انفاق، افزایش می یابد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو از آنچه آفتاب بر آن می تابد بهتر است، یا از جهان و آنچه در آن است، بهتر است». (۲)

چه بسیار نویسندگانی که قرنهای پیش از دنیا رفته اند و استخوانهای آنها

ص: ۱۳

-
- ۱- ۱) - الاسرار المرفوعه/علی قاری، ص ۳۱۲، کشف الخفاء/عجلونی، ج ۲، ص ۲۸۰. الفوائد المجموعه/شوکانی، ص ۲۸۷، الدرر المنتثره فی الاحادیث المشتهره/سیوطی، ص ۱۴۱.
- ۲- ۲) - الزهد/ابن مبارک، ص ۴۸۴، حدیث ۱۳۷۵.

هم پوسیده است، امّا اندیشه ها و دانشهای آنان، در کتابهایشان باقی مانده و صدها بار چاپ شده و الهام بخش مردم و راهگشای آنهاست.

اگر شهید زنده است و نزد پروردگار خود روزی می خورد؛ دانشمند نیز به دلیل هدایت مردم، نزد خدا زنده است و مردم نیز درباره او همین گونه می اندیشند و او را به نیکی یاد می کنند و برایش آمرزش می خواهند.

اما من از دانشمندان نیستم و چنین ادعایی هم ندارم و از خودخواهی، به خدا پناه می برم. بلکه من از خدمتگزاران دانشمندان و پژوهشگران هستم و از خرمن آنان خوشه می چینم. و بر سفره آنان ریزه خوارم. و گام بگام از پی آنان چون پیشکار از پی خداوندگار، روانم.

چون خدای بزرگ، به من توفیق نگارش کتاب «ثم اهدیت» (۱) را داد، و بسیاری از خوانندگان و پژوهشگران، مرا تشویق کردند که کتاب «لأكون مع الصادقين»، (۲) را بنویسم، و آن نیز با پذیرش خوبی روبرو شد. و این مرا به ادامه جستجو و تحقیق واداشت. و من جلد سوم را به نام «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» (۳) نوشتم، که در آن از اسلام و پیامبر اسلام دفاع کردم،

ص: ۱۴

-
- ۱-۱) این کتاب تحت عنوان «آنگاه هدایت شدم»، به فارسی ترجمه و توسط بنیاد معارف اسلامی منتشر شده است. (مترجم)
 - ۲-۲) این کتاب نیز به فارسی با نام «همراه با راستگویان» ترجمه و توسط بنیاد معارف اسلامی منتشر شده است. (مترجم)
 - ۳-۳) -ترجمه فارسی آن «از آگاهان پرسید» نام دارد و ناشر آن نیز بنیاد معارف اسلامی است (مترجم)

و تهمتهایی که به حضرتش زده می شد، پاسخ داده و توطئه هایی که بر او و خاندان پاکش چیره شده، فاش ساختم.

نامه های بسیاری از سراسر جهان عرب و اسلام به دستم رسید که پر از سخنان محبت آمیز، دوستانه و برادرانه بود. همچنین مرا برای شرکت در بسیاری از کنفرانسهای فکری در سراسر جهان - که از سوی مؤسسات اسلامی برپا می شد - دعوت کردند. و من نیز در آمریکا، ایران، انگلستان، پاکستان، کنیا، غرب آفریقا و سوئد، در این کنفرانسها شرکت کردم.

هرگاه دسته ای از جوانان تحصیل کرده و شخصیتهای فکری را می دیدم، با شگفتی، شادی و تشنگی بیشتر آنها، برای شناخت افزونتر، روبرو می شدم و آنان از من بیش از این می خواستند و می پرسیدند: آیا کتاب تازه ای نداری؟

خدای را سپاس و ستایش گفتم که این توفیق را به من داد و از او خواستم تا بیش از این مرا کمک و راهنمایی کند. و با کمک او این کتاب را به پیشگاه مسلمانان حق جو هدیه می کنم که در همان محور سه کتاب گذشته است. و امیدوارم که برای برخی از فرزندگان، پژوهشگران و حق طلبان سودمند باشد و بدانند که تنها مذهبی که هدف تیر دشمنان قرار گرفته، همان مذهبی است که «شیعه امامیه» نام دارد. و هم آنان فرقه ناجیه (گروه رستگار) هستند. و شیعیان، همان اهل سنت واقعی هستند. و مقصود من از سنت، سنت پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است که آن را از وحی الهی گرفته است.

او کسی است که از روی هوس سخن نمی گوید و تنها آنچه می گوید، وحی است. من به زودی به خوانندگان نشان خواهم داد که این اصطلاح که مخالفان شیعه همه بر آن همداستان شده اند و خود را «اهل سنت و جماعت» نامیده اند، جز یک سنت دروغین نیست که آنها و پدرانشان پدید آورده اند. و خدای سبحان آیه ای در این باره نفرستاده و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز از آن بیزار است.

زیرا حدیث دروغین از پیامبر، فراوان نقل شده و احادیث راستین و سخنان و گفتار و کردار او را از مسلمانان پنهان کرده اند. و بهانه آنها این بوده است که می ترسیدند با کلام خدا بهم آمیزد و با آن اشتباه شود، اما این دلیل از تار عنکبوت، سست تر است. بسیاری از احادیث صحیح در زباله دان ریخته شده و به آن ارزش و بهایی داده نمی شود. و چه بسا پندارها و یاوه هایی که پس از او، حکم شرعی شمرده شده و به او نسبت داده اند.

بسیاری از شخصیتها- که تاریخ گواه پستی و خواری آنهاست- پس از او، به فرمانروایی و سروری رسیدند و برای اشتباهات آنها عذرهای تراشیدند و تأویلاتی به هم بافتند، تا آنها را تبرئه کنند!

و بسیاری از شخصیتهای برجسته- که تاریخ، گواه بزرگی و بزرگ زادگی آنهاست- پس از او گمنام ماندند و کسی از آنها یادی نکرد، بلکه بخاطر موضعگیریهای شرافتمندانه خود، تکفیر و لعنت شدند و بسیار نامهای پرزرق و برق و فریبنده پدید آوردند که در پشت آنها کفر و

گمراهی نهفته است. و بسیاری از قبرها را زیارت می کنند که صاحب آنها در دوزخ است. پروردگار بزرگ همه آنها را به بهترین شیوه در این آیه بیان کرده و می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ». (۱)

یعنی: «برخی از مردم هستند که سخن آنها درباره این جهان، خوشایند توست و او خدا را بر دل خویش گواه می گیرد، با آنکه سرسخت ترین مردم در دشمنیهاست. هرگاه در زمین فرمانروایی یابد، می کوشد تا در آن تباهی به بار آورد. و کشت و کار و فرزندان را از میان ببرد، با آنکه خدا تباهکاری را دوست ندارد. و هرگاه به او بگویند: از خدا پرهیز، برای گناه، سرسختی نشان می دهد، پس دوزخ برای او بس است و بد جایگاهی است».

شاید، اگر من این اندرز را به کار بندم که «وارونه کن تا درست شود» گزاف نگفته باشم. پژوهشگر حق جو باید همه چیز را مسلم نینگارد و آن را برعکس کند و خلاف آن را هم در نظر آورد تا ببیند کدام طرف درست است. و حقیقت پنهان شده را - که دست سیاست با آن بازی کرده - پیدا کند. و فریب تباهی و انبوهی جمعیت را نخورد که خدای بزرگ در کتابش می فرماید:

ص: ۱۷

«وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (۱)

یعنی: «اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه خدا بدر می‌برند، آنها جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز دروغگویی و سخنان بی پایه، کاری ندارند».

گاه باطل را جامهٔ حق می‌پوشانند تا مردم را بفریبند، و اغلب نیز موفق می‌شوند، زیرا مردم، ساده‌اندیش یا خوش‌بین هستند، گاهی نیز باطل، از آن رو پیروز می‌شود که یار و یاور پیدا می‌کند، و حق باید به انتظار بنشیند تا وعدهٔ خدا دربارهٔ او عملی شود که می‌گوید: باطل، نابود خواهد شد، و باطل، نابودشدنی است.

بزرگترین نمونه برای آن، داستانی است که قرآن کریم، دربارهٔ یعقوب و پسرانش آورده و می‌گوید:

«وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ. قَالُوا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (۲)

یعنی: «شامگاهان با گریه به نزد پدرشان آمدند و گفتند: پدر جان! ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را نزد باروبنهٔ خویش رها کردیم، پس گرگ او را خورد و تو سخن ما را هرچند راستگو باشیم؛ باور نداری».

اگر راستگو بودند؛ باید می‌گفتند: تو از ما نمی‌پذیری، زیرا ما دروغگوییم.

ص: ۱۸

۱-۱ - انعام، ۱۱۶.

۲-۲ - یوسف، ۱۶-۱۷.

حضرت یعقوب که پیامبر خدا بود و به او وحی می شد، کاری نتوانست بکند، جز آنکه در برابر باطل آنها تسلیم شد و از خدا کمک خواست تا به او صبر نیکویی بدهد. با آنکه می دانست آنها دروغگو هستند، گفت:

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ». (۱)

یعنی: «بلکه دل‌های شما چیزی را برایتان آراسته است. پس من صبر نیکو پیشه می سازم و خدا بر آنچه شما می گوئید یاور است».

او چه می توانست بکند، زیرا یازده تن از فرزندان او همه با هم همدست شده و با پیراهن خونین، نمایشی به راه انداخته بودند و همه برای برادر از دست رفته خویش می گریستند.

آیا یعقوب باید دروغ آنها را فاش می ساخت و باطل آنها را محکوم می کرد و بر سر چاه می رفت و فرزند دل‌بند خود را بیرون می آورد و سپس آنها را بر این کار زشت کیفر می داد؟

هرگز!! این کار نادانانی است که از راهنمایی خدا بهره مند نیستند ولی یعقوب که خردمندانه عمل می کند و خداوند درباره او گفته است:

«وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». (۲)

یعنی: «او از آنجا که ما به او دانش آموختیم، از دانش خوبی بهره مند است ولی بیشتر مردم نمی دانند».

ص: ۱۹

۱-۱) - یوسف، ۱۸.

۲-۲) - یوسف، ۶۸.

بخاطر همین دانش و خردمندی بود که از آنان روی گرداند و گفت:

«يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (۱)

یعنی: «افسوس بر یوسف! و چشمانش از اندوه سفید شدند و او خشم خود را فروخورد».

اگر یعقوب با پسرانش آن گونه رفتار می کرد که گفتیم، و پسرش را از چاه بیرون می آورد و با آنان بخاطر دورگویی ایشان مانند خودشان رفتار می کرد و آنان را به کیفر کردارشان می رسانید؛ دشمنی آنها بر برادرشان بیشتر می شد، و شاید کار به جایی می رسید که پدرشان را می کشتند. چه بسا این سخن آنان اشاره به این نکته باشد که:

«تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (۲)

یعنی: «به خدا! تو، به اندازه ای از یوسف یاد می کنی که نزدیک به مرگ برسی یا بمیری».

از اینجا پی می بریم که سکوت، گاهی پسندیده است، و آن هنگامی است که مخالفت با باطل، مایه فساد یا نابودی کسانی باشد و سکوت از گفتن حق، هرچند در درازمدت، به سود همگان باشد.

ناگزیر باید حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «آنکه از گفتن حق خاموش بماند؛ شیطانی گنگ است» به گونه ای دیگر فهمیده شود تا با عقل و قرآن، هماهنگ گردد.

ص: ۲۰

۱-۱ - یوسف، ۸۴.

۲-۲ - یوسف، ۸۵.

اگر در زندگی پیامبر بزرگ اسلام، جستجو کنیم؛ درمی یابیم که او در بسیاری از اوقات، برای حفظ منافع اسلام و مسلمانان، سکوت کرده است، چنانکه سیره ثابت شده پیامبر در صلح حدیبیه و جاهای دیگر، گواه آن است.

خدا رحمت کند امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را که پس از درگذشت پسر عمویش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سکوت کرد.

جانم فدایش که فرمود: «من میان دو کار سرگردان ماندم که آیا با دست بریده بجنگم یا بر یک فتنه کور، شکیبایی ورزم که بزرگان در آن فرتوت می گردند و کودکان، پیر می شوند و مؤمن، در آن به رنج و گرفتاری می افتد تا با خدای خویش دیدار کند. دیدم که شکیب بر این، خردمندانه تر است. پس بردباری پیشه کردم با آنکه خار در چشمم بود و استخوان در گلویم...» (۱).

اگر امام علی (علیه السلام) درباره حق خویش در خلافت، خاموش نمی ماند، و سود اسلام و مسلمانان را در نظر نمی گرفت، اسلام پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به هیچ روی نمی توانست آن گونه که خدا و پیامبر خواسته بودند، پا برجا بماند. این حقیقت را بیشتر مردم نمی دانند، و اینگونه استدلال می کنند:

خلافت ابو بکر و عمر درست بود، زیرا علی (علیه السلام) در برابر آنان خاموش ماند. و چنانکه دوست دارند، این را نیز می افزایند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را پس از خود، به خلافت گماشته بود، حضرت علی (علیه السلام) حق

ص: ۲۱

نداشت خاموش بنشیند، زیرا خلافت حق او بود، و کسی که از گفتن حق خاموش بنشیند، شیطان گنگ و لال است. و پیوسته این سخن را تکرار می کنند.

این برداشت نادرست از کسی است که حق را تنها چیزی می داند که با تمایلات و خواسته های او همراه باشد. و فایده سکوت و منافع درازمدت آن را نمی شناسد. و نمی داند که این منافع را هرگاه با منافع زودگذر بسنجیم، بسی فزونتر و گسترده تر خواهد بود. بویژه هرگاه باطل دارای یاوران بسیاری باشد، درگیری فوری با آن سود کمتری به همراه دارد تا سکوت و بهره وری از عامل زمان برای روشن شدن حقیقت.

خاموشی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از گفتن حق در جنگ حدیبیه، و پذیرفتن شرایط قریش و باطل مشرکان، عمر بن خطاب را خشمگین ساخت. و به پیامبر گفت: آیا تو پیامبر بر حق نیستی؟! آیا ما بر حق نیستیم و آنها بر باطل؟ پس چرا در دین خود، خواری را پذیریم؟

به نظر من، اگر خاموشی آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نزد عمر بن خطاب و بیشتر صحابه منفی بوده است، واقعیت نشان داد که مثبت و دارای فواید بسیاری برای اسلام و مسلمانان بوده، هرچند فواید آنی و فوری نداشته است، ولی نتایج مثبت آن، یک سال بعد روشن شد. در آن زمان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون جنگ و روبرو شدن با مقاومتی، شهر مکه را فتح کرد و مردم گروه گروه به دین اسلام گرویدند. در این هنگام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) عمر بن خطاب را خواست و او را از پیامدهای خاموشی خود از گفتن حق و فایده

ما این استدلالها را برای آن می آوریم تا این واقعیت را آشکار سازیم که باطل اگر یار و یاور بیابد، بر حق پیروز می شود، و از این حقیقت گریزی نیست. با آنکه علی (علیه السلام) بر حق بود و حق همیشه همراه او بود، ولی یار و یاور نیافت تا در برابر باطل معاویه مقاومت کند؛ زیرا او یاوران بسیاری داشت و می توانست حق را زیر پا بگذارد. مردم بندگان دنیا هستند و دین سخنی بر زبان آنهاست. آنها حق را دوست ندارند و با باطل همراهند، زیرا حق تلخ و سخت، و باطل آسان و راحت است.

خدای بزرگ راست فرموده است که:

«بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ». (۱)

یعنی: «بلکه حق را برای آنان آورد و بیشتر مردم حق را خوش ندارند».

باطل یزید بر حق امام حسین (علیه السلام) به همین دلیل پیروز شد. و باطل فرمانروایان اموی و عباسی، بر حق امامان اهل بیت - که همه در حال خاموشی شهید شدند تا اسلام و مسلمانان را حفظ کنند - نیز اینگونه بودند.

امام دوازدهم، از ترس باطل، در پشت پرده غیبت به سر می برد، تا زمانی که ببیند حق، یاران و یاورانی دارد، آنگاه خدا به او اجازه می دهد که بیرون آید و انقلاب حق بر باطل، جهانگیر گردد، و جهان پس از آنکه از ستم و بیداد پر شده، از داد و درستی، لبریز گردد.

چه بسا بیشتر مردم، حق را دوست ندارند و باطل را یاری می کنند، و

گروه اندکی از مردم، دوست حق هستند. اینان جز با یاری خدا و با معجزه، بر باطل پیروز نمی شوند. و این همان چیزی است که قرآن، آن را نگاشته است که:

«كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهَا كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۱)

یعنی: «چه بسا گروه کوچکی که به خواست خدا بر گروهی بزرگ پیروز شده و خدا با صابران است».

آنان که با کمی یاران حق، بر آن صبر می کنند، خداوند آنها را با معجزات یاری می کند و فرشتگان نشان دار را می فرستد تا در کنار آنان بجنگند. و اگر خدا دخالت مستقیم نکند؛ حق بر باطل پیروز نمی شود.

ما امروز این حقیقت تلخ را می چشیم، و می بینیم که مؤمنان راستین، شکست می خورند، سرکوب می شوند و همه جا فراری و ناکام هستند. در حالی که یاران باطل که خدا را نمی شناسند؛ همه جا فرمانروا هستند و با سرنوشت ملتها و جان آنها بازی می کنند و مؤمنان ستم دیده در جنگ خود با کافران گردنکش جز با کمک خدا نمی توانند به پیروزی برسند. به همین جهت، در روایات آمده است که هم زمان با ظهور حضرت مهدی (عج) معجزات فراوانی پدیدار می شود.

این سخن، به معنای تنبلی و سستی و انتظار منفی نیست. و چگونه چنین باشد، حال آنکه گفتیم حق، جز با یار و یاور پیروزی نمی شود؛ و تنها کافی است که مؤمنان راستین، اندیشه درست اسلامی را که در

ص: ۲۴

دوستی اهل بیت (علیه السلام) نمودار است، بپذیرند، و به «ثقلین» یعنی کتاب خدا و خاندان پیامبر چنگ بزنند تا یاران و یاوران مهدی منتظر (علیه و علی آبائه السلام) بشوند.

من با گفتن این سخنان، از خدای بزرگ می خواهم که مرا ببخشد، زیرا من با پیروی اکثریت، در اشتباه بودم و اکنون با پیروی اقلیت به راه درست می روم. من در این راه از سرزنش اکثریت، باکی ندارم، و از ستایش اقلیت نیز بر خود نمی بالم، زیرا در پی خشنودی خدا و پیامبر و امامان اهل بیت (علیه السلام) هستم.

خشنودی مردم، دست یافتنی نیست، زیرا مردم، تنها چیزی را می پذیرند که از آن خوششان بیاید و تنها به سوی چیزی می گرایند که با هوسهایشان همراه باشد و هوسهای آنان نیز گوناگون است:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...» (۱)

یعنی: «اگر حق از هوسهای آنان پیروی می کرد، آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباه می شدند...».

ص: ۲۵

از آنجا که بیشتر مردم، از حق روی گردان هستند، پیامبران را از روی دشمنی با حق کشتند، زیرا با هوسهای آنان سازگار نبودند. خداوند می فرماید:

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ». (۱)

یعنی: «آیا هرگاه پیامبری برای شما بیاید که با هوسهای شما سازگار نیست، گروهی از آنها را دروغگو می خوانید و گروهی را می کشید؟»

تازگی ندارد اگر برخی، به من توهین کنند یا مرا لعنت نمایند، زیرا نمی توانند حقیقتی را که من در کتابهایم آشکار کرده ام، تحمل کنند. و از روی ناچاری، و چون راه دیگری نیافته اند، به دشنام و ناسزا، روی آورده اند، و عادت نادانان همین است.

من هرگز بر سر حق، با کسی معامله نمی کنم و اسیر ترس و آزمندی نمی گردم و با زبان و گامهایم و با قلم و خامه ام از رسول خدا و خاندانش «صلوات الله علیهم اجمعین» دفاع می کنم. باشد که خوشایند آنها باشد و من رستگار شوم. و توفیق من به دست خداست تنها بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.

محمد تیجانی سماوی تونس

ص: ۲۶

هر گاه بخواهیم، بدون تعصب و ظاهر سازی، از شیعه (۱) سخن بگوییم؛ باید آنها را چنین تعریف کنیم: یک مذهب اسلامی که دوستدار و پیرو دوازده امام از خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی و فرزندان او هستند. و در مسائل فقهی از عبادات و معاملات، از آنها پیروی می کنند. و کسی جز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بالاتر از آنها نمی شمارند.

این تعریف درست شیعه، و بسیار کوتاه و فشرده است. نباید به سخن دروغگویان گوش داد که شیعه را دشمن اسلام، یا معتقد به پیامبری علی (علیه السلام) و یا وابسته به عبد الله بن سبای یهودی می دانند.

من کتابها و مقاله های بسیاری خوانده ام که صاحبان آنها با تمام توان، می کوشند تا شیعیان را کافر و بیرون از آیین اسلام، معرفی کنند. (۲)

ص: ۲۷

۱ - ۱) - مقصود از شیعه در اینجا، شیعة (امامیه اثنا عشریه) است که جعفریه نیز نامیده می شوند. و این، نسبت به امام جعفر صادق (علیه السلام) است. ما کاری به فرقه های دیگر مانند اسماعیلیه و زیدیه نداریم، زیرا معتقدیم که آنها نیز، مانند دیگر فرقه ها به حدیث ثقلین عمل نکرده اند، و تنها عقیده به امامت بلا فصل علی (علیه السلام) کافی نیست.

۲ - ۲) - ر.ک: منهاج السنه / ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲ (ط بیروت، دار الکتب العلمیه).

ولی سخنان آنان، تهمت و دروغ آشکار است. و برای آن هیچ دلیلی ندارند. و تنها گفته های پیشینیان خود یعنی دشمنان اهل بیت (علیه السلام) را درباره شیعه تکرار می کنند. و ادعاهای نواصب را- که با زور و فشار بر گردن مردم سوار شدند و خاندان پیامبر و هواداران شان را کشتند و یا آواره ساختن و یا متهم ساختند- بازگو می کنند.

یکی از این القابی که بسیار در کتابهای دشمنان شیعه، می آید با لقب «رافضه یا روافض» است. نخست خواننده گمان می کند که نام «روافض» (مخالفان) از این جهت به آنها داده شده که با اصول اسلام مخالفت کرده اند، و آن را زیر پا نهاده اند، یا رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را انکار کرده اند (۱)، ولی واقعیت جز این است. آنها را روافض (مخالفان) نام دادند زیرا فرمانروایان اولیه بنی امیه و بنی عباس و روحانیان درباری، خواستند با این لقب، آنها را بدنام کنند. شیعیان تنها به علی (علیه السلام) مهر ورزیدند و نه خلافت ابو بکر و عمر را پذیرفتند، و نه خلافت هیچ یک از فرمانروایان بنی امیه و بنی عباس را.

آنان که می کوشیدند با کمک برخی از حدیث سازان و جاعلان سنت در میان صحابه چنین وانمود کنند که خلافت آنها به فرمان خداوند سبحان

ص: ۲۸

بوده، (۱) اعلام می کردند که این آیه شریفه درباره آنان نازل شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (۲)

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و پیامبر و فرمانروایان خویش فرمانبرداری کنید».

می گفتند این آیه درباره فلاینی و فلاینی و... فرود آمده است. آنان «اولوا الامر» هستند و باید از آنها اطاعت کنیم. (۳) آنها کسانی را اجیر کردند تا به دروغ این حدیث را به رسول خدا نسبت دهند که: هیچ کس به اندازه یک وجب از فرمان پادشاه بیرون نمی رود مگر آن که با مرگ جاهلیت (بی دین) از دنیا می رود. (۴) پس هیچ مسلمانی حق ندارد نافرمانی پادشاه را بکند.

از اینجا درمی یابیم که شیعیان، همواره هدف آزار زورمندان بوده اند، زیرا نمی خواستند دست در دست آنان بگذارند و با آنها بیعت کنند. و این کار را گرفتن حق خاندان پیامبر می شمردند. فرمانروایان در همه تاریخ، به مردم وانمود می کردند که شیعیان، با اسلام مخالف هستند و می خواهند آن را نابود کنند و از میان ببرند، چند نویسنده هم که ادعای علم و دانش

ص: ۲۹

۱- ۱) - سلیم بن قیس، ص ۶۸.

۲- ۲) - نساء، ۵۹.

۳- ۳) - الجامع لاحکام القرآن/قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹ (ط بیروت، دار احیاء التراث).

۴- ۴) - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱ (ط دار الفکر). صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

داشته اند، با آنها همراه شده اند و این سخن را بازگو کرده اند.

اگر در این بازی فریبکارانه نیک بیندیشیم، درمی یابیم که میان آن کسی که می خواهد اسلام را از میان بردارد و آنکه می خواهد حکومت ستمکار نابکاری را سرنگون کند، چه اندازه جدایی و فاصله است.

شیعیان، هرگز از اسلام بیرون نرفتند، بلکه از فرمان ستمکاران بیرون بودند. و تنها می خواستند حق را به صاحبانش بازگردانند و پایه های اسلام دادگستر را استوار سازند. در هر حال، از بحثهای ما در کتاب «آنگاه هدایت شدم» و «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پرسید» دانستید که گروه رستگار (فرقه ناجیه) تنها شیعه است، زیرا دو چیز سنگین و گرانبها یعنی قرآن و عترت را با خود دارد.

اگر کسی به ما انصاف بدهد می بیند که برخی از علمای اهل سنت نیز این حقیقت را پذیرفته اند. ابن منظور در «لسان العرب» در معنای «شیعه» می گوید:

«شیعه گروهی است که دوستدار خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هوادار آنهاست». (۱)

دکتر سعید عبد الفتاح عاشور، به هنگام بررسی این بخش از کتاب لسان العرب می نویسد:

«هرگاه شیعه به معنای دوستدار خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد، کدام مسلمانی است که نخواهد شیعه باشد؟».

ص: ۳۰

اکنون دیگر دوران تعصب و عقاید موروثی گذشته است. و زمان روشنایی و آزاداندیشی فرارسیده، و جوانان با فرهنگ، باید چشمان خود را باز کنند، و خودشان کتابهای شیعه را پیدا کنند و بخوانند. و با دانشمندان آنها گفتگو کنند، تا به حقیقت برسند؛ زیرا چه بسا گفتار خوش و شیرینی که فریبده باشد، ولی پشتوانه علمی و پایه و دلیل محکمی نداشته باشد.

جهان امروز در دسترس همه کس هست. و شیعیان نیز در سراسر دنیا حضور دارند. و سزاوار نیست که پژوهشگران، درباره شیعه از دشمنانشان تحقیق کنند. از دشمن چه انتظاری می توان داشت؟

شیعه یک گروه زیرزمینی نیست که جز افراد آن، کسی نتواند از عقاید آن آگاه شود، بلکه کتابها و عقاید آنها در جهان پخش شده، و مدارس و حوزه های علمیه آن بر روی دانش پژوهان باز است، و دانشمندان آن همواره سمینارها و سخنرانیها و جلسات بحث و گفتگو و کنفرانسهایی را برگزار می کنند و همه مسلمانان را به وحدت و هم بستگی بر پایه عقاید مشترک، دعوت می کنند.

من یقین دارم که مسلمانان با انصاف، هرگاه در این موضوع، به بررسی جدی پردازند حقیقت را می یابند. و هرگز فریب نمی خورند، زیرا فریبکاری و تبلیغات مغرضانه و شایعه پردازی دشمنان شیعه، یا دستکاری برخی ناآگاهان از شیعه، چهره حقیقت را می پوشاند. (۱)

ص: ۳۱

گاهی کافی است، تنها یکی از شبهات و بدآموزیها را از میان ببرید تا یکی از دشمنان شیعه به دوست تبدیل شود.

در اینجا به یاد آن مرد شامی افتادم که تبلیغات بنی امیه او را فریب داده بود و برای زیارت مرقد پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) به مدینه آمد، دید مردی بر اسب سوار است و گروهی از یاران، گرد او را گرفته اند و در خدمت او هستند.

مرد شامی شگفت زده شد که چگونه می شود در این دنیا کسی باشد که هیبت و بزرگی او از معاویه بیشتر باشد!

پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او حسن به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. گفت: این پسر ابو تراب خارجی است؟ سپس به بدگویی و دشنام دادن به امام حسن (علیه السلام) و پدر بزرگوار و خانواده اش پرداخت.

دوستان امام حسن (علیه السلام) شمشیر کشیدند و خواستند او را بکشند اما امام حسن جلوگیری کرد و از اسب پیاده شد، و پس از خوشامد به آن مرد فرمود:

ای برادر عرب! گویا در این شهر غریبی؟ شامی گفت: آری من از شیعیان امیر المؤمنین و رهبر مسلمانان؛ معاویه بن ابی سفیان هستم. امام حسن دوباره به او خوشامد گفت و فرمود:

تو امروز میهمان من هستی. شامی نپذیرفت، ولی امام حسن او را رها نکرد تا پذیرفت که به خانه امام برود. امام خود به پذیرایی از او پرداخت

و سه روز در خانه امام بود. روز چهارم نشانه های پشیمانی و توبه در چهره آن مرد آشکار شد، و به عذرخواهی از حسن بن علی (علیه السلام) پرداخت که در برابر آن همه دشنام، اینگونه او را پذیرایی می کرد و با او به مهربانی رفتار می نمود. از امام درخواست کرد که او را ببخشد و این گفتگو میان آن دو گذشت:

امام حسن (علیه السلام): ای برادر عرب آیا قرآن خوانده ای؟

مرد شامی: من همه قرآن را از بر دارم.

امام حسن (علیه السلام): آیا می دانی آن خانواده ای که خدا پلیدی را از آنان دور کرده و آنها را پاک ساخته، کدامند؟

مرد شامی: آری خانواده معاویه و آل ابو سفیان هستند!

حاضران تعجب کردند، ولی امام حسن (علیه السلام) با لبخند فرمود: من حسن بن علی هستم و پدرم، پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مادرم فاطمه زهرا (س) سرور زنان جهان است. و جد من رسول خدا سرور پیامبران و رسولان و عمویم حمزه سید الشهداء و عموی دیگرم جعفر طیار است. ما آن خانواده ای هستیم که خدا ما را پاک ساخته و دوستی ما را بر هر مسلمانی واجب ساخته. و ما کسانی هستیم که خدا و فرشتگانش بر ما درود می فرستند و به مسلمانان فرمان داده شده که بر ما درود بفرستند و من و برادرم، سرور جوانان بهشتی هستیم.

امام حسن (علیه السلام) همچنان فضایل اهل بیت را برای او شمرده و حقیقت را برای او آشکار ساخت. شامی بیدار شد و گریست، و دستهای امام حسن

را می بوسید و بر چهره اش بوسه می زد و از آنچه کرده بود پوزش می خواست. او گفت:

به خدا سوگند، روزی که به مدینه آمدم، با هیچ کس بیش از شما دشمنی نمی ورزیدم، ولی امروز هیچ کس را بیش از شما دوست ندارم، و با دوستی شما و هواداری از شما می خواهم به خدا تقرب بجویم و از دشمنان شما بیزارم.

امام حسن به یارانش فرمود: شما می خواستید این مرد بیگناه را بکشید.

او اگر حق را می شناخت، با آن دشمنی نمی ورزید. بیشتر مردم شام مانند او هستند، اگر حق را بشناسند پیروی می کنند. (۱) سپس این آیه را خواند:

«وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَانَهُ وَلِیِّ حَمِیْمٍ». (۲)

یعنی: «نیک و بد یکسان نیستند، بدی را با نیکی پاسخ بده تا آنکه میان تو و او دشمنی بوده، به دوستی نزدیک تبدیل شود».

آری، این چیزی است که بیشتر مردم، از آن آگاه نیستند. بسیاری از مردم از آن رو با حقیقت دشمنی می ورزند تا آنکه روزی پرده ها بالا می رود و آنها شتابان به توبه و استغفار روی می آورند. و این وظیفه هر انسانی است؛ زیرا گفته اند: «بازگشت به حق، فضیلت و بزرگی است».

ص: ۳۴

۱ - ۱) - ترجمه امام حسن (علیه السلام) از تاریخ ابن عساکر، ص ۱۴۵، حدیث ۲۵۰ (ط مؤسسه محمودی). مقتل الحسین/خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۱ (ط قم).
۲ - ۲) - فصلت، ۳۴.

گرفتاری آن است که گروهی، حق را به روشنی می بینند و با تمام وجود خود، لمس می کنند ولی باز هم در برابر آن می ایستند و با آن می جنگند تا به خواسته های پست و دنیای بی ارزش دست یابند و کینه های دیرینه را فروشانند. این گونه مردم، کسانی هستند که خدا درباره آنها فرموده است:

«وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». (۱)

یعنی: «چه آنان را بیمناک سازی یا نسازی ایمان نمی آورند».

وقت گذاشتن برای اینگونه افراد، و رنج بردن برای آنها بی فایده است. ما باید همه امکانات خود را صرف کسانی کنیم که انصاف دارند، و برای رسیدن به حق می کوشند. و خدا درباره آنها می گوید:

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ». (۲)

یعنی: «تو تنها کسی را بیم می دهی که اندرزپذیر باشد و در نهان از خدا بترسد.

او را به آمرزش و پاداشی بزرگ مژده بده».

بر شیعیان آگاه در سراسر جهان لازم است که وقت و مال و ثروت خود را در راه شناساندن حق به همه افراد امت اسلامی، صرف کنند، زیرا امامان اهل بیت تنها از آن شیعه نیستند، بلکه امامان راهنما و روشنی بخش تاریکیها برای همه مسلمانان هستند.

ص: ۳۵

۱-۱) - یس، ۱۰.

۲-۲) - یس، ۱۱.

اگر امامان اهل بیت برای توده های مسلمان، بویژه افراد با فرهنگ از «اهل سنت و جماعت» ناشناخته بمانند، مسؤولیت آن، بر عهده ماست.

همان گونه که اگر مردم به اصل اسلام نیز راه نیابند که دین استوار خداست، و پیامبر بزرگوار، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آن را آورده است، مسؤولیت آن بر عهده همه مسلمانان جهان است.

ص: ۳۶

«اهل سنت» به اکثریت عظیم مسلمانان گفته می شود که در حدود سه چهارم امت اسلامی را دربر می گیرد. آنان از چهار امام اهل سنت یعنی ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل پیروی می کنند، و به این ترتیب به چهار شاخه تقسیم می شوند.

از این گروه بزرگ، یک شاخه کوچکتر جدا شد که چارچوب اندیشه های آنان را ابن تیمیه پدید آورد و آن را «سلفیه» و ابن تیمیه را مجدد السنّه می خوانند. سپس وهابیت به رهبری محمد بن عبد الوهاب آن را دنبال کرد که امروز مذهب رسمی در عربستان است.

همه این گروهها خود را اهل سنت می خوانند و گاهی هم یک کلمه بر آن می افزایند و بر خود نام اهل سنّت و جماعت می گذارند.

از لابلای بحثهای تاریخی، روشن خواهد شد که هرکس پیرو آنچه «خلافت را شده» نام گرفته، باشد و خلفای راشدین یعنی ابو بکر، عمر، عثمان و علی (۱) را بپذیرد، و یکسان به امامت آنها گردن نهد، چه در

ص: ۳۷

۱ - ۱) - از بحثهای آینده روشن می گردد که اهل سنّت و جماعت تا مدتها علی بن ابی طالب را از خلفای راشدین نمی شمردند و مدتی بعد، چنین کردند (تقریباً سال -

روزگار آنان و چه امروز، سنی و «اهل سنت و جماعت» نام می گیرد.

و هر کس خلافت را به این صورت نپذیرد و آن را برخلاف قانون بدانند، و عقیده داشته باشد که پیامبر، علی بن ابی طالب را به نام، برای خلافت معرفی کرده، به او «رافضی» می گویند.

و نیز روشن می شود که همه فرمانروایان از ابو بکر تا آخرین خلفای بنی عباس از اهل سنت، راضی هستند و با آنان موافق، و شیعیان و پیروان علی و آنان که به خلافت با او بیعت کردند؛ و پس از او دست بیعت به فرزندان او دادند، را دشمن دارند و از آنان انتقام می گیرند. (۱)

بنابراین، علی بن ابی طالب و شیعیان او، نزد اینان، «اهل سنت و جماعت» شمرده نمی شوند. گویا این اصطلاح، یعنی «اهل سنت و جماعت» برای رویارویی با علی (علیه السلام) و شیعیان او درست شده. و به نظر من، همین امر پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مهمترین علت تقسیم امت اسلامی به سنی و شیعه است.

اگر به ریشه یابی و پرده برداری از حقایق پردازیم، و به منابع تاریخی مورد اعتماد، توجه کنیم، می بینیم که این تقسیم بلافاصله پس از درگذشت پیامبر پدیدار شده، زیرا ابو بکر کار را به دست گرفت و بر تخت خلافت نشست و اکثریت عظیمی از صحابه، او را یاری کردند.

ص: ۳۸

۱- ۱) - ناگفته پیداست که خود امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از این مجموعه، جداست. (مترجم)

تنها علی بن ابی طالب و بنی هاشم و عده ای از صحابه که بیشتر آنها از موالی (بردگان آزاده شده) بودند؛ با او مخالفت کردند.

بدیهی است که قدرت حاکم، اینان را از خود راند، و شورشی و بیرون از صف مسلمانان خوانده و همه توان خود را برای فلج کردن آنان از راههای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، به کار برد.

روشن است که «اهل سنت و جماعت» امروز، ابعاد و دامنه حوادث سیاسی آن روز را درست نمی دانند و دشمنی و ستیزه جویی - که نقش ناپسندی در برکناری و دور کردن بزرگترین شخصیت تاریخ بشریت پس از پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) داشت - را در نمی یابند. «اهل سنت و جماعت» در این روزگار، گمان می کنند یا عقیده دارند که از زمان خلفای راشدین، همه چیز درست و مطابق کتاب و سنت بوده و آنها مانند ملائکه بودند و یکدیگر را احترام می کردند و هیچ گونه کینه یا طمع و آزمندی و یا خواسته های نادرستی نداشته اند!!!

به همین سبب، هرچه را که شیعه درباره صحابه، بویژه خلفای راشدین بگوید؛ نمی پذیرند. گویا «اهل سنت و جماعت» کتابهای تاریخ را نخوانده اند، و تنها به سخنان پیشینیان خود، در ستایش صحابه، بویژه خلفای راشدین بسنده کرده اند. اگر آنها دلها و دیدگان خود را بر روی حقیقت می گشودند و تاریخ و کتابهای حدیث را ورق می زدند، و در پی سخن حق و درست می گشتند؛ نظر خود را درباره بسیاری از احکام و فتواهایی که آنها را درست می شمارند؛ تغییر می دادند.

من با این کوشش ناچیز، می‌خواهم برادران خود از «اهل سنت و جماعت» را از برخی حقایق موجود در کتب تاریخ آگاه کنم. و به گونه‌ای فشرده و کوتاه، متون و نوشته‌های روشنی را برشمارم که حق را آشکار می‌کند و باطل را از میان می‌برد. شاید از این راه، پراکندگی مسلمانان و اختلاف آنان، درمان شود. و برای وحدت و هم‌بستگی آنان، سودمند افتد.

«اهل سنت و جماعت» آن گونه که من می‌شناسم، متعصب نیستند و دشمن امام علی و اهل بیت او هم به شمار نمی‌آیند، بلکه آنان را دوست می‌دارند و احترام می‌کنند، ولی در همان حال، دشمنان اهل بیت را هم دوست می‌دارند و آنان را نیز احترام می‌کنند. و به آنها اقتدا می‌نمایند و چنین می‌گویند: همه از رسول خدا فرا گرفته‌اند!

«اهل سنت و جماعت» به دو اصل «دوستی با دوستان خدا» و «دشمنی با دشمنان خدا» عمل نمی‌کنند، بلکه همه را دوست می‌دارند. و چنانکه برای علی بن ابی‌طالب از خدا طلب رحمت و رضوان می‌کنند، برای معاویه بن ابی‌سفیان هم همین کار را انجام می‌دهند!!!

آنها دلباخته این نام زیبا و پرزرق و برق «اهل سنت و جماعت» شده‌اند و از درون آن آگاهی ندارند، و نمی‌دانند که سیاستمداران عرب با چه نقشه‌هایی این نام را رواج دادند. و اگر روزی دریابند که علی بن ابی‌طالب، سنت مجسم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دروازه دانش او است، و آنها در همه چیز با او مخالفت کرده‌اند؛ آنگاه از مواضع کنونی خود دست برمی‌دارند، و به طور جدی مسأله را بررسی می‌کنند. آنگاه می‌بینیم که «اهل سنت»

تنها شیعیان راستین علی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند.

بنابراین بر ما لازم است تا این توطئه بزرگ - که مهمترین نقش را در بیرون راندن سنت محمّدی از صحنه داشت - را افشا کنیم. این توطئه، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تبدیل به بدعت‌های جاهلیت کرد و مایه سرخوردگی مسلمانان و ارتداد آنها از دین، و پراکندگی و اختلاف آنان گشت. و در پی آن، ایشان به تکفیر به یکدیگر و جنگ داخلی پرداختند. و همین مایه عقب ماندگی علمی و فنی آنها شد. و سرانجام کار به آنجا کشید که سرزمینهای آنان اشغال، و مورد تجاوز قرار گرفت و آنان به خواری کشیده شدند و بی حرمتی و ذوب کردن آنان در جوامع و تمدنهای دیگر نیز، دستاورد همین توطئه است.

پس از این بررسی کوتاه درباره مفهوم شیعه و سنی، باید دانست که نام «شیعه» به هیچ روی، به معنای مخالف با سنت پیامبر نیست، چنانکه توده مردم گمان می کنند و بر خود می بالند که ما اهل سنت هستیم. و گویا می خواهند با اشاره بگویند که دیگران مخالف سنت هستند. این مطلب درباره شیعه درست نیست، زیرا شیعیان معتقدند که تنها آنها به سنت صحیح و واقعی پیامبر پایبندند زیرا آن را از راه خودش و از در اصلی آن، یعنی علی بن ابی طالب به دست آورده اند. و به نظر آنان جز او کسی دروازه رسیدن به پیامبر نیست.

ما، چون همیشه که بیطرفانه در پی رسیدن به حقیقت بوده ایم، خواننده گرامی را گام به گام در این راه به پیش می بریم و به همراه او برخی

از حوادث تاریخی را بررسی می کنیم و با دلیل و برهان ثابت می کنیم که شیعیان، پیروان راستین سنت هستند. چنانکه نام کتاب نیز همین است. و در پایان، انتخاب و تصمیم گیری و اظهارنظر را به عهده خوانندگان محترم می گذاریم.

ص: ۴۲

شیعه و سنی تقسیم کرد

این حادثه، عبارت است از موضعگیری وحشتناک عمر بن خطاب و بیشتر صحابه، در برابر فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «برای من کاغذ و مرکب بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید». (۱)

آنان به شدت مقاومت کردند و با سنگ دلی و بی حرمتی به مقام والای آن حضرت، او را متهم ساختند که هذیان و یاوه می گوید و ادعا کردند که کتاب خدا برای آنها بس است و نیازی به نامه پیامبر ندارند!!!

ابن عباس این حادثه را فاجعه ای برای مسلمانان خواند. و ما از این موضعگیری نتیجه می گیریم که اکثریت مسلمانان، سنت پیامبر را زیر پا نهادند و گفتند: قرآن برای ما بس است.

ولی حضرت علی (علیه السلام) و گروهی از صحابه که پیرو او بودند؛ و اقلیتی

ص: ۴۳

۱ - ۱) - فاجعه روز پنجشنبه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸، ط دار الفکر. و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، ط دار المعرفه. تاریخ/طبری، ج ۳، ص ۱۹۳، ط بیروت، دار سویدان).

را تشکیل می دادند که خود پیامبر آنها را «شیعه علی» نامیده بود؛ بی چون و چرا فرمان پیامبر را اجرا کردند و همه گفتار و کردار او را سنت، و عمل به آنها را مانند قرآن، واجب شمردند. آیا قرآن نفرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...» (۱)

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر، فرمان برید».

رفتار عمر بن خطاب، نزد همه مسلمانان شناخته شده است. و در سراسر زندگی خود، مخالفتی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نداشته که مشهور است. (۲)

طبیعی است که عمر بن خطاب، خود را پایبند سنت پیامبر نمی دانست، و این را آشکار می کرد. او هنگامی که امیر المؤمنین! شد، بر خلاف احادیث نبوی فتوا می داد. بلکه گاهی برخلاف آیات محکم قرآن، حکم می کرد. و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمود. (۳)

و همین طور طبیعی است که یاران و هواداران او در میان صحابه نیز همانند او باشند. و دوستان او و دلباختگان او در گذشته و حال نیز به

ص: ۴۴

۱-۱- نساء، ۵۹.

۲-۲- ما در کتاب «از آگاهان پیرسید» مخالفت‌های عمر را به گونه ای گسترده بررسی کرده ایم.

۳-۳- به عنوان نمونه، سهم «مؤلفه قلوبهم» را از زکات برداشت. و متعه حج و متعه نساء را که خداوند حلال کرده بود، حرام ساخت. و سه طلاق در یک مجلس را- که خداوند حرام کرده بود- روا دانست! (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۳ کتاب الحج. فتح الباری بشرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۹).

اصطلاح، بدعت‌های حسنه او را بپذیرند. در بحث‌های آینده روشن خواهد شد که آنها سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می‌کنند و به سنت عمر بن خطاب عمل می‌نمایند.

ص: ۴۵

دومین حادثه در مخالفت با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

خودداری برخی از صحابه، از پیوستن به سپاه اسامه، دومین حادثه از نوع مخالفت با سنت پیامبر است. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) خود، این سپاه را تشکیل داد. و دو روز پیش از درگذشت خود، به آنها دستور داد که به آن بپیوندند و با آن حرکت کنند.

کار به جایی رسید که برخی از آنان، در کار پیامبر چون و چرا کردند و از او انتقاد نمودند که چرا جوانی کم سن و سال را که هنوز، مو بر چهره اش نرویده و هفده سال بیش ندارد، به فرماندهی آنها گمارده است.

ابو بکر و عمر و برخی از صحابه، از رفتن به پادگان خودداری کردند، به بهانه اداره امور خلافت، در مدینه ماندند با آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی را که از سپاه اسامه عقب بمانند، لعنت کرده بود. (۱)

علی و صحابه پیرو او، در این رویداد نیز به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایبند بودند و تا آنجا که توانستند سر سوزنی از آن دور نشدند. ما علی (علیه السلام) را می بینیم که در این مصیبت، به وصیتهای پیامبر پایبند است و به غسل

ص: ۴۶

۱- ۱) - ر.ک: الملل و النحل/شهرستانی، ج ۱ ص ۲۹، حدیث نبوی: لعن الله من تخلف عن جيش اسامه.

دادن و کفن کردن و نماز بر پیامبر می پردازد و آن حضرت را دفن می کند، و پیش از انجام وصیت او به هیچ کار نمی پردازد. با آنکه او می داند که گروهی به سوی سقیفه بنی ساعده شتافته اند، تا کسی را به خلافت برگزینند. او نیز می تواند شتابان به آنجا برود و نقشه آنها را خنثی کند، ولی به سنت پیامبر، احترام گذاشت و آن را اجرا کرد تا دست کم پسر عموی پیامبر به سنت او عمل کرده باشد؛ هر چند خلافت از دستش برود.

در اینجا باید اندکی درنگ کنیم، تا بزرگ منشی علی (علیه السلام) را که از مصطفی به ارث برده در یابیم. در حالی که علی خلافت را برای عمل به سنت رها می کند؛ دیگران سنت را زیر پا می گذارند تا به خلافت برسند.

آشکار ساخت

این حادثه عبارت است از موضعگیری خطرناک بیشتر صحابه در سقیفه، که آشکارا مخالفت با سنت پیامبر به شمار می آمد، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم، با حضور همه صحابه، علی را به خلافت تعیین کرد. و این در بازگشت از حجه الوداع بود.

با اینکه مهاجرین و انصار در میان خود بر سر تعیین خلیفه اختلاف داشتند، ولی سرانجام با هم توافق کردند که گفته های پیامبر را زیر پا نهند و ابو بکر را خلیفه سازند. هرچند این کار به بهای جان عده ای تمام شود.

و آستینها را بالا زدند تا هرکس را که مخالفت کرد، هرچند از نزدیک ترین خویشاوندان پیامبر باشد بکشند. (۱)

این حادثه نیز نشان داد که اکثریت قاطع صحابه، پشتیبان ابو بکر و

ص: ۴۸

۱- ۱) - بالاترین دلیل بر این امر، تهدید عمر بن خطاب به آتش زدن خانه فاطمه زهرا با افراد درون خانه بود. و این داستان در کتابهای تاریخ، مشهور است (تاریخ / طبری، ج ۳، ص ۲۰۲. تاریخ / یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶، ط بیروت، دار صادر).

عمر در اجتهادات آنها و مخالفت با سنت پیامبر بودند. پس آنها یاوران اجتهاد بودند، نه یاوران سنت.

در برابر آنان، گروهی کوچک از مسلمانان به سنت پیامبر چنگ زدند و از بیعت با ابو بکر خودداری نمودند. اینان علی و شیعیان او بودند.

آری، در جامعه اسلامی، پس از این سه حادثه، هویت دو گروه یا دو حزب مخالف یکدیگر روشن شد. یکی از آن دو، به سنت پیامبر احترام می گذاشت و آن را عمل می کرد، و دیگری، در پی از میان بردن سنت پیامبر و به فراموشی سپردن آن و تبدیل آن به اجتهادی است که اکثریت را به طمع می اندازد تا به قدرت برسد و در آن شریک شوند.

در رأس حزب نخست یعنی حزب پیرو سنت، علی بن ابی طالب و شیعیان او بودند، و در رأس حزب اجتهاد، ابو بکر و عمر و بیشتر صحابه قرار داشتند.

حزب دوم، به رهبری ابو بکر و عمر کوشید تا از قدرت حزب اول بکاهد، و نقشه های گوناگونی کشیدند تا حزب مخالف خود را از میان ببرد، از جمله:

نخست: خارج کردن مخالفان از صحنه اقتصادی و فلج کردن آنها

نخستین کوششی که حزب حاکم برای بی بهره ساختن مخالفان از همه درآمدهای اقتصادی انجام دادند؛ این بود که ابو بکر و عمر، کشاورزان فاطمه (س) را از فدک بیرون راندند. [\(۱\)](#) آنها مدعی شدند که فدک به

ص: ۴۹

(۱-۱) -داستان فدک در تاریخ معروف است. و محاکمه ابو بکر به وسیله-

مسلمانان تعلق دارد و ملک فاطمه (س) نیست، با آنکه پدرش (صلی الله علیه و آله) آن را به او بخشیده بود.

او همچنین فاطمه را از ارث پدر محروم ساخت و ادعا کرد که پیامبران، ارث نمی گذارند. و سهم خمس را هم از آنان باز گرفتند، با اینکه می دانستند آنها از زکات و صدقات نمی خورند و بر آنها حرام است.

با این کارها علی (علیه السلام) از نظر اقتصادی فلج شد، زیرا سرزمین فدک که می توانست سودهای فراوانی را برای او به ارمغان بیاورد و همچنین ارث پسرعمویش و حق همسرش را از او گرفتند.

و همچنین نگذاشتند سهم «خمس» به او برسد. در این حال، علی و همسر و فرزندان او نیازمند کسی شدند که شکم آنها را سیر کند و بدن آنها را بپوشاند. ابو بکر همین مطلب را به زهرا (س) گفت که: بلی تو در خمس حق داری ولی من هم مانند رسول خدا رفتار می کنم و نمی گذارم تو گرسنه یا برهنه بمانی.

چنانکه گفتیم صحابه ای که شیعه علی بودند؛ بیشتر از بردگان آزاد شده ای بودند که ثروتی نداشتند. و حزب حاکم از آنها و نفوذشان نمی ترسید؛ زیرا مردم همیشه به سوی ثروتمندان می روند، و فقرا را خوار می شمارند.

حزب حاکم، برای سرنگون کردن جبههٔ مخالف به رهبری علی بن ابی طالب، آنها را از نظر اجتماعی نیز از صحنه خارج کرد.

ابو بکر و عمر نخستین کاری که کردند، این بود که حریم روانی و عاطفی که مسلمانان را به احترام خاندان پیامبر وامی داشت، شکستند. و به این ترتیب، دیگر، خویشاوندی با رسول خدا احترام خود را از دست داد.

و چون علی (علیه السلام) پسر عموی پیامبر و سرور خاندان پاک او بود، دشمنانی در میان صحابه داشت که به او حسد می ورزیدند، زیرا خدا او را بر آنان برتری داده بود، تا چه رسد به منافقانی که همیشه در کمین او بودند.

فاطمه (س) تنها یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که پس از او در میان امت بر جای مانده و برای پدرش چون مادری بود مهربان، چنانکه پیامبر نیز او را به همین نام می خواند، و سرور زنان جهان، به شمار می آورد، و همهٔ مسلمانان او را گرامی می داشتند و بخاطر جایگاه او در دل پدرش و روایاتی که دربارهٔ فضائل و بزرگی و پاکی او رسیده بود، وی را بزرگ می داشتند.

ولی ابو بکر و عمر، احترام و ارزش او را در دل مردم پایین آوردند.

عمر بن خطاب به در خانهٔ زهرا آمده و آتشی با خود آورد و گرداگرد خانهٔ او را هیزم چید و سوگند خورد که اگر ساکنین این خانه برای بیعت نیایند؛ آن را به آتش خواهد کشید.

ابن عبد ربّه می نویسد: علی (علیه السلام) و عباس و زبیر در خانهٔ فاطمه (س)

نشستند، تا ابو بکر عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاد، تا آنها را برای بیعت بیرون آورد. به او گفت: اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگ. او با اخگری از آتش آمد تا خانه را به آتش بکشد. فاطمه (س) او را دید و گفت: ای پسر خطاب! آیا آمده ای تا خانه ما را آتش بزنی؟

گفت: آری، مگر آنکه به همین راهی که امت رفته اند بروید! (۱)

اگر فاطمه (س) چنانکه در کتابهای صحاح اهل سنت آمده، سرور زنان جهان است، و اگر دو پسر او حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت، و گلهای زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این امت هستند، و با این حال، عمر به آنها اهانت می کند، و آنها را خوار می شمارد تا آنجا که سوگند می خورد که اگر با ابو بکر بیعت نکنند خانه آنها را به آتش می کشد، پس آیا با این وضع، دیگر در دل دیگران، ارج و احترامی برای علی بن ابی طالب - که بیشتر آنها با او دشمن هستند و بر او رشک می برند - باقی می ماند؟ با اینکه می دانیم علی (علیه السلام) پس از پیامبر، رهبر حزب مخالف شده و چیزی از مال دنیا در دست ندارد که مردم را به او علاقمند سازد؟

بخاری در صحیح خود می نویسد: فاطمه (س) از ابو بکر، ارث پدر خود را خواست، و گفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنچه خدا به او ارزانی داشته در مدینه فدک و بازمانده خمس خیبر، چیزهایی به او داده است. ابو بکر حاضر نشد که چیزی را به فاطمه پس بدهد. فاطمه (س) بر ابو بکر خشم گرفت، و با او قهر کرد و سخن نگفت تا از دنیا رفت. وی پس از پیامبر

ص: ۵۲

۱- ۱) -العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۴-۲۶۰ بحث «جماعه تخلفوا عن بیعه ابی بکر».

(صلی الله علیه و آله) شش ماه زنده ماند. چون درگذشت، شوهرش او را در شب به خاک سپرد و ابو بکر را آگاه نساخت. خود بر او نماز خواند. علی (علیه السلام) تا زمان زندگی فاطمه (س) در میان مردم جایگاهی داشت، چون فاطمه (س) درگذشت؛ از مردم دلگیر و ناراضی شد و ناگزیر شد با ابو بکر آشتی و با او بیعت کند؛ و پیش از آن، در این چند ماه بیعت نکرده بود. (۱)

حزب حاکم توانست تا اندازه زیادی، علی بن ابی طالب را از نظر اقتصادی و اجتماعی از صحنه بیرون کند و از چشم مردم بیندازد. و مردم بویژه پس از درگذشت زهرا (س) او را احترام نمی کردند. به همین دلیل، از مردم دلگیر شد. و بنا به روایت بخاری و مسلم، ناگزیر با ابو بکر صلح کرد و بیعت نمود.

بخاری عبارت «استنکر علی وجوه الناس» را به کار می برد که نشانه روشنی از دشمنی و کینه ای است که ابو الحسن (علیه السلام) پس از درگذشت پسر عمو و همسرش، با آن روبرو بود. شاید، کار به جایی رسیده باشد که چون علی در میان صحابه راه می رفت، او را دشنام می دادند و مسخره می کردند.

به همین دلیل از دیدن چهره آنان ناخشنود بود، زیرا کار زشت آنان را می دید.

ما در این فصل نمی خواهیم تاریخ زندگانی علی (علیه السلام) و مظلومیت او را نشان دهیم. بلکه بیشتر در پی آن هستیم که یک حقیقت تلخ و دردآور را

ص: ۵۳

آشکار سازیم. و آن اینکه پرچمدار سنت و دروازه علم پیامبر، تنها ماند و در برابر، یاوران اجتهاد خودسرانه- که سنت پیامبر را زیر پا نهادند- به فرمانروایی رسیدند و بیشتر صحابه با آنان یار شدند.

سوم: بیرون راندن مخالفان از صحنه سیاسی

حزب حاکم با وجود محاصره سخت و مصادره حقوق مالی آنان و دور کردن آنها از جامعه اسلامی، تا جایی که چهره های سرشناس مردم از علی بن ابی طالب روی گردان شدند، به این کار بسنده نکرد، بلکه او را از نظر سیاسی منزوی ساخت و از همه دستگاههای دولتی، دور کرد و در هیچ پست دولتی شریک نساخت و هیچ مسؤولیتی به حضرتش نداد. آنها حتی گاهی در جنگ از آزادشدگان پیامبر استفاده می کردند و تبهکاران بنی امیه را- که در سراسر زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آن حضرت جنگیده بودند- را به کار می گماردند، ولی امام علی را از صحنه فعالیت های سیاسی در مدت ۲۵ سال خلافت ابو بکر و عمر و عثمان، کنار نهادند. در حالی که برخی از صحابه در مسؤولیتهای سیاسی، به گردآوری ثروت و از جیب مسلمانها به زراندوزی مشغول بودند؛ علی بن ابی طالب، درختان خرما را یهودیان را آبیاری می کرد تا با رنج و زحمت، خوراک خود و فرزندان را به دست آورد.

به این ترتیب دروازه علم، و دانشمند امت و پاسدار سنت، در خانه زندانی شد، و جز یک مشت مستضعف که از تعداد انگشتان دست فراتر نمی رفتند، کسی قدر او را نشناخت. اینان از او پیروی می کردند و از

راهنمایی او بهره مند می شدند و دست از او بر نمی داشتند.

امام علی (علیه السلام) در زمان خلافت خود کوشید مردم را به سوی قرآن و سنت پیامبر بازگرداند، ولی سودی نداشت، زیرا آنان بر اجتهاد عمر بن خطاب تعصب می ورزیدند و بیشتر آنان، فریاد برداشتند که: افسوس که عمر از دست ما رفت!

ما از همه این حقایق، نتیجه می گیریم که علی (علیه السلام) و شیعیان او به سنت پیامبر پایبند بودند و برای زنده کردن آن کوشیدند و هرگز از آن دور نشدند. در حالی که دیگر افراد امت، از بدعتهای ابو بکر، عمر، عثمان و عایشه پیروی کردند و آنها را بدعتهای نیکو (البدعه الحسنه) نامیدند. (۱)

این یک ادعا نیست، بلکه حقیقتی است که همه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند و آن را در کتابهای «صحاح» آورده اند. و هر پژوهشگر با انصافی نیز آن را می پذیرد.

امام علی (علیه السلام) قرآن را از بر داشت و همه احکام آن را می دانست. و او نخستین کسی است که آن را جمع کرد. و «بخاری» نویسنده «صحیح» نیز خود، به آن گواهی می دهد.

در حالی که ابو بکر، عمر و عثمان، قرآن را از حفظ نداشتند و احکام آن را نمی دانستند. (۲)

ص: ۵۵

۱- ۱) - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲ (باب صلاه التراويح) و نیز ج ۷، ص ۹۸.

۲- ۲) - مشهور است که عمر، حکم کلامه را نمی دانست، و نیز همه می دانند که با احکام تیمم آشنا نبود. ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۰.

تاریخ نویسان، نوشته اند که عمر، هفتاد بار در زندگی خود گفت: «اگر علی نبود، من بیچاره شده بودم» و ابو بکر گفت: «خدا کند من هیچ گاه بدون علی زنده نباشم». عثمان که دیگر نگو و نپرس.

ص: ۵۶

سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان حقیقت و پندار

هرگاه «اهل سنت و جماعت» عمر بن خطاب را الهام شده، و یکی از داناترین صحابه می دانند و گاهی هم داناتر از همه می شمارند، تا آنجا که در روایتی از کتابهای صحیح خود آورده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازمانده نوشیدنی خود را به او داد، و آن را به علم، تفسیر کرده اند. و او خود گواهی می دهد که بسیاری از مسائل سنت پیامبر را نمی دانند، و به جای یادگیری آنها، سرگرم دادوستد در بازار بوده است.

بخاری در صحیح خود در مقام استدلال در برابر کسانی که می گویند:

سنت پیامبر آشکار بوده، و کسی نبوده که پیامبر را نبیند و چیزی از امور اسلام را نداند، می آورد: ابو موسی از عمر اجازه خواست که به خانه اش وارد شود و گویا او مشغول کاری بود، وی بازگشت.

عمر گفت: آیا من صدای عبد الله بن قیس (ابو موسی) را نشنیدم، بگذارید وارد شود. او را صدا زدند. عمر پرسید: چرا چنین کردی؟

گفت: ما را اینگونه فرمان می دادند.

عمر گفت: یا گواهی بیاور یا کاری بر سرت می آورم که نمی دانی! او به جلسه انصار رفت و از آنها گواهی خواست.

گفتند: تنها جوانان ما حاضرند برای گواهی دادن بیایند. ابو سعید خدری برخاست و گفت: آری به ما اینگونه فرمان می دادند.

عمر گفت: این را از پیامبر نشنیده و ندیده بودم. من در بازارها به معامله می پرداختم. (۱)

نظریه: چند چیز شگفت آور این داستان.

*نخست: داستان استیذان (اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگران)

در سنت پیامبر آشکار است. و بر کسی پوشیده نیست و خاص و عام همه آن را می دانند. و مردم برای رفتن به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه می گرفتند. و این از ادب اسلام و افتخار آن است.

این نشان می دهد که عمر بن خطاب، پاسداران و گارد ویژه ای داشته که نمی گذاشتند کسی به نزد او برود. مگر آنکه اجازه بگیرد. ابو موسی سه بار اجازه خواست و به او اجازه داده نشد و باز گشت. ولی دوستان و پیروان او از بنی امیه خواستند او را از پیامبر هم بالاتر جلوه دهند و گفتند که او کنار کوچه می خوابیده و پاسداری نداشته، تا آنجا که گفته است: به دادگری رفتار کردم و خوابیدم!

گویا می خواهند بگویند عمر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم دادگتر بوده است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسدار داشت، وگرنه چرا گفتند: عدالت همراه عمر مرد؟!

*دوم: این روایت خشونت و تندخویی او را نشان می دهد که با مسلمانان بیهوده بد رفتاری می کرد.

ص: ۵۸

ابو موسی اشعری که از بزرگان صحابه است، حدیث پیامبر را شاهد می آورد، و عمر می گوید: به خدا به پشت و شکمت تازیانه می زدم، مگر آنکه کسی را بیاوری که گواهی دهد تو راست می گویی. (۱)

آیا توهین به ابو موسی و دروغگو دانستن او در برابر مردم و تهدید او به تازیانه، تنها بخاطر نقل یک روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کار درستی بود، تا آنجا که ابی بن کعب پس از شهادت به درستی حدیث گفت: ای پسر خطاب! مبادا برای یاران رسول خدا شکنجه گر باشی! (۲)

من جز خود کامگی عمر در بیشتر کارها توجیهی برای این حدیث نمی بینم. هر گاه او را با کتاب خدا و سنت پیامبر پاسخ می دادند، به خشم می آمد و تهدید می کرد. و همین باعث شد که بسیاری از صحابه، حق را بپوشانند و آنچه می دانند بر زبان نیاورند. چنانکه برای عمار بن یاسر اتفاق افتاد. او در زمینه تیمم با عمر مخالفت کرد، و چون عمر او را تهدید کرد، گفت: اگر می خواهی این حدیث را نگویم؛ نمی گویم. (۳)

نشانه های بسیاری در دست است که ثابت می کند عمر صحابه را از بازگو کردن حدیث نبوی باز می داشت. و این از زمان ابو بکر بود. و بویژه در زمان خلافت خود او - که بیش از ده سال به طول انجامید - این کار،

ص: ۵۹

۱-۱ - صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷۸، کتاب الآداب، باب استیذان.

۲-۲ - همان منبع.

۳-۳ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۳، باب تیمم. و همچنین صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۸-۹۱، ط دار الفکر.

شدت گرفت. و او احادیث پیامبر را که در مجموعه‌هایی تدوین شده بود؛ سوزاند و از بین برد. و از نقل آنها به وسیله صحابه، جلوگیری کرد. و برخی از آنها را بخاطر مخالفت با این کار، زندانی ساخت. (۱)

پیش از او، ابو بکر و پس از او عثمان نیز همان کار را کردند.

پس چگونه به ما می‌گویند که خلفا همه به سنت پیامبر عمل می‌کردند، در حالی که سنت پیامبر به دست آنها سوزانده می‌شد و ممنوع می‌گردید و پنهان می‌گشت؟!*

*سوم: این حدیث، به ما نشان می‌دهد که عمر، از مجلس پیامبر، بسیار غایب می‌شد. و سرگرم خرید و فروش در بازار بود.

به همین دلیل، بیشتر سخنان پیامبر که به گوش خاص و عام رسیده بوده و حتی بچه‌ها می‌دانستند، بر او پوشیده بود. گواه، اینکه وقتی ابو موسی به انصار پناه برد تا برای او شهادت دهند، گفتند: به خدا سوگند کسی برای تو گواهی نمی‌دهد مگر نوجوانان ما. و ابو سعید خدری که جوانترین آنها بود، برخاست و گواهی داد که شنیده است پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین می‌گوید.

این به خودی خود، توهینی برای عمر است که بر تخت خلافت نشسته و ساده‌ترین چیزها را هم از سنت پیامبر نمی‌داند. در حالی که بچه‌ها با آن آشنا هستند. و او با این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه می‌کند که

ص: ۶۰

۱-۱) - در کتاب «از آگاهان پرسید»، این مسأله را گسترده‌تر و با ذکر منابع بیان کرده‌ام. از محققان می‌خواهم که به آنجا مراجعه کنند.

فرمود: هرگاه کسی کار رهبری مردم را به دست بگیرد، با آنکه می داند، داناتر از او هم در میان آنان وجود دارد، به خدا، پیامبر و مؤمنان، خیانت کرده است.

عمر بن خطاب کجا به این احادیث گوش می دهد، در حالی که در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز آنها را زیر پا می نهاده است و به خود، حق می داده که در برابر آنها اجتهاد کند.

از این گذشته، خود عمر هنگامی که با استدلال برخی از صحابه روبرو می شود، به نادانی خویش، اعتراف می کند. و گاهی می گوید: «ای عمر! همه مردم حتی زنان پرده نشین از تو داناترند» و گاهی می گوید: «اگر علی نبود عمر بیچاره می شد» و بار دیگر می گوید: «خرید و فروش در بازار مرا از شنیدن احادیث پیامبر بازداشت».

اگر عمر از شنیدن و یاد گرفتن سنت، بازمی ماند پس از شنیدن قرآن، بیشتر محروم خواهد بود. او یکبار با ابی بن کعب - که یکی از مشهورترین حافظان قرآن است - اختلاف پیدا کرد و گفت: قرائت تو درست نیست، و من تاکنون آن را نشنیده بودم.

او گفت: ای عمر! من همیشه سرگرم قرآن بودم و تو سرگرم خرید و فروش در بازار. [\(۱\)](#)

ص: ۶۱

۱ - ۱) - تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۵۹۷ و مانند آن را حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۵، ط دار المعرفه، و ابو داوود در سنن و ابن اثیر در جامع الاصول آورده اند.

همه می دانستند که عمر سرگرم معامله و خرید فروش در بازار بوده، و این نکته از صحابه و آشنایان به کتاب و سنت، مخفی نبوده است.

به همین دلیل، من عقیده دارم که عمر، دارای عقده روانی بزرگی بود.

و آن عقده جهل مرگب است، زیرا کوچکترین فرد مسلمان چیزهایی را می داند که او نمی داند و چیزهایی را حفظ کرده که عمر حفظ نکرده است. و در کنار خود، علی (علیه السلام) را می دید که جوانی است که هنوز به سی سال نرسیده است. و نظر او را درست می شمارد و در حضور صحابه از روی ناچاری می گوید: «اگر علی نبود، عمر بیچاره می شد».

زنی را می بیند که از آخر مسجد بلند می شود و بر او که بر فراز منبر نشسته اعتراض می کند، و در حضور همه نمازگزاران در مسأله مهریه زنان او را محکوم می کند و از قرآن شاهد می آورد. در این هنگام می گوید: ای عمر! همه مردم حتی زنان پرده نشین از تو داناترند!

در واقع، این بیشتر پرده پوشی بر نادانی خود اوست تا پذیرش حق. او می خواست از موقعیت به سود خود، استفاده کند و به مردم نشان دهد که فروتن است! و به همین علت می بینیم که امروز بیشتر مردم، این سخن را باور کرده اند.

عمر بخاطر این عقده، می کوشید تا آنجا که می تواند سنت پیامبر را از میان ببرد، و با نظریات شخصی خود، اجتهاد می کرد و با قرآن و سنت مخالفت می کرد. و شواهد آن بسیار است. (۱)

ص: ۶۲

کسانی که در زندگی عمر جستجو کنند؛ درمی یابند که او پس از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقریباً نیمی از اوقات یا کمتر، همراه پیامبر بوده است. او خود درباره خویشتن می گوید:

«من و یکی از همسایگانم از انصار در محله بنی امیه بن زید در بخش عوالی از شهرستان مدینه به سر می بردیم. و من و او یک در میان، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمدیم. هرگاه من برمی گشتم اخبار آن روز، و آنچه از وحی نازل شده بود را برای او می گفتم و او نیز چنین می کرد». (۱)

اینکه می گوید: یک در میان نزد رسول خدا می آمدیم. یک روز او می آمد و یک روز من، به خوبی نشانی می دهد که خانه او از مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) دور بوده است. به همین دلیل، زندگی خود را دو بخش کرده بود، یک بخش را صرف دیدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کرد و روز دیگر استراحت می کرد و خود را به زحمت نمی انداخت، زیرا راه او دور بود! یا اینکه راه او دور نبوده، ولی او به بازار می رفته و به کار خرید و فروش می پرداخته است.

ولی اگر این سخن او را هم در نظر آوریم که: «خرید و فروش در بازار مرا از شنیدن حدیث پیامبر بازداشت» و در داستان ابو موسی اشعری گذشت. و نیز سخن ابی بن کعب را که به او گفت: «ای عمر! من سرگرم قرآن بودم و تو سرگرم خرید و فروش در بازار»، چنانکه گذشت، در

ص: ۶۳

مجموع، مطمئن می شویم که وقت زیادی را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سر نبرده است.

شاید حتی در مناسبت‌های مهم که همه مسلمانها گرد هم جمع می شوند، مانند عید فطر و عید قربان هم، از مجلس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غایب بوده است. به همین سبب از برخی از صحابه که هیچ گاه بخاطر معامله یا خرید و فروش از یاد خدا و نماز دور نمی مانده اند، می پرسد که: رسول خدا در نماز عید فطر و قربان چه می خوانده است.

مسلم در صحیح خود در کتاب نماز عیدین، از عید الله بن عمر آورده است که عمر بن خطاب از ابو واقد لیشی پرسید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نماز عید قربان و فطر چه می خواند؟

او پاسخ داد: سوره «ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» و سوره «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ». (۱)

از خود ابو واقد لیشی روایت شده که گفت: عمر بن خطاب از من پرسید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در نماز عید چه سوره ای را می خواند؟

گفتم: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» و «ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ». (۲)

گواهی عید الله و ابو واقد لیشی به اینکه عمر نمی دانست پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نماز عید، چه می خوانده، وقتی در کنار گواهی ابی بن کعب و شهادت

ص: ۶۴

۱-۱) - سنن/بیهقی، ج ۳، ص ۲۹۴. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۱ کتاب الصلاة، باب ما یقرأ به فی صلاة العیدین.

۲-۲) - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۱ کتاب الصلاة، باب ما یقرأ به فی صلاة العیدین.

خود او قرار گیرد که معامله در بازار، او را از فراگیری قرآن و سنت، باز داشته است، آنگاه راز بسیاری از فتوهای او روشن می شود. و علما را از سرگردانی به در می آورد. و درمی یابند که چرا او فتوا داد که اگر جنب، آب پیدا نکرد، نماز نخواند! و احکام تیمم را هم نمی دانست، با آنکه در قرآن و سنت آمده است. و همچنین درباره کلاله، چند فتوای ناهمگون داد، با آنکه آیه ای در قرآن، درباره آن نازل شده است. و شرح و بیان آن هم در سنت پیامبر موجود است. عمر تا زمان درگذشت خود، حکم کلاله را ندانست. (۱)

اگر عمر، پا از گلیم خود فراتر نمی نهاد، و می کوشید برای قضاوت، دانش لازم را فراگیرد، برای مسلمانان بهتر بود، ولی به ناروا، دچار غرور شد و حلال خدا و پیامبر مانند متعه حج و متعه نساء و سهم مؤلفه قلوبهم را حرام می کند. و حرام خدا و پیامبر را مانند سه طلاق در یک مجلس و کاوش در کارهای خصوصی مسلمانان را حلال می کند. و مسایل دیگر!!! (۲)

ص: ۶۵

۱- ۱) - کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۷، بیهقی در کتاب سنن، با سند آورده است که: عمر از پیامبر پرسید که اگر مرده، پدر بزرگ و چند برادر داشته باشد، ارث او را چگونه تقسیم می کند؟ پیامبر فرمود: برای چه این را می پرسی؟ من گمان کنم که بمیری و جواب آن را ندانی. سعید بن مسیب گفت: عمر از دنیا رفت و هنوز حکم آن را نمی دانست.

۲- ۲) - ر.ک: کتاب اجتهاد در برابر نص، نوشته سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی.

به همین دلیل بود که عمر و دوستش ابو بکر از همان روز اول، از بازگو کردن روایات پیامبر، جلوگیری کردند و نگذاشتند که این روایات جمع آوری و تألیف و نوشته شود. تا کار به جایی رسید که هرچه را صحابه از روایات جمع آوری کرده بودند، به آتش کشید تا به اهداف زیر برسد:

۱- آنچه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی و خاندانش گفته بود، کسی نشنود و نداند.

۲- آنچه از سنت پیامبر که با سیاستهای او و یارانش و قضاوتهای خود سرانۀ آنان مخالف است، پنهان کند.

۳- عمر بن خطاب تنها اندکی از سنت پیامبر را می دانست و می خواست این را پنهان کند.

احمد بن حنبل از ابن عباس نقل می کند که عمر بن خطاب، درباره حکم شک در نماز فرمودند. و به او گفت: پسر! شنیده ای که پیامبر خدا یا یکی از صحابه حکم شک در نماز را گفته باشند که انسان چه کار باید بکند؟ (۱)

به راستی شگفت آور است که عمر بن خطاب خلیفۀ مسلمانان است و نمی داند چگونه نماز خود را کامل می کند. و آن را از نوجوانان صحابه می پرسد. با آنکه این چیزی است که همه مردم حتی بیسوادان می دانند. و تا به امروز هم همین طور است. شگفت آورتر اینکه «اهل سنت و جماعت» می گویند عمر داناترین صحابه بود! اگر داناتر از همه اینگونه

ص: ۶۶

باشد، پس باید به دیگران خوش بین باشیم و چیزی نپرسیم.

آری، برخی از صحابه می توانستند مخالفت‌های اندکی با او داشته باشند، تا آنجا که به خواسته های آنها آسیبی نرسد و منافع خلافت، محفوظ بماند، مثلاً داستان اجازه گرفتن (استیذان) که ابو موسی نقل کرد و استدلال ابی بن کعب به چیزی که عمر نمی دانست، و در این هنگام، عمر با افتخار، از سخن خود بازمی گردد و اعتراف می کند که: خرید و فروش در بازار مرا از آموختن آن بازداشت، گویا این فضیلتی است!

این کجا و سخن علی (علیه السلام) کجا که می فرماید: «من روزی دو بار، دیدار خصوصی با پیامبر داشتم، یکی در بامداد و دیگری در شامگاه».

این دو جلسه خصوصی علی با پیامبر، افزون بر جلسات دیگری بود که همواره علی (علیه السلام) همراه با دیگر مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور می یافت.

علی نزدیک ترین مردم به پیامبر بود، و بیش از همه خود را به او پیوند می داد. و از روز تولد خود نزد او ارج و جایگاه ویژه ای داشت. او در دامان پیامبر بزرگ شد. و چون بزرگتر شد، همانند بچه شتری که از پی مادر می رود، از پیامبر جدا نمی شد. و همه جا با او بود. حتی در غار حرا که نخستین بار وحی بر او نازل شد، علی نزد او رفت و آمد داشت. و گویا از پستان نبوت شیر نوشید و با معارف سنت نبوی از آغاز پیدایش آنها، پرورش یافت.

چه کسی از او به سنت سزاوارتر است. و آیا اگر ستیزه جویان به حق بازگردند و مردانه، انصاف دهند؛ کسی می تواند در برابر او ادعایی

این بزرگترین گواه بر آن است که او-درود خدا بر وی باد-و شیعیان و پیروان او، خود راز سنت و نشانه آن هستند، ولی دیگران، اینگونه از سنت بهره نگرفته اند، و راه آن را نپیموده اند. و از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار دور هستند. هر چند از روی ناآگاهی و دنباله روی، خود را اهل سنت نامیدند.

ما در بحثهای آینده این کتاب-به یاری خداوند-مطلب را بیش از این روشن خواهیم ساخت؛ زیرا قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۱)

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدای را پاس دارید و سخن استوار بگویید، که او کار شما را برای شما به سامان آورد. و گناه شما را ببخشد. و هر کس از خدا و پیامبر او فرمان برد به بهره بزرگی دست یافته است».

ص: ۶۸

خواننده گرامی! از این گفتار برآشفته نشوید، زیرا خدای را سپاس که شما در راه حق هستید. و می روید که در پایان به رضا و خشنودی خدا برسید. پس از فریب شیطان و خودپسندی و تعصب ناروا، به دور باشید.

و نگذارید اینها شما را از رسیدن به هدف. و حقیقت و بهشت جاویدان، بازدارد.

چنانکه گفتیم: آنان که نام «اهل سنت و جماعت» بر خویش می نهند، چهار «خلیفه راشد» را قبول دارند: ابو بکر، عمر، عثمان و علی. و این چیزی است که امروز همه آن را می دانند.

ولی حقیقت دردآور این است که علی بن ابی طالب، نزد همین «اهل سنت» تا مدتها، از خلفای راشدین به حساب نمی آمد. و حتی خلافت او را مشروع نمی دانستند! و مدتها بعد، او را به خلفای راشدین افزودند. و این دقیقا در سال ۲۳۰ هجری و در زمان احمد بن حنبل بود.

صحابه غیر شیعه، خلفا، پادشاهان و فرمانروایانی که از زمان ابو بکر تا زمان خلافت معتصم عباسی (محمد بن رشید) روی کار آمدند، به هیچ گونه، خلافت علی بن ابی طالب را نمی پذیرفتند بلکه برخی از آنان او را

بر بالای منبرها لعنت می کردند و او را مسلمان هم نمی دانستند، و گرنه چگونه روا بود که مسلمانی را بر بالای منبر دشنام دهند و لعنت کنند؟!

دیدیم که شیوه ابو بکر و عمر در برکناری او از صحنه سیاسی چه بود.

و سپس عثمان آمد و بیش از آن دو او را خوار شمرد و به او بی احترامی کرد. تا آنجا که او را تهدید کرد که همانند ابو ذر غفاری او را تعیید خواهد کرد. چون معاویه به قدرت رسید، در دشنام و لعن او بسیار کوشید و مردم را بر این کار واداشت، و فرمانروایان اموی نیز در هر شهر و روستا به این کار پرداختند و این شیوه هشتاد سال به درازا کشید. (۱)

بلکه این شیوه دشنامگویی و لعن و نفرین به او و شیعیانش بسی بیشتر به درازا کشید، و کار به جایی رسید که متوکل خلیفه عباسی در سال ۲۴۰ هجری فرمان داد: قبر امام علی و امام حسین (علیه السلام) را بشکافند.

ولید بن عبد الملک که در روزگار خویش امیر المؤمنین خوانده می شد، در خطبه نماز جمعه به مردم می گفت: «حدیثی که از پیامبر روایت شده و می گوید: ای علی! تو برای من چون هارون برای موسی هستی، درست است، ولی تحریف شده و پیامبر فرموده است: تو برای من چون قارون برای موسی هستی و شنونده اشتباه کرده است». (۲)

در زمان معتصم، مرتدان و منکران خدا، فراوان شدند و متکلمان به

ص: ۷۰

۱-۱) - همه خلفای بنی امیه جز عمر بن عبد العزیز (رحمت خدا بر او) چنین می کردند.

۲-۲) - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۶۸.

مقابله با آنها پرداختند. دوران خلفای راشدین دیگر گذشته بود. مردم به مسائل بی اهمیت سرگرم شدند. و احمد حنبل به دلیل عقیده به قدیم بودن قرآن، دچار گرفتاری شد، و مردم پیرو عقاید پادشاهانشان شدند، و گفتند که قرآن مخلوق است.

هنگامی که احمد بن حنبل از ترس معتصم از عقیده نخستین خود بازگشت و از بند رها شد؛ به شهرتی دست یافت. و در زمان متوکل، در میان محدثان، سرآمد روزگار گشت. (۱) در این هنگام، علی (علیه السلام) را به سه خلیفه دیگر افزودند و هر چهار تن را از خلفای راشدین دانستند.

شاید احمد بن حنبل نیز تحت تأثیر روایات صحیح که درباره فضایل و بزرگواری علی (علیه السلام) رسیده، قرار گرفته بود. این روایات برخلاف میل فرمانروایان، باقی ماندند.

احمد می گوید: «درباره بزرگواری هیچ یک از یاران پیامبر، به اندازه علی (علیه السلام) حدیث حسن (۲) به دست ما نرسیده است.»

در این هنگام، خلفا را چهار تن شمرد و خلافت آن حضرت را درست و معتبر شمرد، با آنکه تا آن زمان، خلافت علی را درست نمی دانستند.

ص: ۷۱

۱-۱) - اهل حدیث هم گروهی از اهل سنت و جماعت هستند.

۲-۲) - حدیث حسن، روایتی را می گویند که از نظر اعتبار و ارزش علمی و دینی، در درجه بالایی باشد، و اگر بسیار معتبر باشد، و بالاتر از آن چیزی نتوان یافت، به آن «صحیح» می گویند. (مترجم)

در طبقات الحنابله- که کتابی معتبر و مشهور نزد آنان است- آمده: ابن ابی یعلی با سند خود از وریزه حمصی آورده است:

«به نزد احمد بن حنبل رفتم. و این هنگامی بود که او اعلام کرده بود علی (رضی الله عنه) چهارمین خلیفه راشد است. (۱)

به او گفتم: ای ابا عبد الله! این کار تو، خرده گیری بر طلحه و زبیر است!

گفتم: این چه حرفی است؟ ما را با جنگ آنها چه کار؟ چرا باید از آن نام ببریم؟ گفتم: خدا هدایت کند! وقتی که خلافت را چهارتایی کردی و علی را خلیفه واجب الاطاعه دانستی و همه حقوق امامان پیش را به او دادی، در واقع، از این داستان، سخن گفته ایم!

او به من گفت: چرا این کار را نکنم؟!

گفتم: برای حدیث ابن عمر.

گفت: عمر از پسرش بهتر بود، و او راضی شد که علی خلیفه مسلمین باشد. و او را در شورا جای داد. و علی خود را امیر المؤمنین نامید. آن وقت من بگویم که امیر المؤمنین نیست؟!!

ص: ۷۲

۱ - ۱) - بنگرید این محدث با آنکه به علی (علیه السلام) دشنام نمی دهد، و او را لعنت نمی کند، بلکه می گوید: خدا از او خشنود باشد (رضی الله عنه) ولی حاضر نیست علی را هم از خلفا بشمارد و به احمد بن حنبل اعتراض می کند. و اینکه می گوید، سخن گفته ایم، نشانه آن است که از جانب اهل سنت و جماعت سخن می گوید.

می گوید: من دیگر با او سخن نگفتم، و او را رها کردم. (۱)

از این داستان روشن می شود که «اهل سنت» خلافت علی را نپذیرفته بودند و آن را درست نمی دانستند، و تنها پس از احمد بن حنبل این کار انجام شد.

روشن است که این محدث، رهبر «اهل سنت و جماعت» و سخنگوی آنها بوده است. و آنها خلافت علی را نمی پذیرفتند و به حدیث عبد الله بن عمر استدلال می کردند که فقیه اهل سنت است. بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده است. و از آنجا که آنها می گویند بخاری پس از قرآن، معتبرترین کتاب است، پس باید خلافت علی را نپذیرند و آن را به رسمیت نشناسند!!!

ما این حدیث را در کتاب «از آگاهان پرسید» آورده ایم. و اینجا هم دوباره می آوریم، تا همه از آن باخبر باشند، زیرا گاهی تکرار سودمند است. بخاری در صحیح خود با سند از عبد الله بن عمر روایت کرده است که: «ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از برتری مردم بر یکدیگر سخن می گفتیم، و نخست ابو بکر، و سپس عمر بن خطاب، و پس از آن عثمان بن عفان (رضی الله عنهم) را قرار می دادیم. (۲)

بخاری در صحیح خود، حدیث دیگر می آورد که از این روشتر است؛ زیرا عبد الله بن عمر می گوید:

ص: ۷۳

۱- ۱) طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۵۱۵.

۲- ۲) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۱ کتاب بدء الخلق، باب فضل ابی بکر بعد النبی.

«در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسی را با ابو بکر برابر نمی شمردیم، پس از او عمر و سپس عثمان را قرار می دادیم. و از آن پس یاران دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قرار می دادیم و کسی را برتر از دیگری نمی دانستیم». (۱)

تنها بخاطر این حدیث که نه نظر پیامبر در آن است و نه عمل او، و از تصوّرات و برداشتهای نادرست عبد الله بن عمر، و دشمنی و کینه مشهور او با علی، ریشه می گیرد، «اهل سنّت و جماعت»، مذهب خود را بر این بنا کردند که حقّ علی را در خلافت، به رسمیت نشناسند.

بنی امیه، با احادیثی مانند این، دشنام دادن به علی و لعن و ناسزاگویی و خرده گیری به او را روا شمردند، و فرمانروایان از زمان معاویه تا مروان بن محمد بن مروان یعنی سال ۱۳۲ هجری، علی را بر منبرها لعنت می کردند. و شیعیان او و همچنین معترضان به این سیاست را می کشتند. (۲)

سپس دولت عباسیان روی کار آمد که از زمان ابو العباس سفّاح در سال ۱۳۲ هجری تا زمان متوکل یعنی سال ۲۴۷ هجری، بیزاری از علی و شیعیان او به شیوه های گوناگون به مناسبت اوضاع و احوال، ادامه یافت، زیرا دولت عباسیان بر اجساد خاندان پیامبر و شیعیان آنان برپا شد. و اگر

ص: ۷۴

۱- ۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳، باب مناقب عثمان بن عفان از کتاب بدء الخلق.

۲- ۲) این سیاست تنها دو سال متوقف شد، در این دو سال که عمر بن عبد العزیز روی کار آمد، لعن علی را لغو کرد. ولی با کشتن او، دوباره لعن با شدت بیشتری آغاز شد. و حتی قبر او را شکافتند، و نامگذاری به اسم او را ممنوع ساختند.

چه آنها برای حفظ منافع دولت خود، بر بالای منابر علی را لعن نمی کردند، ولی در مجالس خصوصی بیش از بنی امیه در این راه گام بر می داشتند. آنها از تجربه تاریخ درس گرفته بودند که مظلومیت اهل بیت را آشکار ساخت، و دل‌های مردم را متوجه آنها کرد. این فرمانروایان، با زیرکی کوشیدند از موقعیت، به سود خود، استفاده کنند. و خود را به امامان اهل بیت نزدیک ساختند، نه آنکه به راستی به آنها عشق می ورزیدند، و حق آنان را پاس می داشتند. بلکه برای این هدف که انقلاب‌های مردمی را به زیر نفوذ خود در آورند، و شعله‌های آن را که در مرزهای امپراتوری سر بر کشیده بود و قدرت آنها را تهدید می کرد؛ خاموش سازند. مأمون عباسی فرزند هارون، این کار را با امام رضا (علیه السلام) انجام داد، و هنگامی که دولت بر اوضاع مسلط شد، و شورش‌های داخلی را فرو نشانند؛ به بی حرمتی امامان و شیعیان آنها پرداخت. همان گونه که متوکل خلیفه عباسی که به دشمنی با علی (علیه السلام) و ناسزاگویی به او مشهور بود؛ به نبش قبر او و فرزندش امام حسین (علیه السلام) پرداخت.

به همین علتها بود که ما گفتیم: «اهل سنت و جماعت» تا زمان احمد بن حنبل، خلافت علی را چندان نپذیرفته بودند.

درست است که احمد بن حنبل نخستین بار به این کار پرداخت، ولی اهل حدیث-چنانکه دیدیم- نپذیرفتند، زیرا از عبد الله بن عمر پیروی می کردند.

به زمان درازی نیاز بود تا مردم قانع شوند و این عقیده را که احمد بن

حنبل عرضه داشته بود؛ پذیرند. حنبلیها با این کار می توانستند خود را با انصاف و دوستدار اهل بیت نشان دهند. و از مذاهب مالکی، حنفی و شافعی - که با آنها در رقابت بودند - پیش افتند و هواداران بیشتری به دست آوردند. بنابراین باید این اندیشه را می پذیرفتند.

با گذشت زمان، «اهل سنت و جماعت» همه با گفته احمد بن حنبل همراه شدند و خلفای پیامبر را چهار تن دانستند و علی را نیز از آنها شمردند. و همان احترام و طلب رضوان را از سه خلیفه دیگر، برای او نیز اظهار داشتند.

آیا این بهترین دلیل بر آن نیست که «اهل سنت و جماعت» در آن زمان از نواصب و دشمنان علی بودند، و می کوشیدند او را کوچک بشمارند و از نظرها بیندازند؟

ممکن است کسی پرسد: چگونه این درست باشد، در حالی که می بینیم امروز «اهل سنت و جماعت» امام علی را دوست دارند و برای او طلب رضوان می کنند؟

می گوئیم: آری، هنگامی که دیرزمانی گذشت و امامان اهل بیت از دنیا رفتند، و دیگر چیزی نماند که حاکمان را بترساند و قدرت آنان را به خطر افکند، و از سوی دیگر قدرت و عظمت خلافت اسلامی نیز در هم شکست و بردگان و مملوکیان و مغولها و تاتارها بر آن چیره شدند، و دین ضعیف شد و بیشتر مسلمانان به هنرهای سرگرم کننده و عیش و نوش و بی بندوباری و میگساری و زن بارگی، گرفتار شدند، و گروهی جای

مسلمانان نخستین را گرفتند که نماز را تباه کردند و در پی خواهشهای دل خویش، به راه افتادند؛ و بد در نظر مردم نیک گردید و نیک، بد شمرده شد، و فساد و تباهی همه جا را گرفت، آنگاه مسلمانان بر گذشتگان خویش گریستند و بزرگی آنان را به یاد آوردند، و نغمهٔ سربلندی آنان را سر دادند، و به یاد روزگار آنان افتادند. و آن را روزگار زرّین خواندند.

و از آنجا که بهترین زمان، در نزد آنان زمان صحابه بود، که کشورها را گشودند و امپراتوری اسلام در شرق و غرب گسترده شد، و خسروان و تزارها در برابر آنان به زانو درآمدند، آنگاه بر همهٔ صحابه، از جمله علی بن ابی طالب، طلب رضوان و رحمت کردند. و چون اهل سنت، همهٔ اصحاب را عادل می دانند، دیگر نمی توانند علی را از آنان جدا کنند.

و اگر می گفتند: علی از آنها جداست؛ رسوا می شدند و پرده از کار آنها در نزد عاقلان بر می افتاد، پس بر تودهٔ مردم وانمود ساختند که علی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین است. و دروازهٔ علم پیامبر است. پس خدا از او خشنود باد و آبرویش نزد خدا بلند و نیکو باد!!

ما به آنها می گوئیم: پس چرا در کار دین و دنیای خود از او پیروی نمی کنید با آنکه عقیده دارید او دروازهٔ علم است؟

چرا به دست خود، دروازه را رها کردید و از ابو حنیفه، مالک، شافعی، احمد حنبل و ابن تیمیه پیروی می کنید که در علم و بزرگی و عمل و فضیلت و اوج و منزلت، به گرد او هم نمی رسند، زیرا زمین کجا و آسمان کجا و شمشیر و داس را با هم چکار؟ و معاویه و علی نزد

این گذشته از همه گفته‌هایی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده و بر همه مسلمانان واجب می‌کند که پس از او، از علی (علیه السلام) پیروی کنند. ممکن است یکی از «اهل سنت» بگوید: برتری علی و پیشینه او و جهادش در راه اسلام و دانش فراوان و بزرگواری او و پرهیزکاری او را همه مردم می‌دانند، بلکه امروز اهل سنت علی را بیش از شیعه می‌شناسند و دوست دارند (این سخنی است که آنها امروز بسیار تکرار می‌کنند).

ما به اینان می‌گوییم: شما و گذشتگان شما هنگامی که علی (علیه السلام) صدها سال بر بالای منبرها لعنت می‌شد، کجا بودید؟
[\(۱\)](#)

ما نشنیدیم یا در تاریخ نخواندیم که یکی از آنان به این کار اعتراض کرده باشد، یا از این کار جلوگیری کرده باشد. و بخاطر دوستی با علی (علیه السلام) به قتل رسیده باشد. آری ندیدیم و هرگز هم نخواهیم شنید که یکی از اهل سنت چنین کرده باشد، بلکه آنها همواره از نزدیکان پادشاهان و امیران و فرمانروایان بودند، و با آنها بیعت می‌کردند، و خشنودی خود را از شیوه آنان اظهار می‌کردند، و به آنان فتوای کشتن رافضه یعنی دوستان

ص: ۷۸

۱ - ۱ - عمداً گفتیم «کجا بودید» و منظورم اهل سنت زمان خودمان بود، زیرا آنها در صحیح مسلم می‌خوانند که معاویه، علی (علیه السلام) را دشنام می‌داد، و صحابه را فرمان می‌داد که چنین کنند. و آنها نیز اعتراض نمی‌کردند، بلکه باز هم برای رهبر خود معاویه، طلب خشنودی خدا را می‌کردند، و او را نویسنده وحی می‌دانستند. و این نشان می‌دهد که دوستی علی در نزد آنان دروغین و بی اعتبار بوده است.

علی و فرزندان‌ش را می‌دادند. این گونه علما تا به امروز هم هستند.

مسیحیان، قرن‌ها به دشمنی با یهودیان پرداختند، و آنان را تبه‌کار می‌دانستند و مسئولیت کشتن حضرت مسیح (علیه السلام) را به گردن آنان می‌انداختند، ولی چون ضعیف شدند و مسائل عقیدتی در میان آنها کم رنگ گشت، و بسیاری از آنان، به مذهب مادی روی آوردند و کلیسا را به زباله دان تاریخ افکندند- زیرا با دانش و دانشمندان سر ستیز برداشته بود- در این هنگام، کار یهود بالا گرفت و نیرومند شده و جان گرفتند تا اینکه سرزمین‌های عربی و اسلامی را به زور اشغال کردند و نفوذ خود را تا به شرق و غرب گسترش دادند. و دولت اسرائیل را پدید آوردند. در این هنگام «پاپ یوحنا پولس» در یک گردهمایی با خاخام‌های یهودی، آنان را از گناه کشتن مسیح تبرئه کرد. مردم این مردمند و زمانه این زمانه!

ص: ۷۹

در این فصل می خواهیم چیز مهمی را روشن سازیم که پژوهشگران نیازمند ژرف نگری در آن هستند، تا به خوبی دریابند آنان که نام «اهل سنت» بر خود نهاده اند، در واقع بهره چندان از سنت پیامبر ندارند؛ زیرا آنها، و البته گذشتگان شان از صحابه و خلفای راشدین که دنباله رو آنها هستند، و به دوستی آنها نزد خدا تقرّب می جویند، در برابر سنت پیامبر یک موضع منفی داشته اند. و آن را سوزانیده اند. و مردم را از بازگو کردن آن، جلوگیری کرده اند. (۱)

از این گذشته، ما ناگزیریم پرده از آن توطئه بیشرمانه بر ضد سنت پاک پیامبر برداریم که نگذاشت این سنت گسترش یابد، و آن را در نطفه خفه کرد. و به جای آن، اجتهادات و نظریات صحابه و توجیه و تفسیر آنها را نهاد. فرمانروایان نخستین کوشیدند:

*نخست: حدیثهای دروغینی بسازند که روش آنها در جلوگیری از نوشتن سنت پیامبر و احادیث او را توجیه کند. مسلم در صحیح خود با سند خویش آورده است که هَدّاب بن خالد ازدی از همام از زید بن اسلم از

ص: ۸۰

عطاء بن یسار از ابی سعید خدری روایت کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«از زبان من چیزی را ننویسید، و هر کس چیزی جز قرآن نوشته است باید آن را پاک کند و باکی نیست.» (۱)

هدف از ساختن این دروغ این بود که کار ابو بکر و عمر را درباره سنت پیامبر که برخی از صحابه نوشته و گردآوری کرده بودند، درست جلوه دهد. این حدیث، مدتها پس از دوره خلفای راشدین ساخته شده و سازندگان آن از چند چیز بی خبر بوده اند:

الف: اگر پیامبر خدا این سخن را فرموده بود، باید صحابه سخن او را گوش می کردند. و پیش از فرمانروایی ابو بکر و عمر، آن را از میان می بردند، نه اینکه سالها پس از درگذشت پیامبر، این روایات را بسوزانند.

ب: اگر این حدیث درست بود، باید اول ابو بکر به آن استدلال می کرد و سپس عمر، تا جلوگیری از نوشتن حدیث و پاک کردن آن را توجیه کند.

و صحابه ای که نوشته بودند، عذرخواهی می کردند و می گفتند: ما نمی دانستیم یا فراموش کردیم.

ج: اگر این حدیث درست بود، باید ابو بکر و عمر آنها را پاک کنند، نه آنکه بسوزانند.

د: اگر این حدیث درست بود، مسلمانان از زمان عمر بن عبد العزیز تا به حال، همه گناهکار بودند، زیرا برخلاف نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل

ص: ۸۱

۱-۱) - صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۹ کتاب زهد و رقائق، باب التثبث فی الحدیث و حکم کتابه العلم.

کردند، و عمر بن العزیز از همه آنها گنہکارتر است، زیرا به دانشمندان فرمان داد که احادیث را گرد آورند و بنویسند. و بخاری و مسلم همه این حدیث را صحیح می دانند، ولی خود با آن مخالفت می کنند و هزاران حدیث پیامبر را می نویسند.

ه: و اگر این حدیث درست بود، نباید دروازه علم پیامبر، علی بن ابی طالب، از آن بی خبر باشد، زیرا او روایت پیامبر را در صحیفه ای - که طول آن هفتاد ذرع بود - گرد آورد. و آن را «جامعه» می نامید و ما بعدا - به یاری خدا - درباره آن سخن خواهیم گفت.

*دوم: فرمانروایان بنی امیه، کوشیدند پیامبر را مانند مردم عادی، غیر معصوم جلوه دهند! و انمود کنند که او هم اشتباه می کند. و چند حدیث هم در این باره آورده اند، هدف آنها این بوده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نظریات خود عمل می کرده و در اجتهاد خود، اشتباهات بسیاری داشته است! تا آنجا که برخی از صحابه، ناگزیر می شدند، نظر آن حضرت را اصلاح کنند، چنانکه در حدیث بارور ساختن درخت خرما و در نزول آیه حجاب و استغفار برای منافقان و قبول فدیة از اسیران جنگ بدر و... آمده و «اهل سنت و جماعت» در صحاح خود می نویسند. و اعتقاد آنها درباره پیامبر خدا (که بهترین درودها بر او باد) چنین است.

ما به اهل سنت و جماعت می گوئیم: اگر شیوة شما این است، و عقیده شما چنین می باشد، پس چگونه ادعا می کنید که شما پیروان سنت رسول خدا هستید، با اینکه سنت او در نظر شما و پیشینیان شما، پاک (معصوم)

نیست. و اصلاً دانسته (معلوم) و نوشته (مکتوب) هم نیست. (۱)

ولی ما این پندارها و دروغها را نمی پذیریم و از همان کتابهای خودتان، آنها را باطل می کنیم. (۲)

امام بخاری در صحیح خود در کتاب علم، در باب کتابه العلم از ابو هریره روایت کرده که گفت: هیچ یک از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیش از من از او حدیث روایت نکرده است، بجز عبد الله بن عمرو، زیرا او می نوشت، و من نمی نوشتم. (۳)

از این روایت دانسته می شود که برخی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایات او را می نوشتند و اگر ابو هریره بیش از شش هزار حدیث را از پیامبر به صورت شفاهی نقل می کند، با اینکه سواد نوشتن ندارد، پس عبد الله بن عمرو بن عاص، که توانایی نوشتن دارد، بیش از این باید نوشته باشد. به همین دلیل، ابو هریره، اعتراف می کند که عبد الله بن عمرو بیش از او حدیث دارد، زیرا می نوشته است. و بی گمان بسیاری از صحابه احادیث

ص: ۸۳

۱ - ۱) - زیرا سنت پیامبر تا زمان عمر بن عبد العزیز یا مدتها پس از آن، گردآوری نشد. و خلفای پیش از او، آن را می سوزاندند، و از نوشتن و بازگو کردن آن، جلوگیری می کردند.

۲ - ۲) - شگفت آور اینکه اهل سنت، بسیاری از اوقات یک حدیث را با حدیث ضد آن نقل می کنند. و شگفت آورتر اینکه بیشتر به روایات دروغ عمل می کنند و روایات صحیح را کنار می گذارند.

۳ - ۳) - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶، باب کتابه العلم.

پیامبر را می نوشتند. و ابو هریره نامی از آنها نبرده، زیرا به داشتن روایات بسیاری از آن حضرت (صلی الله علیه و آله) مشهور نبوده اند.

اگر امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نیز بر آنها بیفزاییم که روزی کتاب جامعه خود را بر بالای منبر گشود، و نشان داد که در آن، همه آنچه را که مردم از احادیث پیامبر احتیاج دارند، نوشته است، و امامان اهل بیت (علیهم السلام) پس از او، این کتاب را نگهداشتند، و بسیاری از اوقات از آن، نقل حدیث می کردند.

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرموده است: «ما کتاب جامعه ای داریم که طول آن هفتاد ذرع است. و به املای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و خطّ علی (علیه السلام) است. هیچ حلال و حرامی نیست که مردم به آن نیاز داشته باشند، مگر آنکه در آن هست.

و هرگونه داوری حتی درباره یک خراش کوچک هم در آن آمده است».^(۱)

بخاری خود، در صحیحش آورده است که این کتاب در نزد علی (علیه السلام) بوده است. و این سخن را در چند باب تکرار می کند. ولی چنانکه شیوه اوست، سخنی از ابواب و فصول و مطالب این کتاب، به میان نمی آورد.

بخاری در باب کتابه العلم می نویسد: از شعبی از ابی جحیفه آورده اند:

به علی (علیه السلام) گفتم آیا شما کتابی دارید؟

گفت: نه، جز کتاب خدا، یا فهم و درک انسان مسلمان، یا آنچه در این صحیفه آمده است.

گفتم: این صحیفه چیست؟

ص: ۸۴

۱-۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹. کتاب بصائر الدرجات، ص ۱۴۲-۱۴۵.

گفت: عقل (پرداخت دیه از سوی مردان خانواده) و آزادی اسیر و اینکه مسلمان در برابر کافر کشته نمی شود. (۱)

صحیح بخاری در جای دیگری آورده است: از اعمش از ابراهیم تیمی از پدرش از علی روایت شده که فرمود: ما چیزی نداریم، جز کتاب خدا و این صحیفه که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است. (۲)

در جای دیگری از صحیح بخاری آمده است: از ابراهیم تیمی از پدرش نقل شده که گفت: علی برای ما سخنرانی کرد و فرمود: ما کتابی برای خواندن نداریم مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است. (۳)

باز هم در جای دیگری از صحیح خود، می آورد. از علی (رضی الله عنه) روایت شده که فرمود: ما از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی ننوشتیم مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است. (۴)

و همچنین بخاری در جای دیگر از صحیح خود با سند چنین آورده است: از ابراهیم تیمی از پدرش شنیده شده که گفت: علی (علیه السلام) روزی بر منبری از آجر برای ما سخنرانی کرد. و در حالی که شمشیر بر کمر آویخته بود، و صحیفه ای نیز همراه آن بود، فرمود: به خدا سوگند! ما

ص: ۸۵

۱-۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶.

۲-۲ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳-۳ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۷. و صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۱۵.

۴-۴ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۹.

کتابی نداریم که بخوانیم، مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است. (۱)

بخاری، سخن امام جعفر صادق (علیه السلام) را نیاورده که فرمود: این صحیفه را جامع می نامیدند، زیرا همه مسائل حلال و حرام را دربر داشته است. و همه احکام اسلام، حتی حکم خراشیدن بدن انسان نیز با املاي رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خط علی بن ابی طالب، در آن آمده بوده است. و یکبار آن را ملاحظه می کند که: در آن حکم عقل (یعنی پرداخت دیه از سوی خویشاوندان قاتل) و آزادی اسیر و نکشتن مسلمان در برابر کافر، آمده و بار دیگر می گوید: علی (علیه السلام) آن را باز کرد و در آن این احکام آمده بود:

سن و سال شتر، و اینکه مدینه هم حرمی دارد... و نیز اینکه ذمه مسلمانان یکی بیش نیست،... و حکم کسی که بی اجازه اولیای خود با قبیله دیگری پیمان «ولاء» ببندد...

این کار فریب و حق پوشی است. و گرنه آیا ممکن است کسی این چهار جمله را در کتابی بنویسد و همیشه به نیام شمشیرش ببندد و با خود داشته باشد؟ و هرگاه بر فراز منبر می رود، آن را بخواند و بگوید: بعد از قرآن، این کتاب مرجع ماست. ما پس از قرآن چیز دیگری از پیامبر ننوشته ایم، مگر این کتاب؟!

آیا خرد و هوش ابو هریره، بیش از علی بن ابی طالب بوده، که توانسته یکصد هزار حدیث را بدون نوشتن، از پیامبر حفظ کند؟

به خدا سوگند! کار اینان عجیب است که صد هزار حدیث را از ابو

ص: ۸۶

هریره که سه سال بیشتر در خدمت پیامبر نبوده، می پذیرند، با اینکه او سواد خواندن و نوشتن هم نداشته است. و می پندارند که علی (علیه السلام) که دروازه دانش است و صحابه از او همه گونه دانش آموخته اند؛ تنها یک ورقه با خود داشته باشد که در آن چهار حدیث آمده، و علی آن را از زمان زندگی رسول خدا تا زمان خلافتش نگهداشته و آن را بر فراز منبر می برد و بر شمشیر خود می آویزد؟ این سخن ناپسندی است. و جز یک دروغ بی ارزش، چیزی نمی تواند باشد.

با اینکه روایات بخاری برای پژوهشگران و خردمندان کافی است؛ زیرا هنگامی که می گوید در آن حکم عقل آمده، این نشانه آن است که در این نامه، چیزهایی بسیاری بوده که خرد انسان، و اندیشه اسلامی از آن می توانسته بهره بگیرد. (۱)

ما نمی خواهیم ثابت کنیم که در این صحیفه چه چیزهایی بوده است، زیرا صاحبان آن، بدان داناترند. و آنها گفته اند که هرچه بشر بدان نیاز داشته از حلال و حرام، حتی حکم خراش دادن بدن انسان، در آن وجود داشته است.

ولی ما در پی آنیم که ثابت کنیم، صحابه احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می نوشتند. و اینکه ابو هریره می گوید: عبد الله بن عمر و احادیث پیامبر

ص: ۸۷

۱ - ۱) - دیدیم که یکی از معانی عقل، همان است که می گویند «دیه بر عاقله است» یعنی دیه را باید مردان خانواده قاتل بپردازند، ولی نویسنده محترم معنای دیگر را برگزیده اند (مترجم)

(صلی الله علیه و آله) را می نوشت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گوید: ما از پیامبر چیزی را ننوشتیم، جز قرآن و آنچه در این کتاب است. چنانکه در صحیح بخاری آمده است، دلیل روشنی است بر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز صحابه را از نوشتن حدیث، باز نداشته بود. بلکه عکس آن درست است. و حدیثی که مسلم روایت کرده به این صورت: «از سخنان من چیزی را ننویسید، و هر کس از من چیزی را جز قرآن نوشته، آن را پاک کند»، یک حدیث دروغ بیش نیست، که هواداران خلفا آن را ساخته اند تا آتش زدن احادیث پیامبر به دست ابو بکر، عمر و عثمان و جلوگیری از گسترش سنت به دست آنان را توجیه کنند و درست نشان دهند. و چیزی که باعث می شود ما یقین کنیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از نوشتن حدیث جلوگیری نکرده، بلکه دستور نوشتن آن را داده است، اینکه امام علی (علیه السلام) که نزدیک ترین کس به رسول خداست فرمود: «ما از پیامبر چیزی را ننوشتیم، جز قرآن و آنچه در این کتاب است» و بخاری نیز آن را حدیث صحیح شمرده است.

اگر سخن امام جعفر صادق (علیه السلام) را نیز به آن بیفزاییم که فرمود: صحیفه جامعه به املائی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خط علی (علیه السلام) بوده است، معنایش این می شود که پیامبر، علی (علیه السلام) را به نوشتن، فرمان می داده است. برای اینکه کمترین تردیدی برای خواننده گرامی باقی نماند، توضیحات زیر را می افزاییم:

حاکم در مستدرک و ابو داوود در سنن، و امام احمد در مسند و دارمی در سنن، همه یک حدیث مهم را درباره عبد الله بن عمرو آورده اند. از

همان کسی است که روایات پیامبر را می نوشته است. روایت این است:

عبد الله بن عمرو می گوید: من هرچه را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شنیدم آن را می نوشتم. قریش مرا از این کار بازداشتند، و گفتند: چرا هرچه را از پیامبر می شنوی می نویسی؟! او انسان است و به هنگام خشم و خشنودی سخن می گوید.

عبد الله می گوید: من از نوشتن دست برداشتم، و داستان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتم. فرمود: بنویس. به کسی که جان من در دست اوست، از این (دهان) جز سخن حق چیزی بیرون نمی آید. (۱)

از این حدیث روشن می شود که عبد الله بن عمرو هرچه از پیامبر می شنید؛ می نوشت. و پیامبر او را از این کار جلوگیری نکرد، بلکه این قریش بودند که او را بازداشتند. و عبد الله نخواست، آشکارا نام آنان که او را از نوشتن حدیث پیامبر بازداشته بودند، بیاورد، زیرا بازداشتن آنها خرده گیری بر رسول خدا بود، چنانکه آشکار است. و او آنها را در پوشش قریش نام می برد. و مقصود از قریش، رهبران آنها در میان مهاجران است که مهمتر از همه آنان، ابو بکر، عمر، عثمان، عبد الرحمان بن عوف، ابو عبیده، طلحه، زبیر و همفکران آنها بوده اند.

می بینیم که آنها حتی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از این کار جلوگیری

ص: ۸۹

۱ - ۱) - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۵. سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۳۶۴۶. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۲۵. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

می کردند و این نشان می دهد که این طرز فکر، با همه عمق و خطر آن، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم وجود داشته است. و گرنه چرا اینها، نگذارند عبد الله سنت را بنویسد، یا حتی در این باره با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشورت کند.

و نیز از سخن آنان که گفتند: پیامبر خدا، انسان است و در خشم و خشنودی سخن می گوید، می توان دریافت که عقیده آنها به پیامبر (صلی الله علیه و آله) جدا سست بوده است، تا آنجا که گمان داشتند: او به نادرست سخن می گوید و به ناروا حکم می کند و بویژه در حال خشم چنین است.

و اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخ عبد الله بن عمرو، درباره قریش و آنچه درباره او گفته بودند، فرمود: «بنویس! به خدا سوگند از این دهان، جز سخن حق بیرون نمی آید»، دلیل دیگری است بر اینکه آنها در عدالت پیامبر تردید داشتند و او را جایز الخطا می شمردند و می پنداشتند که سخن ناروا هم می گوید. و او سوگند خورد که از دهانش سخنی جز حق بیرون نمی آید، و این تفسیر درست سخن خداوند است که فرمود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱)

یعنی: «از روی هوس سخن نمی گوید. و جز وحیی که از خدا می رسد، چیز دیگری نیست».

او معصوم است و اشتباه نمی کند. و سخن یاوه نمی گوید. و به این ترتیب، ما یقین می کنیم که همه روایاتی که در زمان امویان ساخته شده، و می خواهد پیامبر را غیر معصوم نشان دهد؛ نادرست است. این حدیث،

ص: ۹۰

همچنین به ما نشان داد که آنها نفوذ فراوانی بر عبد الله بن عمرو داشتند. تا آنجا که باعث شدند او دست از نوشتن بردارد، چنانکه خود می گوید: «از نوشتن دست برداشتم». و بر همین حال ماند تا اینکه فرصتی پیش آمد و به نزد پیامبر رفت، تا شک و تردید را برطرف کند و ببیند آیا پیامبر، معصوم و عادل است یا نه؟

اینگونه شک و تردیدها حتی در حضور پیامبر هم نشان داده می شد. و آنها از او می پرسیدند: آیا به راستی تو پیامبر هستی؟
(۱) یا اینکه: تو همانی که می پنداری پیامبر هستی. (۲) یا: به خدا سوگند با این تقسیم، خدا را در نظر نداشتی! (۳)

یا اینکه عایشه به پیامبر می گفت: خدا زود خواهش دل تو را برآورده می سازد، (۴) یا اینکه به او می گفت: «تند نرو»، و دیگر سخنانی که نشان می داد آنها درباره عصمت او شک دارند. و معتقدند او تندروی و ستم و اشتباه می کند و دروغ می گوید. (پناه بر خدا).

او (صلی الله علیه و آله) خوی بسیار بزرگوارانه ای داشت و مهربان و دلسوز بود. و بسی اوقات، شبهه های آنان را برطرف می کرد. و گاهی می گفت: من بنده ای مأمورم. و گاه می فرمود: به خدا سوگند! من بهتر و پرهیزگارتر از

ص: ۹۱

۱-۱ - سخن عمر بن خطاب در صلح حدیبیه (بخاری، ج ۳، ص ۱۸۲)

۲-۲ - سخن عایشه با پیامبر (کتاب احیاء علوم الدین از غزالی، ج ۲، ص ۲۹)

۳-۳ - یکی از صحابه از انصار به پیامبر چنین گفت (بخاری، ج ۴، ص ۶۱)

۴-۴ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۸، ۲۴.

آنم که چنان کنم. و بسیار می شد که می فرمود: خدا برادرم موسی را رحمت کند، بیش از این او را آزر دهند و صبر کرد.

این سخنان که نشانه خرد گیری بر عصمت پیامبر و شک در نبوت اوست، از مردمانی رانده شده، یا منافقین نیست، بلکه با کمال تأسف از بزرگان صحابه و از ام المؤمنین!! عایشه روایت شده، که نزد «اهل سنت و جماعت» الگو و پیشوای آنها هستند. خدا به داد همه ما برسد!!

یقین ما زمانی افزوده می شود که دریابیم حدیث «از زبان من چیزی ننویسید» یک حدیث بی پایه است که اصلاً رسول خدا آن را نفرموده است. ابو بکر خود، روایات رسول خدا را می نوشت و برخی از آنها را در زمان آن حضرت جمع آوری کرده بود، ولی هنگامی که به خلافت رسید، به دلایل نامعلومی به سوزاندن آنها پرداخت.

دخترش عایشه می گوید: پدرم روایات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را جمع کرد، تا به پانصد حدیث رسید، یک شب دیدم که در رختخواب می غلتد و خوابش نمی برد. با خود گفتم شاید بیمار است، یا خبر ناگوار به او رسیده است. چون صبح شد، گفت: دخترم، روایاتی را که نزد توست بیاور. من آنها را آوردم و او همه را سوزاند. (۱)

عمر بن خطاب نیز در زمان خلافت خود، روزی برای مردم سخنرانی کرد و گفت: کسی پیش خود، نوشته ای را نگه ندارد، هرچه دارید بیاورید

ص: ۹۲

۱-۱) - کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۸۵. مسند الصدیق/ابن کثیر و تذکره الحفاظ/ذهبی، ج ۱، ص ۵.

تا من بینیم. آنها پنداشتند که می خواهد آنها را ببیند و اصلاح کند تا اختلافی پیش نیاید، آنها کتابهای خود را آوردند، و او همه را آتش زد. (۱)

او کسانی را به شهرها فرستاد و به مردم فرمان داد: هر کس چیزی دارد، آن را پاک کند. (۲) این بالاترین دلیل است بر اینکه صحابه، خواه آنها که در مدینه بودند، و خواه در شهرستانهای دیگر کشور پهناور اسلامی، همه برای خود کتابهایی داشتند که در آنها احادیث نبوی را جمع کرده بودند. اما با اقدام ابو بکر و عمر همه آنها سوزانده شد. و آنچه هم باقی مانده بود، در زمان عمر از میان رفت. (۳)

بنابراین ما نمی توانیم بپذیریم که پیامبر آنها را از نوشتن حدیث باز داشته باشد. و هیچ عاقلی هم نمی پذیرد، زیرا ما می دانیم که بیشتر صحابه، احادیث را می نوشتند و در کتابهایی گرد آورده بودند. و بویژه

ص: ۹۳

۱- (۱) - الطبقات الکبری/ابن سعد، ج ۵، ص ۱۸۸ و خطیب بغدادی، در تقیید العلم.

۲- (۲) - جامع بیان العلم/ابن عبد البر، ج ۱، ص ۶۵ (ط بیروت، دار الکتب العلمیه).

۳- (۳) - شما را به خدا، ببینید ابو بکر و عمر با سنت پیامبر چه کردند، و چه زیان بزرگی به امت اسلامی رسید که نیاز فراوانی به روایات پیامبر داشت تا با کمک آنها قرآن را بفهمند و احکام خدا را به دست آورند. به خدا سوگند! این احادیث، همه صحیح و درست بود، زیرا آنها آن را مستقیماً از خود پیامبر شنیده و نوشته بودند. و واسطه ای در کار نبود. ولی احادیثی که در دوره های بعد جمع شد، دروغی و ساختگی بود، زیرا فتنه و آشوب، پیش آمده بود و مسلمانان به برادر کشی پرداخته بودند. و این روایات به فرمان زمامداران ستمگر نوشته می شد.

صحیفه ای که همیشه همراه امام بود، و طول آن هفتاد ذراع بود و «جامعه» نامیده می شد، زیرا همه چیز در آن بود.

از آنها که دستگاه حاکم و سیاست وقت، سود خود را در نابودی سنت پیامبر و جلوگیری از بازگو کردن آن می دید، صحابه که پشتیبانان این خلافت بودند، فرمانها را اجرا کردند. و برای آنها و پیروان، راه دیگری جز اجتهاد و اعمال نظر نماند. و یا اینکه بایستی از سنت ابو بکر و عمر پیروی می کردند و سنت عثمان، معاویه، یزید، مروان حکم، عبد الملک مروان، ولید بن عبد الله و سلیمان عبد الملک را هم بر آن بیفزایند، تا اینکه عمر بن عبد العزیز آمد و از ابو بکر حزمی خواست که هرچه از حدیث پیامبر و سنت او و سخن عمر بن خطاب دارد، بنویسد. (۱)

بدین گونه روشن می شود که آنگاه که نوشتن سنت پس از صد سال، آزاد شد، این فرمانروای میانه رو اموی که «اهل سنت» او را بر خلفای راشدین افزوده اند، دستور می دهد که سنت رسول خدا و سنت عمر بن خطاب جمع آوری شود، گویا عمر بن خطاب با پیامبر، در نبوت شریک بوده است!!

چرا عمر بن عبد العزیز از امامان اهل بیت که در زمان او می زیستند، نخواست که نسخه ای از صحیفه جامعه را به او بدهند. و آنان را مأمور نساخت که احادیث پیامبر را جمع آوری کنند، با آنکه آنها حدیث جدشان را بهتر از مردم دیگر می شناختند؟! پژوهشگران و حق جویان، راز

ص: ۹۴

آن را می دانند.

آیا ما می توانیم به آن احادیثی که «اهل سنت و جماعت» از بنی امیه و یاران آنها گردآوری کرده اند، اعتماد کنیم؟ با اینکه می دانیم آنها نمایندهٔ خلافت قریش بودند، و قریش و عقیدهٔ آنها را هم دربارهٔ پیامبر خدا و سنت مطهر او شناختیم.

روشن شد که فرمانروایان در سراسر عصر خلافت، به اجتهاد و قیاس عمل می کردند و به مشورت با یکدیگر می پرداختند. و از آنجا که دستگاه قدرت، علی را از صحنهٔ زندگی دور کرده و کنار نهاده بود، دیگر بر آن حضرت نفوذی نداشت تا بتواند آنچه را او به املائی پیامبر و خط خود جمع آوری کرده، بسوزاند.

علی باید آن صحیفه را که همه چیز حتی حکم خراشیدن تن انسان در آن بود، نگهداری کند؛ چون به خلافت رسید، آن را بر شمشیر خود می آویخت و بر فراز منبر می رفت و مردم را به اهمیت آن آشنا می ساخت.

روایات متواتر از ائمهٔ اهل بیت (علیهم السلام) رسیده که آنها این صحیفه را نسل اندر نسل به ارث برده اند، و در هر زمان، از روی آن برای مردم فتوا می داده اند.

به همین دلیل، امام جعفر صادق و امام رضا و امامان دیگر (علیهم السلام) همیشه این سخن را تکرار می کنند که ما تنها با نظریات خودمان به مردم فتوا نمی دهیم. و اگر می خواستیم با نظریات خودمان فتوا بدهیم، بیچاره می شدیم و مردم را هم بیچاره می کردیم. ولی ما از روی

آثار به جای مانده از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله)فتوا می دهیم.و دانشی داریم که از نیاکان خود به ارث برده ایم.و مانند زر و سیم آن را در گنج خانه،نهان می داریم. (۱)

و امام جعفر صادق(علیه السلام)در جای دیگری می گوید:حدیث من از پدرم و حدیث او از جد من،و او از حسین و حسین از حسن و حسن از امیر المؤمنین و امیر المؤمنین از رسول الله و رسول الله از خداوند عز و جل گرفته است. (۲)

و به این ترتیب،حدیث متواتر ثقلین درست درمی آید که پیامبر فرمود:«من در میان شما دو چیز گرانمایه می گذارم:کتاب خدا و خاندانم.

اگر به آن دو چنگک بزیند،هرگز پس از من گمراه نخواهید شد». (۳)

این سخن درست است،و هیچ گونه اشتباهی در آن نیست.و سنت نبوی هم صحیح است.و جز امامان معصوم از خاندان پاک پیامبر،کسی پاسدار آن نیست.

نتیجه اینکه:شیعیان اهل بیت که به خاندان پیامبر چنگک زده اند،اهل سنت پیامبر هستند.و«اهل سنت و جماعت»ادّعی چیزی می کنند که آن را ندارند.و ادّعی آنها،هیچ دلیل و برهانی ندارد.ما خدا را سپاس می گوئیم که این راه را به ما نشان داد.

ص: ۹۶

۱-۱) -معالم المدرستین/علامه عسکری، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲-۲) -اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴.

۳-۳) -صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲-۱۲۳. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱-۶۲۲(ط دار الکتب العلمیه-بیروت).

اگر برخی از علمای معاصر اهل سنت را که در نوشته های خود، درباره شیعه انصاف داده اند، و بر پایه اخلاق اسلامی عمل کرده اند، از دیگران جدا سازیم؛ اکثریت قاطع آنها در گذشته و حال، همواره بر پایه تفکر کینه توزانه بنی امیه درباره شیعه می نویسند، و از هر دری سخنی می گویند. و چیزهای را می آورند که خودشان هم معنای آن را نمی دانند. و به دشنام و ناسزا و بازگو کردن دروغهای دیگران درباره شیعیان اهل بیت می پردازند. و آنها را بی گناه، متهم می سازند و تکفیر می کنند و لقبهای زشت به آنها می دهند. و در این کار از گذشتگان خود، چون معاویه و کسانی چون او، پیروی می کنند، که با زور بر دستگاه خلافت اسلامی چیره شدند، و با نیرنگ، زرنگی، خیانت و نفاق، بر مردم فرمانروایی کردند.

گاه می نویسند که شیعه گروهی است که عبد الله بن سبای یهودی آن را پدید آورده. و گاهی می گویند ریشه آنها به زرتشتیان بازمی گردد، و آنها رافضی هستند و خدایشان سیه روی گرداند. و از یهود و نصاری برای اسلام خطرناکترند. و گاه می نویسند که آنها منافق هستند و به تقیه عمل می کنند، و بی بندوبارند و ازدواج با خویشاوندان نزدیک و ازدواج موقت یعنی زنا را حلال می شمرند!! برخی می نویسند که آنها قرآنی جز

قرآن مسلمانان دارند. و علی و امامان دیگر از فرزندان او را می پرستند و محمد (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل را دشمن دارند
و...

سالی نمی گذرد، مگر آنکه کتاب یا کتابهایی از آثار این عالمان که به گمان خود پیشوایان «اهل سنت و جماعت» هستند، به دست ما می رسد، و سراسر تکفیر و اهانت به شیعه است.

و در این کار، توجیه و انگیزه ای جز خشنود کردن فرمانروایان ندارند.

این فرمانروایان هم جز با تفرقه و پراکندگی امت، خشنود نمی شوند و جز با نابودی آنها، از پای نمی نشینند. از این گذشته در نوشته های خود، هیچ دلیلی را ارائه نمی دهند، و تنها دلیل آنها تعصب کور و کینه نهفته و نادانی نفرت انگیز و پیروی از پیشینیان، بدون تحقیق و جستجو و دلیل است.

آنها طوطی وار، نوشته های ناصبیان و دنباله روهای بنی امیه را رونویسی می کنند. و هنوز هم به ستایش یزید بن معاویه می پردازند!!! (۱)

شگفت آور نیست اگر این ستایشگران به شناخوانی یزید بن معاویه پردازند و دشمنان یزید را دشنام دهند و تکفیر کنند.

اگر قرار شود پیشینیان نیکوکار آنان، یزید و پدرش معاویه باشند، و آنها هم برای پیروان خود، سیل طلا و نقره را سرازیر کرده باشند، و در گذشته وجدانهای آنها را خریده باشند؛ اکنون نیز میلیونها دلار پول و

ص: ۹۸

۱ - ۱) - وزارت معارف کشور عربستان سعودی کتابی به چاپ رسانده، به نام «حقائق عن امیر المؤمنین یزید بن معاویه» و این کتاب را وزارت معارف برای تدریس در مدارس برگزیده است!!!

کاخهای مجلل در لندن و پاریس، که چشمها را خیره می کند؛ و در آنها پری پیکران موبور و جامهای می ناب نهاده شده، می تواند وجدانها و دین و وطن آنها را در این عصر نیز، از آنها بر باید!!

اگر اینان چنانکه می گویند، پیروان سنت پیامبر بودند، می دانستند که یکی از اخلاق والای پیامبر، احترام به دیگران بوده، هر چند در عقیده با او مخالف باشند.

آیا سنت پیامبر نمی گوید: مسلمان، برای مسلمان مانند ساختمان محکمی است که برخی از بخشهای آن، بخش دیگر را نگه می دارد. و یا اینکه می فرماید: مسلمان برای مسلمان، مانند پاره های یک بدن است، اگر عضوی به درد آید، دیگر اعضا، با بیداری و تب، او را یاری می دهند؟

آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) آشکارا فرمود: دشنام دادن مسلمان، فسق و جنگ با او کفر است؟ اگر این نویسندگان که می گویند اهل سنت و جماعت هستند، سنت پیامبر را می شناختند، به خویش اجازه نمی دادند، کسی را که شهادت به توحید و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می دهد، و نماز، زکات، روزه، حج و امر به معروف و نهی از منکر را به جا می آورد، تکفیر کنند.

از آنجا که آنان پیرو سنت اموی و قریشی هستند، با اندیشه جاهلی، سخن می گویند و با افکار قبیله ای و گرایشهای نژادی، کتاب می نویسند. و از ضرب المثلهای معروف است که:

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است

و نیز گفته اند: از کوزه همان برون تراود که در اوست. آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز مانند قرآن نمی فرمود:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...» . (۱)

یعنی: «ای اهل کتاب! بیایید سخنی را پیروی کنیم که میان ما و شما یکسان است».

اگر به راستی از اهل سنت هستند، باید برادران شیعه خود را به پیروی از عقاید مشترک، دعوت کنند. و اگر اسلام، دشمنان یهودی و مسیحی خود را به سوی اصول مشترک فرامی خواند تا تفاهم و برادری ایجاد کند، پس چگونه می شود کسانی که یک خدا، و یک پیامبر و یک کتاب، یک قبله و یک سرنوشت دارند، با هم دوست و برادر نباشند؟!!

پس چرا علمای «اهل سنت» برادران شیعه خود را دعوت نمی کنند و بر گرد میز مباحثه و گفتگو نمی نشینند و با بهترین شیوه با آنان بحث و جدل نمی کنند. و عقاید نادرست آنان را به گمان خویش اصلاح نمی کنند؟

چرا یک کنفرانس اسلامی تشکیل نمی شود که در آن، علمای هر دو گروه بنشینند و مسائل اختلافی را در برابر چشم و گوش همه مسلمانان بحث کنند، تا راست را از دروغ بازشناسند؟

بوژه که اهل سنت و جماعت اکنون ۳/۴ مسلمانان جهان را تشکیل می دهند و امکانات مادی و نفوذ فراوانی در دولتها دارند. و این کار برای آنها آسان است، زیرا امروز ماهواره ها کار مخابره این مجالس را آسان کرده اند.

ص: ۱۰۰

«اهل سنت و جماعت» هرگز این کار را نمی کنند، و حاضر به رویارویی علمی نیستند، با اینکه قرآن کریم این روش را توصیه می کند. و می فرماید:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» . (۱)

یعنی: «بگو دلیل خود را بیاورید، اگر راست می گوید».

و یا می فرماید:

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» . (۲)

یعنی: «بگو آیا دانشی دارید که به ما نشان بدهید؟ شما تنها از گمانهای باطل خود پیروی می کنید».

به همین روی می بینیم که آنها همواره به دشنام و ناسزا روی می آورند و تکفیر می کنند و تهمت می زنند. و می دانند که دلیل و برهان، تنها در دست طرف شیعه است.

من بر این عقیده ام که آنها می ترسند، اگر پرده از حقایق برداشته شود؛ بیشتر مسلمانان شیعه می شوند چنانکه در عمل نیز اتفاق افتاد و برخی از علمای الازهر چون در جستجوی حقیقت برآمدند، آن را یافتند و آگاه شدند و آنچه را که عقیده «سلف صالح» نامیده می شد، رها کردند.

علمای «اهل سنت و جماعت» دریافته اند که این خطر، آنان را

ص: ۱۰۱

۱-۱ - بقره، ۱۱۱.

۲-۲ - انعام، ۱۴۸.

تهدید می کند، و ممکن است آنها در جامعه شیعه ذوب شوند. به همین دلیل، برخی از آنان، حتی نشستن با شیعه را هم بر پیروان خود حرام کرده اند، تا چه رسد به گفتگو و بحث و جدال، و ازدواج و خوردن از گوشت ذبح شده به وسیله آنها!!

از اینجا می توان دریافت که آنها بیش از هر کس دیگر از سنت پیامبر به دورند، و بیش از همه به سنت بنی امیه نزدیکند که با همه توان خود می کوشیدند امت را گمراه کنند، زیرا خودشان، با بی میلی و از روی ناچاری مسلمان شده بودند.

این همان چیزی است که امام آنها معاویه پسر ابو سفیان، یعنی کشنده بهترین یاران پیامبر، برای رسیدن به قدرت، گفته است:

«من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و به حج بروید، بلکه با شما جنگیدم تا بر شما فرمان برانم. و خدا بر خلاف میل شما مرا به آرزویم رساند».

خداوند متعال، چه راست فرمود:

﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ . (۱)

یعنی: «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه می کنند و مهتران آن را خوار می سازند. و این شیوه آنهاست».

ص: ۱۰۲

اگر برخی از مردم عادی و متعصب شیعه را نادیده بگیریم- که همه اهل سنت و جماعت را ناصبی می دانند- اکثریت قاطع علمای شیعه در گذشته و حال، همواره بر این عقیده بوده اند که برادران آنها از «اهل سنت و جماعت» قربانی نیرنگ و فریب امویان شده اند، زیرا به «سلف صالح» خوش بین بوده اند و از آنها پیروی کرده اند. بی آنکه جستجو کنند و بد و خوب را بازشناسند. و همین باعث شده که از راه درست به دور افتاده اند و از ثقلین یعنی قرآن و عترت، جدا شده اند، با اینکه این دو می توانستند امت را از کژراهه دور نگهدارند و راه درست را برای آنان تضمین کنند.

آنان بسیار، در دفاع از خود و معرفی عقاید خویش، دست به تألیف می برند و به انصاف و اتحاد با برادران اهل سنت و جماعت، دعوت می کنند.

برخی از علمای شیعه در کشورهای مختلف درباره روشهای تأسیس بنیادها و انجمنهای اسلامی برای نزدیک ساختن مذاهب با یکدیگر، تحقیق کرده اند، و در پی آنند تا پراکندگیها را به هم بستگی تبدیل کنند.

برخی دیگر از آنان رو به دانشگاه الازهر آورده اند که در نزد «اهل سنت»، مشعل دانش و بینش است و در آنجا با علمای آنان روبرو شده اند و با بهترین شیوه به گفتگوی با آنان پرداخته اند. و برای زدودن کینه ها کوشیده اند. چنانکه امام شرف الدین موسوی به هنگام رویارویی با شیخ سلیم البشیری انجام داد. و نتیجه این دیدارها و نامه نگاریها، کتاب ارزشمند «المراجعات» شد که نقش مهمی در نزدیک ساختن دیدگاههای مسلمانان داشته است. کوششهای علمای شیعه در مصر سودمند افتاد و امام محمود شلتوت؛ مفتی کشور مصر، در آن هنگام فتوای شجاعانه خود را درباره جواز پیروی از مذهب شیعه جعفری را صادر کرد، و فقه شیعه جعفری در شمار مواد درسی الازهر در آمد.

شیوه شیعیان بویژه علمای آنها همیشه این بوده که امامان پاک اهل بیت را معرفی کنند و مذهب جعفری را که نماینده اسلام به تمام معنای آن است، به دنیا بشناسانند. آنها در این باره کتابها و مقاله های فراوانی نوشته اند، و سمینارهایی در این باره برپا کرده اند. بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چندین کنفرانس به نام «وحدت اسلامی» و «تقریب مذاهب» برگزار شده و در همه آنها صادقانه دعوت به دور افکندن دشمنی و کینه، و پراکندن روح برادری و احترام مسلمانان به یکدیگر، نمایان است.

هر سال کنفرانس وحدت اسلامی، دانشمندان و اندیشمندان شیعه و سنی را فرامی خواند، تا یک هفته تمام، در سایه برادری راستین، گرد هم

آیند و با هم بنشینند و برخیزند و بخورند و بیاشامند و نماز و دعا به جای آورند و به تبادل نظر و گفتگوی علمی پردازند.

اگر این کنفرانسها، هیچ اثر دیگری جز نزدیک شدن دلها، و پیوند دادن مسلمانان با یکدیگر نداشته باشد، و تنها مایه آشنایی و زدودن کینه ها گردد، باز هم می توان گفت که بسیار سودمند بوده، و برکات بسیار داشته است. و به خواست خدا، به زودی به بار خواهد نشست.

شما اگر به هر خانه ای از خانه های شیعه پای بگذارید، خواه خانه های افراد معمولی و خواه خانه های دانشمندان و تحصیلکرده های شیعه، می بینید که در کنار کتابهای شیعه، بسیاری از نوشته های «اهل سنت و جماعت» نیز قرار دارد. و برعکس، شما نزد علمای سنی، جز در موارد استثنایی، هیچ کتابی از شیعه را نمی یابید.

به همین سبب آنها بسیاری از حقایق را درباره شیعه نمی دانند، و تنها دروغهای دشمنان شیعه به آنها رسیده است.

در مقابل، می بینید که افراد عادی شیعه، در اغلب موارد، تاریخ اسلام را در تمام مراحل آن، به خوبی می دانند، و مناسبتهای مختلف آن را گرامی می دارد.

ولی دانشمند سنی، به تاریخ کمتر بها می دهد، و آن را از مصیبتهایی می داند که نباید در آن کندوکاو کرد. و از آنها خیردار شد. بلکه باید آن را نادیده گرفت، و از مطالعه آن خودداری کرد، تا به «سلف صالح» گمان بد برده نشود!!!

از آنجا که او خود را با عدالت همه صحابه راضی کرده، یا چنین می‌پندارد، دیگر حاضر نیست که آنچه را تاریخ درباره آنها نوشته، بپذیرد.

به همین دلیل، می‌بینیم که او حاضر به گفتگوی سازنده، بر پایه دلیل و برهان نیست. و از بحث علمی می‌گریزد، زیرا از پیش می‌داند که شکست خواهد خورد، یا احساسات بر او غلبه می‌کند، و خود را در بحث و جدل می‌اندازد و بر همه اعتقادات موروثی خویش می‌شورد، و شیعه اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گردد.

شیعیان، اهل سنت پیامبرند، زیرا امام نخستین آنها، پس از پیامبر، علی بن ابی طالب است که سراسر زندگی او آمیخته با سنت پیامبر است.

بنگرید هنگامی که آمدند تا با او بیعت کنند که بر تخت خلافت بنشینند به شرط آنکه با شیوه شیخین عمل کند، فرمود: «من جز با قرآن و سنت پیامبر به شیوه دیگری حکومت نمی‌کنم».

علی (علیه السلام) به خلافت اگر بر خلاف سنت پیامبر باشد؛ نیازی ندارد. او خود می‌گوید:

«خلافت بر شما پیش من، چون آب بینی بز است که از اثر عطسه بیرون می‌جهد، مگر آنکه بتوانم یکی از حدود خدا را اجرا کنم».

و فرزندش امام حسین (علیه السلام) می‌گوید:

«ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی یا سیوف خذینی».

یعنی: «اگر دین محمد جز با کشتن من راست نمی‌شود ای شمشیرها مرا در میان گیرید».

و این سخن چون ترانه ای ابدی همواره در گوش جهان می نوازد.

به همین دلیل شیعیان، برادران خود از اهل سنت و جماعت را به دیده دوستی و مهربانی می نگرند و امید هدایت و ره یافتنی و رهایی آنان را دارند، زیرا به عقیده آنان هدایت کردن یک تن، از همه دنیا ارزشمندتر است، چنانکه در روایات صحیح آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز فتح خیبر، هنگامی که علی (علیه السلام) را برای جنگ با یهود می فرستاد، فرمود: «با آنان بجنگ تا به یگانگی خدا و رسالت من گواهی دهند، و اگر این را گفتند خون و مال خود را نگهداشته اند، و حساب آنان با خداست. اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر است از همه آنچه خورشید بر آنها می تابد یا بهتر از نعمتهای رنگارنگ است.» (۱)

تنها هدف علی بن ابی طالب نیز هدایت مردم و بازگشت آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. و شیعیان او نیز می کوشند همه تهمتها و دروغهایی را که درباره آنان گفته شده، از خود دور کنند. و برادران «اهل سنت» خویش را با حقایق اهل بیت (علیه السلام) آشنا سازند و آنان را به راه راست آورند.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن

ص: ۱۰۷

۱- ۱) - صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱، کتاب فضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب.

تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» . (۱)

یعنی: «در داستانهای آنان برای خردمندان پند و عبرت است. این سخنی نیست که به دروغ گفته شده باشد. بلکه تأیید است آنچه را که در برابر اوست. و بازگو کردن هر چیز و هدایت و رحمت برای مردمی است که ایمان آورند».

ص: ۱۰۸

۱-۱ - یوسف، ۱۱۱.

شیعیان به دوازده امام از اهل بیت (علیهم السلام) روی آوردند که نخستین آنها علی بن ابی طالب و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزند دیگرش حسین و سپس نه تن از فرزندان معصوم حسین و از نسل اویند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بسیاری از مناسبتها نام این دوازده تن را آورده و به آنها اشاره کرده است. و نام آنها در روایاتی که علمای شیعه و برخی از عالمان سنی آورده اند، وجود دارد.

برخی از «اهل سنت» بر این روایات خرده می گیرند که چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره امور غیبی که هنوز روی نداده سخن می گوید؟ خدا در قرآن از زبان او می فرماید:

«وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» . (۱)

یعنی: «اگر علم غیب داشتم بر داراییهای خود می افزودم، و زبانی به من نمی رسید».

در پاسخ این سؤال باید بگوییم که این آیه کریمه به طور کلی پیامبر را

ص: ۱۰۹

از علم غیب برکنار نمی داند، بلکه در پاسخ مشرکانی آمده که از او می خواستند به آنها بگویند قیامت چه هنگام به پا می شود. و زمان آن را که تنها خدا می داند، برای آنها اعلام کند. در قرآن کریم آمده است:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ». (۱)

یعنی: «او دانای به غیب است و کسی را از غیب خود، آگاه نمی کند، مگر هر یک از پیامبران را که بپسندد».

این آیه، نشان می دهد که خداوند پیامبران برگزیده را از غیب خود، آگاه می سازد. و داستان یوسف، از این نمونه هاست که در زندان به هم بدان خود گفت:

«لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي...». (۲)

یعنی: «پیش از آنکه برای شما خوراکی بیاورند، من تعبیر این خواب را به شما می گویم، و این از دانشهایی است که خدای من به من آموخته است».

و نیز خداوند متعال می فرماید:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». (۳)

یعنی: «آن دو، بنده ای از بندگان ما را یافتند که از پیش خود به او دانشی

ص: ۱۱۰

۱-۱ - جن، ۲۶-۲۷.

۲-۲ - یوسف، ۳۷.

۳-۳ - کهف، ۶۵.

و این دربارهٔ خضر است که با موسی روبرو شد، و دانشی غیبی به او آموخت که نتوانست بر آن شکیبایی کند.

مسلمانان شیعه و سنی در این باره اختلاف ندارند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانشی غیبی داشت. و سیرهٔ آن حضرت بسیاری از اخبار غیبی را به ثبت رسانیده، مانند اینکه فرموده است: شگفتا! چگونه گروه سرکشان، عمار را می کشند.

و نیز به علی (علیه السلام) فرمود: بدبخت ترین مردم آخر زمان، ضربتی بر سر تو می زند که با آن محاسن تو رنگین می شود.

و نیز فرمود: «فرزندم حسن میان دو دسته از مسلمانان صلح و سازش می دهد» و به ابو ذر فرمود که تنها و در تبعید می میرد. و دیگر اخبار غیبی که از آن حضرت روایت شده است. از جمله حدیث مشهور که در بخاری و مسلم و همهٔ محدثان آورده اند که حضرت فرمود: امامان پس از من دوازده تن هستند و همه از قریشند. و در روایت دیگر فرمود: همه از بنی هاشمند.

ما در بحثهای گذشته، در کتاب «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پرسید» آورده ایم که خود علمای سنی، در صحاح و مسندهای خود، این روایات را که نشانهٔ دوازده تن امام است آورده اند، و صحیح شمرده اند.

اگر کسی پرسد، چرا شما این دوازده تن را رها کرده اید، و به مذاهب اربعه چسبیده اید، با اینکه احادیث را پذیرفته اید و صحیح می دانید، چه

پاسخ این است که: «سلف صالح» همه از یاران سه خلیفه ای بودند که سقیفه آنان را روی کار آورد، یعنی ابو بکر و عمر و عثمان. و گریز آنها از اهل بیت، و دشمنی با علی و فرزندانش، برای آنان، اجتناب ناپذیر شده بود. پس -چنانکه گفتیم- در نابودی سنت پیامبر و جانشین ساختن اجتهاد، کوشیدند.

و این سبب شد که امت، پس از درگذشت پیامبر، بی درنگ به دو گروه تقسیم شوند. «سلف صالح» و پیروان آنها، که «اهل سنت و جماعت» نمایندگان آنها هستند و اکثریت قاطع امت را تشکیل می دهند، و اقلیتی که علی و شیعیان او هستند و از بیعت با ابو بکر خودداری نمودند، و آن را نپذیرفتند و کنار نهاده شدند. و دستگاه قدرت، بر آنان خشم گرفت و آنها را «رافضی» نامید.

از آنجا که «اهل سنت و جماعت» قرن‌ها بر سرنوشت امت، حکومت کرده اند، بنابراین، فرمانروایان اموی و عباسی همه یاران مکتب خلافت هستند که بنیانگذاران آن ابو بکر، عمر، عثمان، معاویه (۱) و یزید هستند.

چون خلافت ضعیف شد، و شکوه و جلال آن رفت، و بازیچه دست بردگان، و عجمها گردید، و شنیده شد که می خواهند سنت پیامبر را گرد

ص: ۱۱۲

۱- ۱) - ما به عمد، نامی از خلافت علی بن ابی طالب نبردیم، زیرا «اهل سنت و جماعت» تا مدتها آن را نمی پذیرفتند. و تنها در زمان احمد بن حنبل آن را به رسمیت شناختند. ر.ک: «اهل سنت، سنت پیامبر را نمی دانند» از همین کتاب.

آوری کنند، در آن هنگام، این روایات که پیشینیان در پوشیدن آنها می‌کوشیدند؛ آشکار شد؛ زیرا آنها نتوانسته بودند این روایات را به طور کامل از میان ببرند. و این روایات اکنون نزد آنها از معماهای حیرت‌انگیز است، زیرا با واقعیت تاریخ که آنها به آن عقیده دارند، ناسازگار است.

برخی از آنها کوشیده‌اند، این روایات را با عقیده اهل سنت سازگار کنند، یا تظاهر به دوستی اهل بیت و محبت آنها می‌کنند و هرگاه نام امام علی (علیه السلام) می‌آید می‌گویند: «رضی الله عنه» یا می‌گویند: «کرم الله وجهه» تا مردم بدانند که آنها دشمن خاندان پیامبر نیستند.

هیچ یک از مسلمانان، حتی منافقان هم نمی‌توانند دشمنی با خاندان پیامبر را آشکار سازد، زیرا دشمنان اهل بیت، دشمن پیامبرند. و این آنها را از اسلام بیرون می‌برد، چنانکه روشن است.

از همه اینها دانسته می‌شود که آنها در واقع دشمن اهل بیت پیامبر هستند. مقصود ما همان سلف صالح است که پیروانشان آنها را «اهل سنت و جماعت» نامیده‌اند، زیرا - چنانکه خواهیم دید - همه پیرو مذاهب چهارگانه هستند که دولتها آن را پدید آورده‌اند. و در احکام دین، به هیچ گونه، بر اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امامان دوازده گانه مراجعه نمی‌کنند.

حقیقت این است که شیعه امامیه، پیرو سنت محمدی هستند، زیرا در همه احکام فقهی خود از امامان اهل بیت پیروی می‌کنند که سنت صحیح را از نیای خود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ارث برده‌اند، و در آن هیچ گونه اظهار

نظر و اجتهاد و نظریات خلفا را وارد نکرده اند.

شیعه در سراسر تاریخ، همواره پایبند نصوص و گفتار پیامبر بوده، و هرگونه اجتهاد در برابر نص را رد می کرده است، و به خلافت بلافصل علی و فرزندانش (علیه السلام) عقیده داشته اند، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) صریحا آن را اعلام داشته، و اینان را خلفای پیامبر می شناسند. هرچند کسی از آنان، جز علی (علیه السلام) به خلافت عملی نرسیده است. و در مقابل به آنها که قدرت را به دست گرفتند، ایمان ندارد، و خلافت آنها را نمی پذیرد، زیرا به گفته خودشان، اولین خلیفه آنها به طور ناگهانی و پیش بینی نشده روی کار آمده و خدا همه را از شر آن نگه دارد! و پایه این خلافت بر نپذیرفتن سخن خدا و پیامبر و مقاومت در برابر آن بوده، و هرکس پس از آن آمده، وام دار آن است. و هیچ خلیفه ای جز با تعیین و انتصاب خلیفه پیشین روی کار نیامده، و اگر چنین نبوده با زور و جنگ و خشونت به این سمت دست یافته است. (۱)

به همین سبب «اهل سنت و جماعت» ناگزیر شدند که بگویند امامت هر نیک و بدی پذیرفته است، زیرا آنان حکومت همه فرمانروایان، حتی زمامداران بی بندوبار و تبهکار را پذیرفته بودند.

ص: ۱۱۴

۱- ۱) -تنها، خلافت علی بن ابی طالب، از این حکم بیرون است. و تنها اوست که از سوی خلفای پیشین معین نشده، و با زور و خشونت به خلافت نرسیده، بلکه همه مسلمانان با آزادی و دلخواهانه با او بیعت کردند، بلکه با پافشاری و اصرار از او خواستند که این کار را بپذیرد.

تنها شیعه امامیه، معتقد به لزوم عصمت امام است. و می گوید: امامت کبری و رهبری امت، شایسته کسی، جز امام معصوم نیست. و هم اوست که خدا پلیدی و آلودگی را از او دور کرده و او را پاک و پاکیزه نگهداشته است.

ص: ۱۱۵

«اهل سنت و جماعت» از چهار تن پیشوای مذاهب معروف یعنی:

ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل پیروی کرده اند.

این چهار پیشوا، نه از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده اند، و نه از تابعین، و نه پیامبر، آنها را می شناسد، و نه آنها پیامبر و نه او آنها را دیده، نه آنها او را دیده اند. پیشگام ترین آنها ابو حنیفه است که میان او و پیامبر صد سال فاصله بوده است، زیرا او در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده و به سال ۱۵۰ هجری در گذشته است. و متأخرترین آنها احمد بن حنبل است که در سال ۱۶۵ هجری به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ هجری در گذشته است. این بود مسأله پیروی آنها در فروع دین.

در اصول دین نیز «اهل سنت و جماعت» از امام ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری، پیروی می کنند که در سال ۲۷۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۳۲۵ در گذشته است.

اینان پیشوایان «اهل سنت و جماعت» هستند که در اصول و فروع دین، یکسره از آنها پیروی می کنند.

آیا در میان آنها، یک تن از پیشوایان اهل بیت یا اصحاب پیامبر را

می بینید یا پیامبر دربارهٔ هیچیک از آنها سخن گفته و مردم را به سوی آنها راهنمایی کرده است؟ هرگز چنین چیزهایی وجود ندارد. و اثبات آنها بسیار دشوار است.

اگر «اهل سنت و جماعت» ادعا دارند که به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایبندند؛ پس چرا مذاهب آنها این همه دیر پدید آمده است؟ و «اهل سنت و جماعت» پیش از پیدایش این مذاهب کجا بودند؟ و چه دینی داشتند و به چه کسانی مراجعه می کردند؟

و از آن گذشته، چرا از کسانی پیروی می کنند که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده اند و او را ندیده و نشناخته اند. و پس از پیدایش فتنه ها و جنگهای میان صحابه به دنیا آمده اند. و زمانی چشم گشوده اند که برخی از صحابه، برخی دیگر را کشته و برخی از آنها برخی دیگر را تکفیر کرده اند. و با قرآن و سنت، آن گونه که خواسته اند، رفتار نموده اند. و در آن دو با نظریات شخصی خود، اجتهاد کرده اند؟!

آری، بعد از آنکه یزید بن معاویه، بر خلافت دست یافت و مدینه پیامبر را برای ارتش خود، مباح ساخت که هر کاری می خواهند در آنجا انجام دهند، و سپاه او در آنجا به فساد و تبهکاری پرداختند و بهترین مردان صحابه را که با او بیعت نکرده بودند؛ کشتند و دامن زنان را آلودند تا آنجا که زنان بسیاری از آمیزش نامشروع باردار شدند.

پس چگونه خردمندی به این امامان روی می آورد که از طبقه ای هستند که به فتنه، آلوده شده اند. و افکار آنها از آن تغذیه شده، و با

شیوه های تربیتی آن، پرورش یافته است. و به نیرنگهای آن فریفته شده، و نشان دروغین علم را بر آن آویخته، و تنها کسانی رشد کرده اند و مشهور شده اند که دولت از آنها راضی بوده است. (۱)

چگونه می شود کسی که مدعی پیروی از سنت است، امام علی، دروازه شهر دانش و امام حسن و امام حسین، پیشوایان جوانان بهشتی و امامان پاک از خاندان پیامبر را که وارثان راستین دانش از نیای خویش هستند؛ رها کند و دنباله رو امامانی شود که با سنت پیامبر آشنایی ندارند، و پرورش یافته سیاست اموی هستند؟

چگونه «اهل سنت و جماعت» ادعا می کنند که پیرو سنت پیامبر هستند، و پاسداران آن را نادیده می گیرند و سفارشهای پیامبر را در زمینه چنگ زدن به عترت پاک او زیر پا می گذارند و باز هم ادعا می کنند که اهل سنت هستند؟!

آیا مسلمانی که تاریخ اسلام را خوانده باشد و قرآن و سنت را بداند، در اینکه اهل سنت، دنباله روی از امویان و عباسیان می کنند، تردیدی دارد؟

و آیا مسلمانی که با قرآن و سنت و تاریخ آشنا باشد، در این شک می کند که شیعیان، پیرو عترت پیامبرند و آنها را دوست دارند، و به این ترتیب، پیرو سنت پیامبر هستند، و کسی جز آنها را نمی رسد که چنین

ص: ۱۱۸

۱-۱) - در بحثهای آینده خواهید دید که فرمانروایان اموی و عباسی، این مذاهب را پدید آوردند. و بر مردم تحمیل کردند.

اکنون ای خواننده گرامی! دیدی که چگونه سیاست، همه چیز را وارونه می سازد و حق را باطل و باطل را حق جلوه می دهد؟ و دوستان پیامبر و خاندانش را «رافضی» و اهل بدعت معرفی می کند، و بدعت گذاران را که سنت پیامبر و خاندانش را رها کردند، و از نظریات فرمانروایان ستمگر، پیروی نمودند؛ «اهل سنت و جماعت» می نامند.

راستی که شگفت آور است!!

من سخت بر این باورم که قریش پشت سر این نامگذاری هستند و راز معمای آن هم در همین نهفته است.

پیش از این دانستیم که قریش نگذاشتند عبد الله بن عمرو، سنت پیامبر را بنویسد، و ادّعا کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) معصوم نیست.

قریش، در حقیقت چند نفر بودند که نفوذ و تعصّب و نیروی معنوی را در محافل عربی به دست آورده بودند، و برخی از مؤرخان، آنها را «سیاستمداران» عرب نامیده اند؛ زیرا به نیرنگ، فریب، زیرکی و سلطه جویی مشهور شده اند. و برخی نیز آنان را «اهل حلّ و عقد» می خوانند.

از جمله این افراد، ابو بکر، عمر، عثمان، ابو سفیان، پسرش معاویه، عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم، طلحه بن عبید الله، عبد الرحمان بن عوف، ابو عبیده عامر بن جراح و چند تن دیگر هستند. (۱)

ص: ۱۱۹

۱ - ۱) - امام علی (علیه السلام) را از اینان جدا کریم، زیرا میان زیرکی در دانش و کاردانی و زیرکی در نیرنگ و فریب و نفاق، فرق بسیار است، چنانکه علی (علیه السلام) -

اینان، گاهی برای مشورت، گرد هم می آمدند، و درباره کاری تصمیم گیری و سپس آن را اعلام می کردند، تا بعد از آن به واقعیت بینجامد و مردم نیز آن را بپذیرند، بدون آنکه به رمز و راز آن پی ببرند.

یکی از نیرنگهای آنان این بود که گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله) معصوم نیست و مانند انسانهای دیگر است. و گاهی اشتباه می کند، تا از این راه، او را در نظر مردم کوچک سازند و بتوانند به ناحق با او به مجادله پردازند.

یکی دیگر از کارهای آنان، دشنام دادن به علی بن ابی طالب و لعنت کردن و نامگذاری او به ابو تراب بود که به این ترتیب او را دشمن خدا و پیامبر معرفی می کردند.

و نیز آنها صحابی بزرگ پیامبر عمار بن یاسر را دشنام می دادند. و او را عبد الله بن سبأ و ابن السوداء می نامیدند، زیرا عمار، با خلفا مخالفت می کرد و مردم را به امامت علی بن ابی طالب (علیه السلام) دعوت می نمود. (۱)

ص: ۱۲۰

۱-۱) - در این باره بنگرید به کتاب دکتر مصطفی کامل الشیبی مصری به نام «الصله بین التصوف و التشیع» که در آنجا با ده دلیل نیرومند ثابت کرده است که: عبد الله بن سبأ یهودی یا ابن السوداء کسی جز حضرت عمار بن یاسر (درود خدا بر او) نیست.

یکی دیگر از آنها، نامگذاری شیعیان و دوستان علی به روافض (رافضیان) بود، تا به مردم وانمود کنند که اینان محمد (صلی الله علیه و آله) را رها کرده اند، و از علی پیروی می کنند.

یکی دیگر، نامیدن خویش به «اهل سنت و جماعت» بود تا به مؤمنان راستین وانمود کنند که در برابر رافضیان، تنها آنها هستند که بر سنت پیامبر، پایبندند.

در حقیقت، مقصود آنها از سنت، همان بدعت زشتی است که در زمینه دشنام دادن به علی بن ابی طالب (علیه السلام) و خاندان پیامبر، بر بالای منبرها و در همه مسجدها پدید آوردند. و این عادت زشت، در همه کشورهای و شهرها و روستاها، هشتاد سال پایدار ماند، تا آنجا که سخنان آنان، اگر پیش از لعنت بر آن حضرت، برای نماز از منبر به زیر می آمد، فریاد برمی داشتند که: سنت را به جا نیاوردی! سنت را به جا نیاوردی!!!

هنگامی که عمر بن عبد العزیز خواست، این سنت را با آیه ذیل عوض کند که: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...» (۱) با توطئه ای او را به قتل رسانیدند، زیرا او سنت آنان را از میان برده بود، و پیشینیان خود که او را به خلافت رسانده بودند، را نادان شمرده بود. آنها او را در ۳۸ سالگی کشتند و خلافت او دو سال بیش به درازا نکشید. و خود قربانی اصلاحاتی شد که در پیش گرفته بود، زیرا پسرعموهای او در خاندان بنی امیه، نگذاشتند او سنت آنان را از میان ببرد. و پایگاه

ص: ۱۲۱

اجتماعی ابو تراب و امامان دیگر از فرزندان او را بالا ببرد.

پس از سرنگونی دولت امویان، عباسیان روی کار آمدند. و آنها نیز به نوبه خود تا آنجا که می توانستند امامان اهل بیت و شیعیان آنان را آزار دادند و شکنجه کردند، تا آنکه جعفر بن معتصم معروف به «متوکل» روی کار آمد، و یکی از سرسخت ترین دشمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان او بود. و کار دشمنی با آنان را به جایی رساند که دستور داد ضریح امام حسین (علیه السلام) را بشکافند و مردم را از زیارت آن حضرت باز داشت (۱) و به کسی جایزه ای نمی داد و بخششی نمی کرد، مگر به شرط آنکه دشمن علی (علیه السلام) و فرزندان او باشد.

داستان متوکل با ابن سکیته دانشمند ادیب و نحوی، مشهور است و او را به بدترین شکل کشت، زیرا او با داشتن عشق علی و فرزندان او، به استادی فرزندان خلیفه می پرداخت.

کینه توزی متوکل و دشمنی او به جایی رسید که دستور داد: هر کودکی که پدر و مادرش او را علی نامیده اند، بکشند، زیرا نام علی را از همه نامها بیشتر دشمن می داشت تا آنجا که علی بن جهم شاعر، هنگامی که با او

ص: ۱۲۲

۱ - ۱) - هرگاه خلیفه تا این اندازه پست و فرومایه باشد که قبر امامان اهل بیت - علیهم السلام - را نبش کند، بویژه قبر سید جوانان بهشتی را بشکافد، دیگر جای گفتن ندارد که درباره شیعیان آنها - که برای تبرک به زیارت قبر آنها می رفتند - چه کرده اند. شیعیان اهل بیت - علیهم السلام - به اندازه ای در سختی افتادند که اگر کسی را یهودی می نامیدند بهتر بود تا اینکه او را شیعه بخوانند! (پناه بر خدا)

روبرو شد، به او گفت: ای امیر مؤمنان! خانواده ام بر من ستم کرده اند و مرا علی نامیده اند. و من از این نام و هر که این نام را دارد متنفرم. متوکل خندید و دستور داد تا جایزه ای به او بدهند!!

در مجلس خویش مردی را داشت که خود را به شکل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) درمی آورد، و مردم بر او می خندیدند و می گفتند: مرد طاس شکم گنده آمد، و او را مسخره می کردند، و خلیفه با این کار خشنود می شد.

نباید فراموش کنیم که این متوکل که دشمنی او با علی (علیه السلام) بهترین دلیل بر نفاق اوست، «محبی السنّه» نام گرفته است!! از آنجا که «اهل حدیث» خود از «اهل سنت و جماعت» هستند، با دلیل قاطع ثابت می شود که «سنت» در اصطلاح آنان، به معنای دشمنی با علی بن ابی طالب، و لعن او، و بیزاری از اوست. این همان معنای «ناصبی» است.

برای توضیح بیشتر باید بگوییم که خوارزمی در کتاب خود می آورد:

«هارون فرزند خیزران و جعفر متوکل بر شیطان، نه بر خدای رحمان، هیچ پولی را به کسی نمی دادند، مگر کسانی که خاندان ابو طالب را دشنام دهند، و مذهب ناصبیها را یاری کنند». (۱)

همچنین، ابن حجر به نقل از عبد الله بن احمد بن حنبل می نویسد:

هنگامی که نصر بن علی بن صهبان، این حدیث را خواند که: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو را و

ص: ۱۲۳

پدر و مادر این دو را دوست بدارد، در روز رستاخیز هم پایه من در بهشت خواهد بود. متوکل دستور داد او را هزار تازیانه بزنند، و نزدیک به مرگ رسید، پس جعفر بن عبد الواحد درباره او با خلیفه به گفتگو پرداخت و پیوسته می گفت: ای امیر المؤمنین! این مرد، از اهل سنت است، تا اینکه دستور داد او را رها کنند. (۱)

انسان می تواند از سخن جعفر بن عبد الواحد که گفت: نصر از اهل سنت است، دریابد که می خواسته او را نجات دهد. و این دلیل دیگری است بر اینکه «اهل سنت» دشمنان اهل بیت هستند که متوکل آنها را دشمن می دارد. و هر کس را که فضیلتی درباره آنها نقل کند، حتی اگر شیعه آنها نباشد، به قتل می رساند.

همچنین ابن حجر، در کتاب خود می نویسد؛ عبد الله بن ادريس ازدي داراي «سنت و جماعت» بود، و در سنت، پایدار و عثمانی بود. (۲)

همچنین درباره عبد الله بن عون بصری می گوید: او مورد اعتماد است.

وی اهل عبادت و در سنت پابرجا، و در برابر اهل بدعت، سرسخت بود.

ابن سعد گفته است: او عثمانی بوده. (۳)

ص: ۱۲۴

۱-۱) - تهذيب التهذيب/ابن حجر، (ترجمه نصر بن علی بن صهبان)، ج ۱۰، ص ۴۲۹ (ط دار صادر)

۲-۲) - تهذيب التهذيب/ابن حجر، ج ۵، ص ۱۴۵: مشهور است که عثمانیها، علی (علیه السلام) را لعنت می کردند، و او را متهم به قتل عثمان می دانستند.

۳-۳) - تهذيب التهذيب/ابن حجر، ج ۵، ص ۳۴۸.

همچنین می نویسد: ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، حریزی مذهب بوده، (یعنی از مذهب حریز بن عثمان دمشقی پیروی می کرده) که به دشمنی با علی (علیه السلام) شهرت دارد. ابن حبان نوشته است: در پیروی از سنت، استوار بوده است. (۱)

از اینجا درمی یابیم که ناصبی گری و دشمنی با علی و فرزندانش و دشنام دادن خاندان ابی طالب، و لعن اهل بیت، در نظر آنان، پایداری در «سنت» شمرده می شود. و دانستیم که عثمانیان همه اهل دشمنی و ستیز با اهل بیت بودند و با دوستان علی و اولادش، بدرفتاری می کردند.

مقصود آنها از اهل بدعتها «شیعیان هستند که امامت علی (علیه السلام) را پذیرفته اند»؛ زیرا این کار در نظر آنان بدعت است، زیرا مخالفت با رفتار صحابه و خلفای راشدین و «سلف صالح» به شمار می آید که او را از صحنه کنار نهادند. و امامت و جانشینی او را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نپذیرفتند.

شواهد تاریخی بر این مطلب، بسیار است. ولی ما به اندازه ای آوردیم که برای اهل تحقیق و نظر، بسنده باشد. و مانند همیشه اختصار را رعایت کردیم. و محققان اگر بخواهند می توانند، چندین برابر آن را پیدا کنند:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». (۲)

یعنی: «کسانی که در راه ما پیکار و تلاش کنند، آنها را به راههای خویش رهنمون می شویم. و خدا با نیکوکاران است».

ص: ۱۲۵

۱-۱) -تهذیب التهذیب/ابن حجر، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲-۲) -عنکبوت، ۶۹.

پیامبر (صلی الله علیه و آله)

کسی که در سیره پیامبر تحقیق کرده؛ و تاریخ اسلام را خوانده باشد، می داند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوازده امام را تعیین کرده و آنان را به نام، برای جانشینی خود تعیین کرده است.

شماره آنان در صحاح اهل سنت هم آمده و گفته شده که آنان دوازده نفر می باشند. و همه آنها از قریش هستند. این روایات را بخاری و مسلم و دیگران با سند آورده اند.

در برخی از منابع سنتی، نام آنها هم برده شده و حضرت (صلی الله علیه و آله) توضیح می دهد که نخستین آنها علی بن ابی طالب است. و پس از او پسرش حسن (علیه السلام) و سپس برادر وی حسین (علیه السلام) و سپس نه تن از نسل حسین (علیه السلام) هستند که آخرین آنها مهدی (عج) است.

صاحب ینابیع الموده، در کتاب خود می آورد: یک یهودی به نام «اعتل» نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای محمد! چند پرسش از تو دارم که از چندی پیش در دلم هست. و اگر پاسخ دهی به دست تو مسلمان می شوم.

حضرت فرمود: ای ابو عماره! بپرس. او چند چیز پرسید تا اینکه گفت: راست می گویی. سپس گفت: به من بگو جانشین تو کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه جانشینی دارد. و پیامبر ما موسی بن عمران، سفارش کرد که جانشین او «یوشع بن نون» است.

پس گفت: جانشین من علی بن ابی طالب، و سپس از او دو نواده من حسن و حسین هستند. و آنگاه نه تن از نسل حسین؛ یکی پس از دیگری می آیند.

گفت: ای محمد! آنان را برای من نام ببر.

فرمود: چون حسین از دنیا برود، پسرش علی، و چون او درگذرد، پسرش محمد، و چون او برود، پسرش جعفر و پس از جعفر، پسرش موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش علی و پس از علی، پسرش حسن و پس از حسن، پسرش محمد مهدی، حجت خداست. اینان دوازده تن هستند.

می نویسد: یهودی مسلمان شد و خدا را بر این هدایت، ستود. (۱) اگر بخواهیم کتابهای شیعه و حقایق موجود در آن را بیابیم که به چندین برابر این می رسد.

و همین دلیل بس که علمای اهل سنت و جماعت، می پذیرند که شمار امامان، دوازده نفر است. و چنین عددی جز در امامان آل علی نیست.

آنچه یقین ما را می افزاید این است که دوازده امام از اهل بیت، نزد

ص: ۱۲۷

۱ - ۱) - ینابیع المودّه/قندوزی حنفی، ص ۴۴۱ و فرائد السمطین/حموینی (با سند ویژه ای از مجاهد از ابن عباس)، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۳۰-۴۳۱ (ط محمودی)

هیچ یک از علمای ائمت، درس نخوانده اند. و تاریخ نویسان و محدثان و سیره نویسان به ما نگفته اند که یکی از امامان اهل بیت، علم خود را از برخی از صحابه یا تابعین گرفته باشد، چنانکه شیوه دیگر علمای ائمت است. و پیشوایان مذاهب نیز همین گونه بوده اند.

ابو حنیفه شاگرد امام صادق، و مالک شاگرد ابو حنیفه بوده است.

شافعی از مالک استفاده کرده، و احمد نیز از شافعی علم آموخته است.

ولی امامان اهل بیت، دانش خود را از خدا گرفته اند. و نسل اندر نسل به ارث برده اند. و خداوند تنها درباره آنان فرموده است:

«ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا». (۱)

یعنی: «سپس کتاب و دانش را به بندگان خود که برگزیده بودیم، به ارث دادیم».

در جایی امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره این حقیقت، چنین فرموده است: شگفت است که مردم می گویند همه دانش خود را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آموخته اند، و به آن عمل می کنند و ره یافته اند. و معتقدند که ما خانواده از علم او چیزی نداریم و به آن راه نیافتیم. با اینکه خانواده و فرزندان او هستیم. و در خانه های ما وحی نازل شده. و این علم از ما به مردم رسیده است، آیا به نظر شما آنان دانستند و یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟!

آری، چگونه امام صادق از اینان تعجب نکند، با آنکه آنها ادعا می کنند، دانش را از رسول خدا آموخته اند، با آنکه آنها با اهل بیت - که

ص: ۱۲۸

دروازه این دانشند-دشمنی می کنند. و چگونه از نامیده شدن آنها به اهل سنت تعجب نکند، در حالی که آنها با سنت مخالفت می کنند؟!

و اگر شیعه-چنانکه تاریخ شهادت می دهد-به علی نزدیک بوده اند و او را یاری کرده اند. و در برابر دشمنانش ایستاده اند. و در جنگ با او بوده اند. و همه علوم خود را از او گرفته اند، پس اهل سنت و جماعت، شیعه او نیستند و او را یاری نکرده اند، بلکه با او جنگیده اند، و کوشیده اند تا او را نابود کنند. و پس از او فرزندان را تعقیب کرده اند، و کشتار و زندان و آزار کرده اند. و در بیشتر احکام دین خود، با او مخالفت کرده اند.

و از مدعیان علم و دانش پیروی کرده اند که تنها بر اجتهادات و نظریات خود در احکام خدا تکیه می کنند و آن را آن طور که خواهش دلشان است و منافع آنان حکم می کند، زیر و رو می کنند.

و چگونه امروز از آنان که مدعیان پیروی از سنت نبوی هستند، تعجب نکنیم، با اینکه آنها بر ضد خود گواهی می دهند که سنت پیامبر را رها کردند، زیرا شعار شیعه شده بود. (۱) آیا این عجیب نیست؟!

چگونه از این مدعیان «سنت و جماعت» تعجب نکنیم، در حالی که آنها خود چند گروه هستند: مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی و همه با

ص: ۱۲۹

۱-۱) - برای روشن شدن این مطلب، به کتاب «همراه با راستگویان» ص ۱۵۹-۱۶۰ مراجعه کنید تا ببینید که ابن تیمیه، می گوید باید سنت پیامبر را کنار گذاشت، زیرا شعار شیعه شده است. و باز هم او را مجدد سنت می دانند (منهاج السنه/ابن تیمیه، ج ۲، ص ۱۴۱. و شرح المواهب/زرقانی، ج ۵، ص ۱۳. و مصنف الهدایه)

یکدیگر در احکام فقهی مخالفت می کنند. و مدعی هستند که اختلاف برای آنان رحمت است. و به این ترتیب، دین خدا به هوی و هوسها و گرایشها و نظریات و خواهشهای نفسانی افراد، تبدیل می شود.

آری، آنها گروههای بسیاری هستند که از احکام خدا و پیامبر، جدا شده اند. ولی بر یک نکته همداستانند و آن درستی خلافت در اجتماع غیر قانونی سقیفه و رها کردن و کنار گذاشتن اهل بیت پاک پیامبر است.

چگونه از اینان که به «اهل سنت» بودن خود می نازند! تعجب نکنیم، درحالی که فرمان رسول خدا را در زمینه پایبند بودن به تقلید یعنی کتاب خدا و عترت او به کنار نهاده اند؟ با اینکه خودشان این حدیث را صحیح شمرده اند. و در کتابهای خود آن را با سند آورده اند؟ آنها نه به قرآن پایبندند و نه به عترت، زیرا با کنار گذاشتن عترت، قرآن را نیز به کناری نهاده اند، زیرا این حدیث شریف می رساند که قرآن و عترت، هرگز از هم جدا نمی شوند چنانکه پیامبر فرمود: خدای دانا و آگاه به من خبر داد که این دو «قرآن و عترت» هرگز از هم جدا نمی شوند، تا به حوض کوثر برسند. (۱)

و چگونه از این گروه- که خود را اهل سنت می دانند- تعجب نکنیم،

ص: ۱۳۰

۱- ۱) - امام احمد در مسند، ج ۵، ص ۱۸۹-۱۹۰ و حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۸ این حدیث را آورده اند و می گویند: این حدیث بنا به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است. ولی سند آن را نیاورده اند. و ذهبی در تلخیص خود آن را صحیح دانسته و می پذیرد که بنا به شرط شیخین، صحیح است.

در حالی که با آنچه در صحاح آنها آمده و نشان دهنده رفتار پیامبر و امر و نهی اوست، مخالفت می کنند؟ (۱)

ولی اگر این حدیث را صحیح بدانیم که فرموده: «من در میان شما کتاب خدا و سنت خویش را می گذارم اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید» چنانکه برخی از «اهل سنت» دوست دارند، این را بیشتر تأیید کنند، در این حالت، تعجب ما بیشتر و رسوایی آنها افزونتر خواهد شد، زیرا بزرگان آنها و پیشوایان شان؛ همان کسانی هستند که سنت پیامبر را که در میان آنها نهاده شده بود، آن را سوزاندند، رها کردند و نگذاشتند نقل شود و تدوین گردد، چنانکه در بحثهای پیش از این آن را دانستیم.

عمر بن خطاب، با لحنی صریح می گوید: کتاب خدا برای ما بس، و کافی است. و این رد آشکاری است بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کسی که رسول خدا را رد کند، خدا را رد کرده است. چنانکه پوشیده نیست.

این سخن عمر بن خطاب را همه صحاح «اهل سنت» آورده اند. و از

ص: ۱۳۱

۱ - ۱) - بخاری در صحیح خود (ج ۱، ص ۱۷۸ باب صلاه اللیل و ج ۸، ص ۱۴۲ و همچنین مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خواندن نماز تراویح در ماه رمضان به جماعت، جلوگیری کرد، و فرمود: ای مردم! در خانه هایتان فراوان نماز بخوانید، نماز انسان در خانه بهتر است، جز نمازهای واجب. ولی اهل سنت نهی پیامبر را رها کرده و از بدعت عمر بن خطاب پیروی می کنند.

جمله آنها بخاری و مسلم هستند. اگر پیامبر فرموده است: من در میان شما کتاب و سنت را می گذارم، عمر هم به او گفته است: کتاب خدا برای ما بس است، و نیازی به سنت تو نداریم. اگر عمر در حضور پیامبر گفت:

کتاب خدا برای ما بس است، ابو بکر هم اکیدا نظر رفیقش عمر را تأکید کرد، و چون خلیفه شد گفت: از رسول خدا چیزی روایت نکنید. و اگر کسی از شما چیزی پرسید بگویید: کتاب خدا در میان ماست، حلال آن را حلال بشمارید و حرام آن را حرام کنید. (۱)

باز هم چگونه از اینان تعجب نکنیم که سنت پیامبر خود را رها کرده اند و پشت سر انداخته اند. و به جای آن بدعتهایی را نهاده اند که خدا بر آن علم و دانشی نفرستاده است و باز هم خود را «اهل سنت و جماعت» می نامند؟

ولی شگفتی از میان می رود زمانی که به سخن ابو بکر توجه کنیم که می گوید: «اگر بخواهید مرا با سنت پیامبر محکوم کنید، من طاقت آن را ندارم». (۲)

ابو بکر چگونه طاقت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندارد؟ آیا سنت او یک چیز محال و غیر قابل تحمل بوده که ابو بکر تاب آن را نداشته است؟

«اهل سنت» چگونه مدعی هستند که پیرو سنت هستند، با آنکه امام اول آنان و مؤسس مذاهبشان، تاب و توان آن را ندارد؟! آیا خداوند

ص: ۱۳۲

۱-۱) - تذکره الحفاظ/ذهبی، ج ۱، ص ۳.

۲-۲) - مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۴. کنز العمال، ج ۵، ص ۵۸۸، ح ۱۴۰۴۶.

سبحان نفرموده است:

«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». (۱)

یعنی: «برای شما در شخص رسول خدا الگویی نیکویی وجود دارد».

و باز هم دربارهٔ سنت می فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». (۲)

یعنی: «خدا بر هیچ جانی، جز آنچه برای او آسان است، تکلیف نمی کند».

و نیز فرموده است:

«مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». (۳)

یعنی: «خدا برای شما در دین، سختگیری نگذاشته است».

آیا ابو بکر و دوستش بر این عقیده اند که رسول خدا دینی جز آنچه خدا فرستاده پدید آورده است. و مسلمانان را به رنج و سختی و کارهای ناشدنی وادار می سازد؟! هرگز چنین نیست، او خود بسیاری از اوقات می فرمود: به مردم مژده دهید و آنها را بیزار نسازید و آسان بگیرید و سختگیری نکنید. خدا به شما در برخی کارها اجازه هایی داده است، بر خویش سخت نگیرید.

ولی اعتراف ابی بکر به این که تاب و توان سنت را ندارد، تأکیدی است بر آنچه ما گفتیم که او خود، بدعتی پدید آورده که با خواسته های

ص: ۱۳۳

۱-۱) - احزاب، ۲۱.

۲-۲) - بقره، ۲۸۶.

۳-۳) - حج، ۷۸.

خودش برابر بوده، و با سیاست دولتی که خود در رأس آن بوده هماهنگی داشته است.

شاید عمر بن خطاب نیز بر این عقیده بوده که احکام قرآن و سنت، قابل تحمل نیستند! و به هنگام جنابت اگر آب نیابد، نماز را رها می کند. و در زمان خلافتش نیز همین فتوا را می دهد. با اینکه همه مردم از خاص و عام، حکم آن را می دانند و همه محدثان، حکم آن را آورده اند.

و از آنجا که عمر به آمیزش جنسی بسیار علاقه داشته، این آیه درباره او نازل شد که:

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ.» (۱)

یعنی: «خدا دانست که شما به خدا خیانت می کنید، و بر شما بخشود».

زیرا او در هنگام روزه، نتوانست از آمیزش خودداری کند، و چون آب هم کم بود، عمر دید که رها کردن نماز آسان تر است، و راحت تر اینکه صبر کند تا آب فراوان شود و برای غسل کافی باشد و آنگاه دوباره نماز بخواند.

عثمان هم با سنت پیامبر مخالفت کرد، چنانکه معروف است، تا آنجا که عایشه پیراهن پیامبر را بیرون آورد و گفت: عثمان پیش از آنکه پیراهن پیامبر کهنه شود، سنت او را کهنه کرده است، تا آنجا که صحابه بر او خرده گرفتند که او سنت پیامبر و سنت شیخین را زیر پا نهاده و او را کشتند.

ص: ۱۳۴

کار معاویه نیز نیاز به گفتن ندارد، زیرا هم با قرآن و هم با سنت، دشمنی کرده، زیرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «علی از من است و من از اویم. هر کس علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است.» (۱) می بینیم که معاویه در کار دشنام و لعن علی (علیه السلام) بسیار تندروی کرد، تا آنجا که به همه فرماندارانش دستور داد که او را دشنام بدهند و لعنت کنند! و هر کس نپذیرفت او را برکنار کرد و کشت.

اگر بدانیم که معاویه همان کسی است که خود و پیروانش را «اهل سنت و جماعت» نامید و این کار را در برابر نامگذاری شیعه و پیروان حق انجام داد.

برخی از مورخان نوشته اند که در سالی که معاویه بر خلافت اسلامی دست یافت، پس از صلح با امام حسن (علیه السلام)، آن سال را سال جماعت نامید.

و باز هم شگفتی برطرف می شود اگر دریابیم که واژه «سنت» در نظر معاویه و پیروانش، چیزی جز لعن علی بن ابی طالب بر بالای منابر اسلامی جمعه و اعیاد، چیز دیگری نیست.

اگر «سنت و جماعت» از ابتکارات معاویه فرزند ابو سفیان باشد، باید از خدای متعال بخواهیم که ما را بر بدعت «رافضی» بودن که علی (علیه السلام) آن را تأسیس کرده، بمیراند!!

ص: ۱۳۵

ای خواننده گرامی! تعجب نکنید که اهل بدعت و گمراهی «اهل سنت و جماعت» نامیده شوند، و امامان پاک اهل بیت، «اهل بدعت» دانسته شوند.

علامه ابن خلدون از نام آوران «اهل سنت و جماعت» با کمال بی پروایی و بی شرمی پس از برشمردن مذاهب اهل سنت، می گوید: اهل بیت، برای خود مذاهب جداگانه ای برگزیدند که برخلاف توده امت بود.

و فقهی پدید آوردند که تنها ویژه خود آنهاست. و آن را از پایه ای که خود پدید آورده اند، برپا کردند. و از برخی از صحابه انتقاد کردند. (۱)

ای خواننده عزیز! آیا من از آغاز به شما نگفتم اگر ادعاهای آنان را بر عکس کنید، درست درمی آید.

اگر فاسقان تبهکار بنی امیه «اهل سنت» باشند و اهل بیت، اهل بدعت- چنانکه ابن خلدون می گوید- پس باید فاتحه اسلام را بخوانیم و دنیا هم دیگر ارزشی ندارد.

ص: ۱۳۶

۱- ۱) -مقدمه ابن خلدون، ص ۳۵۴ (ط دار الفکر)، در فصل علم فقه و علوم وابسته به آن.

فرمانروایان ستمگر

همچنین از جمله چیزهایی که به ما نشان می دهد، پیشوایان مذاهب چهارگانه «اهل سنت» با کتاب خدا و سنت پیامبر - که آنان را به پیروی از عترت پاک پیامبر وامی دارد - مخالفت کرده اند، اینکه هیچ یک از آنان، رو به سوی آنان نکرد و بر کشتی نجات آنان سوار نشد. و امام زمان خویش را نشناخت.

ابو حنیفه که خود از امام صادق (علیه السلام) درس آموخته و این سخن او مشهور است که: «اگر آن دو سال نبود، نعمان (ابو حنیفه) هلاک شده بود»، مقصود، آن دو سالی است که نزد امام صادق (علیه السلام) درس خوانده است.

می بینیم که مذهبی بدعت آمیز پدید آورد که بر پایه قیاس و عمل به نظریات شخصی در برابر روایات صریح قرار دارد. و مالک که او هم از امام صادق (علیه السلام) استفاده کرده است، از او روایت شده که می گوید:

هیچ چشمی داناتر و آگاه تر از امام جعفر صادق (علیه السلام) ندیده و گوشه نشینیده و بر دل انسانی راه نیافته است، او هم مذهبی دیگر پدید می آورد و

امام زمان خود را که شهادت به داناتر و فقیه تر بودن او در میان همهٔ انسانها داده است، عباسیان در پوستین او دمیدند و او را امام دار الهجره خواندند و از آن پس، مالک به آبرو، قدرت، پول و نفوذ فراوانی دست یافت.

شافعی که متهم به تشیع خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، و دربارهٔ آنان این اشعار مشهور را گفته:

يا أهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله

ای خاندان پیامبر! دوستی شما واجب است و خداوند در قرآن آن را فرستاده است.

کفاکم من عظیم الفضل أنکم من لم یصلّ علیکم لا صلاه له

در بزرگی فراوان شما همین بس که هرکس بر شما درود نفرستد، نمازش درست نیست.

و نیز به او نسبت داده اند که در ستایش اهل بیت (علیه السلام) این ابیات را سروده است:

و لما رأیت الناس قد ذهب بهم مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل

چون دیدم که مردم بر مرکبهایی نشسته اند که آنها را به دریاهای گمراهی و نادانی می برند.

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم أهل بیت المصطفی خاتم الرسل

به نام خدا بر کشتیهای نجات سوار شدم که آنها خاندان آخرین پیامبر هستند.

و امسکت حبل الله و هو ولاؤهم كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل

به ریسمان خدا چنگ زدیم که دوستی آنهاست چنانکه ما را فرموده اند به ریسمان، چنگ بزنید. و این سخن او مشهور است که:

إن كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان أني رافضي

یعنی: «اگر دوستی خاندان پیامبر رفض و تشیع است، پس همه جهانیان گواه باشند که من رافضی و شیعه هستم».

اگر جهانیان باید شهادت بدهند که او رافضی است پس چرا مذاهبی را که بر ضد اهل بیت درست شده بود، رها نکرد، بلکه خودش هم مذهبی به نام خود، درست کرد و از امامان اهل بیت (علیه السلام) که در روزگار او می زیستند؛ کناره گرفت؟

احمد بن حنبل - که علی را چهارمین خلیفه دانست، و او را از خلفای راشدین شمرد، و پیش از او مردم این را نمی پذیرفتند، و کتاب فضائل را نوشته - مشهور است که گفته:

«هیچیک از صحابه، این همه فضیلت، با سند صحیح ندارند که علی (علیه السلام) دارد».

ولی او هم مذهبی پدید آورده و آن را مذهب حنبلی نامیده، با اینکه علمای معاصر او گواهی داده اند که او فقیه نبوده است.

شیخ ابو زهره می نویسد: «بسیاری از پیشینیان، احمد بن حنبل را از فقها ندانسته اند، مانند ابن قتیبه که زمان او به احمد بن حنبل نزدیک بوده

است. و همچنین ابن جریر طبری و دیگران». (۱)

ابن تیمیه، از مذهب حنبلی ترویج کرد و نظریاتی چند بر آن افزود، از جمله زیارت قبرها و ساختمانسازی بر آنها را حرام کرد. و توسل به خاندان پیامبر و اهل بیت را نیز ممنوع کرد. و همه را شرک دانست. این چهار مذهب و این هم رهبرانشان. و این نیز نظریات آنان درباره عترت پاک پیامبر.

و اینکه اینها برخی سخنان را می گویند ولی خود عمل نمی کنند- و این نزد خداوند بسیار زشت و منفور است- برای این است که آنها این مذاهب را نساخته اند و این بدعتها را نیاورده اند، بلکه دنباله رو امویان و عباسیان هستند که این مذاهب را پدید آورده اند، و با کمک فرمانروایان ستمگر، آنها را ساخته اند، و پس از مرگشان به آنها نسبت داده اند. این را نیز به زودی در بحثهای آینده خواهیم یافت.

آیا از این پیشوایان تعجب نمی کنید که معاصر پیشوایان هدایت از اهل بیت بودند، ولی از راه راست آنان روی گرداندند، و از رهنمود آنان بهره نگرفتند. و از نور آنان روشنی نجستند. و روایات آنان از جدشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر دیگر روایات، ترجیح ندادند، بلکه کعب الاحبار یهودی و ابو هریره دوسی را که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره او فرمود:

دروغگوترین مردم درباره پیامبر، ابو هریره دوسی است، بر آنان برتری دادند. عایشه نیز همین سخن را درباره ابو هریره دارد.

ص: ۱۴۰

عبد الله بن عمر را نیز که ناصبی است و به دشمنی خود با علی (علیه السلام) شهرت دارد؛ از آنها برتر شمردند.

او کسی است که از بیعت با امیر المؤمنین علی (علیه السلام) خودداری کرد و با پیشوای گمراهان چون حجاج بن یوسف، بیعت کرد.

عمر و عاص را نیز از آنان برتر می دانند، با آنکه مشاور معاویه در کار نیرنگ و نفاق بود.

تعجب نمی کنید که چگونه این پیشوایان، برای خود حق قانونگذاری در دین خدا را با نظریات شخصی قرار دادند و سنت پیامبر را زیر پا نهادند. و با قیاس، استصحاب، سدّ ذرائع، مصالح مرسله و بدعتهای دیگر - که خدا به آنها نیاموخته بود - به جنگ آن رفتند؟

آیا خدا و پیامبر به کامل کردن دین بی توجه بودند، و به اینان اجازه دادند که با اجتهادات خود، آن را کامل کنند و هر چه را خواستند، حلال یا حرام سازند؟!

آیا تعجب نمی کنید: مسلمانانی که مدّعی جنگ زدن به «سنت» هستند، چگونه از مردانی پیروی می کنند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نشناخته اند و او هم آنها را نمی شناسد؟!

آیا از کتاب خدا و یا سنت پیامبر دلیلی برای پیروی این چهار امام صاحب مذهب، دارند؟!

من حاضریم با همه دنیا در این مسأله بحث کنم. اگر توانستند یک دلیل از کتاب خدا یا سنت پیامبر بیاورند. به خدا سوگند نمی توانند، حتی اگر

همه پشت به پشت هم بدهند.

نه به خدا سوگند، هیچ دلیلی در کتاب خدا و سنت پیامبر، جز برای تقلید و پیروی از امامان پاک اهل بیت (علیه السلام) وجود ندارد. ولی در این باره، دلایل بسیار کوبنده و حقایق درخشان و خیره کننده ای در دست است.

«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ». (۱)

یعنی: «پس ای بینایان! پند گیرید».

«فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». (۲)

یعنی: «چشمها کور نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می گردد».

ص: ۱۴۲

۱-۱ - حشر، ۲.

۲-۲ - حج، ۴۶.

کسی که در کتابهای تاریخ جستجو کند، و نوشته های گذشتگان را ببیند، درمی یابد که گسترش مذاهب «سنی» در آن زمان، با خواست قدرت حاکم بوده، و به دست آنها صورت گرفته است. به همین دلیل پیروان آنها بسیار شده اند. و مردم پیرو پادشاهان خود هستند.

محقق، می تواند دریابد که دهها مذهب، پدید آمده اند، و از میان رفته اند، زیرا دولت از آنها راضی نبوده است، مانند مذهب اوزاعی، حسن بصری، ابو عیینه، ابن ابی ذؤیب، سفیان ثوری، ابن ابی داوود، لیث بن سعد و دیگران...

به عنوان نمونه لیث بن سعد، دوست مالک بن انس، از او داناتر و فقیه تر بود، چنانکه شافعی، خود اعتراف کرده است. (۱) ولی مذهب او از میان رفت، و فقه او در دیگر مذاهب، حلّ شد و گم گشت، زیرا احمد بن حنبل می گوید: ابن ابی ذؤیب، داناتر از مالک بن انس بود، ولی مالک بهتر می توانست شخصیتها را غربال کند. (۲)

ص: ۱۴۳

۱-۱) - مناقب/شافعی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲-۲) - تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۲۴.

چون به تاریخ مراجعه کنیم، درمی یابیم که مالک، رئیس مذهب، به دستگاه دولتی نزدیک شد و با آنان سازش کرد و در رکاب آنان راه می رفت. و به این ترتیب، دارای نفوذ شد و شهرتی یافت. و مذهب او با زور و زر، رواج یافت، بویژه در اندلس که شاگردش یحیی بن یحیی برای دوستی با فرمانروای اندلس، کوشش بسیار کرد، و از نزدیکان او شد. و حاکم، مسؤولیت انتخاب قاضیان را به او داد. و او تنها دوستان مالکی خود را به کار قضاوت می گمارد.

همچنین می بینیم که راز گسترش مذهب ابو حنیفه این بود که پس از مرگ او، دو شاگرد صمیمی او، ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی، در همان زمان، از نزدیکان هارون الرشید بودند. و نقش مهمی در پابرجا ساختن قدرت او و یاری و همکاری با او داشتند. و هارون که قهرمان حرمسرا دارای و خوشگذرانی بود، اجازه نمی داد هیچ کس، به کار قضاوت یا فتوا پردازد، مگر آنکه نخست، موافقت آن دو را به دست آورد.

آنان هیچ قاضی را نصب نکردند مگر آنکه بر مذهب حنفی باشد. و به این ترتیب ابو حنیفه بزرگترین علما و مذهب او بزرگترین مذاهب فقهی گشت. با آنکه علمای عصرش، او را تکفیر کردند، و بی دین شمردند. و از جمله احمد بن حنبل و ابو الحسن اشعری نیز چنین کردند.

مذهب شافعی نیز پس از آنکه رو به نابودی می رفت، ناگهان زنده شد و قدرت یافت، زیرا قدرت دولت، به پشتیبانی آن آمد. بعد از آنکه مصر، یکسره شیعه فاطمی بود، در زمان صلاح الدین ایوبی، شافعی شد، زیرا او

به تعقیب و براندازی شیعه پرداخت و آنها را مانند گوسفند سر می برید.

مذهب حنبلی هم اگر تأیید دولت عباسی در روزگار معتصم نبود، ناشناخته می ماند در این زمان احمد بن حنبل از نظریه خود- که مخلوق بودن قرآن بود- برگشت و نزد متوکل «ناصبی» ارج و اعتبار والایی یافت.

این مذهب یکبار دیگر در زمان شیخ محمد بن عبد الوهاب در قرن گذشته، قدرت یافت. و این زمانی بود که قدرتهای استعماری از او پشتیبانی کردند و او با خاندان سعودی به معامله پرداخت. و آنها نیز فوراً او را یاری کردند و به حمایت از او برخاستند و مذهب او را در حجاز و عربستان رواج دادند.

مذهب حنبلی به سه امام نسبت داده می شد: نخست: احمد بن حنبل که خود نیز مدعی نبود که فقیه است بلکه تنها اهل حدیث و روایت بود.

دوم: ابن تیمیه که اینان او را «شیخ الاسلام» و «مجدد السنه» می خوانند. و او همان کسی است که علمای روزگارش او را تکفیر کردند، زیرا می گفت همه مسلمانان مشرک هستند؛ چون به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبرک و توسل می جویند. سپس در قرن گذشته محمد بن عبد الوهاب؛ دست پرورده استعمار انگلیس در خاورمیانه، به زنده کردن مذهب حنبلی پرداخت و محمد بن عبد الوهاب، فتاوی ابن تیمیه را پایه و اساس کار خود ساخت. و احمد بن حنبل را به فراموشی سپرد. و دیگر مذهب آنها هم به نام وهابی خوانده می شود، نه حنبلی.

هیچ تردیدی نیست که گسترش و رواج و نفوذ این مذاهب، شهرت، و

بالا گرفتن آنها به دست دولتها بوده است.

و در این نیز تردیدی وجود ندارد که این فرمانروایان، همگی دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بوده اند، زیرا همواره احساس می کردند که اینان، موجودیت آنها را به خطر می اندازند و پادشاهی و فرمانروایی آنان را از میان برمی دارند. بنابراین پیوسته می کوشیدند آنها را از مردم دور نگهدارند، و کوچک نشان دهند. و هر کس از آنها پیروی کرد، او را بکشند.

بدیهی است که این فرمانروایان، برخی از عالمان چاپلوس را بر سر کار آورند تا فتوایی بدهند که با سیاست آنان هماهنگ باشد، زیرا مردم همواره به احکام شرعی و راه حل‌های دینی، نیاز داشتند.

و از آنجا که فرمانروایان، در همه دوره‌ها از دین، چیزی نمی دانستند و از شریعت، چیزی نمی فهمیدند، پس ناگزیر بودند که عالمانی را بگمارند تا از جانب آنان فتوا دهند، و به مردم وانمود کنند که دین چیزی است، و سیاست چیز دیگر است.

خلیفه، فرمانروا و مرد سیاست بود و فقیه، مرد دین. چنانکه امروز رئیس جمهور در همه کشورهای اسلامی چنین می کند. و یکی از علمای نزدیک به خود را به عنوان مفتی جمهوری یا چیزی شبیه به آن تعیین می کند، و او را مأمور می سازد که در مسائل فتوایی و عبادی و شعائر دینی، نظر بدهد.

ولی در واقع این شخص، حق ندارد فتوا یا حکمی را صادر کند، مگر

همان چیزی که دولت به او دیکته می کند و قدرت حاکم از آن راضی است. یا دست کم چیزی که با سیاست دولت و اجرای طرحهای آن، مخالفت نداشته باشد.

این پدیده در واقع در زمان خلفای سه گانه، ابو بکر، عمر و عثمان پدید آمد. آنها هر چند میان دین و سیاست (دولت) جدایی نینداختند، ولی به خود اجازه دادند که قوانینی در دین پدید آوردند که به سود دستگاه خلافت و ضامن قدرت و پابرجایی آن باشد.

از آنجا که این سه خلیفه تا اندازه ای به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده و با او همنشین شده بودند، برخی از مسائل سنت را نیز که با سیاستشان مخالفت نداشت، فراگرفتند.

معاویه تنها در سال نهم هجرت مسلمان شد. و روایات صحیح چنین می گویند، پس مدت بسیاری با پیامبر نبوده، و از سنت او چندان آگاهی نداشت، پس ناگزیر شد ابو هریره و عمرو بن عاص و برخی از صحابه را مأمور کند تا به آنچه دلخواه اوست فتوا دهند. پس از او بنی امیه و بنی عباس، این سنت پسندیده یا «بدعت نیکو» را ادامه دادند. و هر حاکمی که بر تخت می نشست، در کنارش قاضی القضاات نشسته بود که کارش، تعیین قاضیانی بود که به نظر او برای دولت مناسب بودند. و به تقویت و تحکیم پایه های آن کمک می کردند.

دیگر شما می توانید به ماهیت این قاضیان پی ببرید که چگونه خدا را به خشم می آورند تا سرورشان را راضی کنند و سرپرست خود را - که آنان

را به کار گمارده-از خود خشنود سازند.

از اینجا به راز برکناری امامان معصوم عترت، از صحنه سیاست، پی می بریم. در سراسر تاریخ نمی بینید که یکی از آنان را به کار قضاوت یا افتا گمارده باشند.

اگر بخواهیم درباره چگونگی گسترش این مذاهب «سنی» چهارگانه به دست فرمانروایان، تحقیق کنیم، می توانیم با پرده برداشتن از روی مذهب امام مالک- که یکی از بزرگترین و رایج ترین و گسترده ترین این مذاهب است- به مسأله راه یابیم. مالک تنها با نوشتن موطأ مشهور شد. و گفتند که آن را به دست خود به نگارش درآورده است. و نزد اهل سنت گفته می شود که صحیح ترین کتاب، پس از کتاب خداست! و حتی برخی از علمای اهل سنت، آن را از صحیح بخاری بهتر می دانند و بر آن برتری می دهند.

شهرت مالک از همه مرزها گذشت، تا آنجا که گفتند: آیا با وجود مالک در مدینه کسی را می رسد که فتوایی بدهد؟ و او را امام دار الهجره نامیدند.

ناگفته نماند که مالک فتوا داد که بیعت مردم با جبر و فشار حرام است. و فرماندار مدینه، جعفر بن منصور، بخاطر این فتوا او را هفتاد تازیانه زد.

این همان چیزی است که مالکیها همیشه به آن استدلال می کنند تا ثابت کنند که مالک با دستگاه مخالف بوده است. و این درست نیست،

ص: ۱۴۸

زیرا همان کسانی که این داستان را آورده اند، دنباله آن را هم بیان کرده اند. و اینکه به طور تفصیل شما را در جریان این رویداد می گذاریم:

ابن قتیبه می نویسد: «گفته اند که چون به گوش منصور رسید که مالک کتک خورده است و جعفر بن سلیمان با او چه کرده است، این کار را بسیار بد و زشت شمرد و نارضایتی خود را از آن اعلام کرد. و نامه ای نوشت که جعفر بن سلیمان برکنار شده است. و دستور داد او را بر پشت شتر برهنه به بغداد بیاورند.

سپس نامه ای به مالک بن انس نوشت و او را به نزد خود در بغداد خواند اما مالک نپذیرفت و به منصور نامه ای نوشت و از او پوزش خواست. و برخی از عذرهای خود را بیان کرد. منصور به او نوشت که: در مراسم حج سال آینده به نزد من بیا، زیرا می خواهم امسال برای حج عازم شوم (۱).

اگر امیر المؤمنین! ابو جعفر منصور؛ خلیفه عباسی پسر عمویش جعفر بن سلیمان بن عباس را از فرمانداری مدینه برکنار می کند، و گناه او را کتک زدن مالک می شمارد، این داستان، خود شک و تردیدبرانگیز است؛ زیرا جعفر بن سلیمان تنها از آن رو، مالک را تازیانه زد که می خواست خلافت پسر عمویش را تقویت کند، و پایه های قدرت او را استوار سازد. و منصور باید این فرماندار را گرامی بدارد و ترفیع بدهد، نه آنکه به این صورت، به او اهانت کند. ولی می بینیم که او را برکنار کرد و

ص: ۱۴۹

دستور داد که او را به بدترین صورت یعنی در غل و زنجیر و بر پشت شتر برهنه به بغداد بیاورند. سپس خلیفه شخصا نامهٔ معذرت خواهی به نزد مالک می فرستد و او را راضی می کند! این عجیب است!

از اینجا دانسته می شود که فرماندار مدینه کار احمقانه ای کرده و از سیاست و نیرنگهای آن، چیزی نمی دانسته است، و نفهمیده که مالک مورد اعتماد خلیفه و محور سیاستهای او در حرمین شریفین است. و گرنه نمی بایست پسر عموی خود را از فرمانروایی برکنار کند. تنها از آن رو که مالک را تازیانه زده، با اینکه مالک مستحق آن بوده، زیرا فتوا داده که بیعت مردم با منصور از روی اکراه بوده و درست نیست.

این همان چیزی است که امروز نیز در برابر چشمان ما روی می دهد. و برخی از فرمانداران دولتی، به یکی از افراد ملت توهین می کنند و او را زندانی می سازد تا قدرت دولت را تحکیم بخشند، و امنیت آن را تأمین کنند، و ناگهان روشن می شود که این فرد، از نزدیکان فلان وزیر یا از خویشان نزدیک همسر رئیس جمهور است. و آن فرماندار از سمت خود برکنار می شود، و او را فرامی خوانند. و گاهی حتی خود آن فرماندار هم علت را در نمی یابد.

در اینجا به یاد حادثه ای می افتم که در زمان اشغال تونس به دست فرانسه روی داد. شیخ طریقهٔ عیساویه و گروه او در شب، طبل می نواختند و صدای خود را به مدّاحی بلند می کردند. و پیاده از برخی خیابانها می گذشتند تا به پیشگاه یکی از اولیا می رسیدند. و این عادت همیشگی

آنها بود، هنگامی که از برابر خانه افسر پلیس فرانسه می گذشتند، او بیرون آمد و خشمگینانه طبلهای آنان را پاره کرد، و آنان را متفرق ساخت، زیرا به قانون احترام به همسایه، و رعایت آرامش بعد از ساعت ده شب، عمل نکرده بودند.

هنگامی که نماینده سیاسی فرانسه - که به منزله پادشاه است - از حادثه باخبر شد، بشدت از این افسر پلیس خشمگین شد، و او را برکنار کرد و به او سه روز فرصت داد تا از شهر قفصه بیرون برود. و پس از آن، شیخ طریقه عیساویه را خواست، و به نام دولت فرانسه از او عذرخواهی کرد، و پول فراوانی به او داد و او را راضی کرد تا طبلها و وسایل جدیدی بخرد و غرامت همه اموال آنها را داد.

هنگامی که یکی از نزدیکان او، علت این رفتار را پرسید، گفت: به نظر ما بهتر است این وحشیان به زدن طبل و گفتن این جملات بیهوده پردازند و عقربها را بخورند، و گرنه بیکار می شوند و به سراغ ما می آیند و ما را می خورند، زیرا ما حقوق آنها را از آنها گرفته ایم.

دوباره به داستان امام مالک برمی گردیم، تا گوش فرادهیم که او خود چگونه داستان دیدارش با خلیفه ابو جعفر منصور را برای ما شرح می دهد.

این روایت را مورّخ بزرگ، ابن قتیبہ در کتاب تاریخ الخلفاء آورده است. و از خود مالک نقل می کند. بنابراین باید در آن دقت کنیم:

مالک می نویسد: هنگامی که به منی می رفتم به سراپرده هایی رسیدم.

خودم رفتم و اجازه خواستم که به من اجازه داده شد، و اندکی بعد خود اجازه دهنده بیرون آمد و مرا به درون برد. من به اجازه دهنده (مسؤول ملاقاتها) گفتم هرگاه به خیمه امیر المؤمنین رسیدیم مرا آگاه کن. مرا از این خیمه به آن خیمه و از این سراپرده به آن سراپرده برد که در هر کدام مردانی بودند که شمشیرهای کشیده و نیزه های برافراشته در دست داشتند، تا اینکه به من گفتم: آن خیمه! و مرا رها کرد و خود، عقب ایستاد.

من رفتم تا به آن خیمه رسیدم که او در آن بود. او از تخت خویش فرود آمده بود، و بر فرشی که زیر آن قرار داشت، نشسته بود، و لباسی معمولی پوشیده بود که همانند لباس افرادی چون او بود. و این کارها را برای تواضع در برابر من انجام داده بود. و در آن خیمه جز من و او و یک تن که شمشیر به دست بر بالای سر او ایستاده بود، کسی نبود.

چون نزدیک رفتم، به استقبال من آمد و مرا نزدیک خود نشانید و مرتب می گفت اینجا، من با اشاره می گفتم همین جا می نشینم، تا اینکه مرا در کنار خود نشانید و زانوی خود را به زانوی من چسبانید.

سپس نخستین جمله ای که گفت این بود: سوگند به خدایی که جز او کسی سزاوار خدایی نیست! ای ابا عبد الله! من به این کار دستور نداده بودم، و از آن هم خبر نداشتم، تا اینکه اتفاق افتاد! و هنگامی که دانستم، به هیچ وجه از آن راضی نشدم (مقصود زدن مالک است).

مالک می گوید: من خدا را بر هر حالی سپاس گفتم و بر پیامبر درود فرستادم و او را از این کار و خشنودی به آن، پاک و بی گناه دانستم.

او سپس گفت: ای ابو عبد الله! تا زمانی که تو در میان مردم حرمین باشی، کار آنان به سامان است. و من می پندارم که تو مایهٔ امنیت آنان از عذاب خدا و قهر او هستی، و خداوند به وسیلهٔ تو بلائی بزرگی را از آنان برگرداند، زیرا تا آنجا که من می دانم، آنها بیش از همهٔ مردم به آشوب و فتنه تمایل دارند. و در برابر آن ناتوانند. خدا آنها را بکشد، هر جا که بروند.

من دستور دادم تا این دشمن خدا را از مدینه بر پشت شتر برهنه سوار کنند و بیاورند. و دستور دادم در جای تنگی زندانیش کنند. و او را بسیار خوار دارند. و من باید چند برابر آزاری که به تو داده بر سرش بیاورم.

من گفتم: خدا امیر المؤمنین را به سلامت و او را گرامی دارد، من بخاطر خویشاوندی او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سپس با تو از سر گناه او در

گذشتم.

ابو جعفر گفت: خدا از سر گناه تو بگذرد و تو را رحمت کند.

مالک می گوید: سپس درباره علمای گذشته با من سخن گفت. و دیدم از همه بهتر مردم را می شناسد. و سپس درباره علم و فقه با من سخن آغاز کرد. دیدم از همه مردم به موارد اتفاق و اختلاف، دانایتر است. و همه روایات را می داند، و آنچه را شنیده خوب می فهمد.

سپس به من گفت: ای ابا عبد الله! این علم را سروسامانی بده و تدوین کن، و کتابهای جداگانه ای در آن بنویس. و از سختگیریهای عبد الله بن عمر و آسان گیریهای عبد الله بن عباس و فتوهای غیر عادی عبد الله مسعود، پرهیز و میانه رو باش. و آنچه را که امامان و صحابه (رضی الله عنهم) بر آن اتفاق دارند، بیاور، تا به یاری خدا، مردم دانش و کتابهای تو را فراگیرند و در شهرها ترویج کنند. و ما با آنها پیمان می بندیم که با آن مخالفت نکنند و برخلاف آن قضاوت نشود.

گفتم: خدا شما را حفظ کند، مردم عراق علم ما را نمی پسندند و در کار خود، به نظر ما توجه ندارند.

ابو جعفر گفت: ما آنها را بر این کار وادار می کنیم و با شمشیر بر سر آنها می کوبیم و پشت آنها را با تازیانه می شکنیم. تو زود آن را بنویس.

پسر محمد مهدی سال آینده به مدینه می آید. و خبر آن را از تو بشنود و ببیند که تو از این کار ان شاء الله فارغ شده ای.

مالک می گوید: درحالی که ما نشسته بودیم، پسر کوچکی به خیمه ما

آمد بچه چون نگاهش به من افتاد، ترسید و عقب رفت و نزدیک نیامد.

ابو جعفر به او گفت: عزیزم بیا جلو! این ابو عبد الله فقیه از مردم حجاز است. سپس رو به من کرد و گفت: ای ابو عبد الله! آیا می دانی چرا بچه ترسید و جلو نیامد؟

گفتم: نه!

گفت: به خدا تعجب کرد که چرا من این قدر نزدیک تو نشسته ام. و این حالت را جز برای تو در هیچ کس ندیده است. به همین دلیل، عقب رفت.

مالک گفت: سپس دستور داد که هزار دینار زر خالص و لباس گرانبها به من بدهند. و به پسرم نیز هزار دینار داد. سپس از او اجازه رفتن خواستم، به من اجازه داد. برخاستم و او با من خداحافظی کرد و برای من دعا نمود و من رفتم. چون به راه افتادم، یک غلام خواجه پشت سرم آمد و آن لباس را بر دوشم نهاد. و این شیوه آنهاست که به هر کس خلعت دهند چنین می کنند، هر چند او مردی بزرگ باشد. او با همان لباس به نزد مردم می آید، در حالی که آن را به دوش دارد، سپس آن را به غلام خود می دهد.

چون آن غلام خواجه، لباس را بر دوشم گذاشت، شانه ام را پایین آوردم، زیرا نمی خواستم آن را بپوشم و در برابر مردم ظاهر شوم، و از این کار خوشم نمی آمد.

ابو جعفر فریاد برداشت که: این لباس را به چادر ابو عبد الله ببر... (۱)

ص: ۱۵۵

اگر کسی این دیدار دوستانه میان امام مالک و خلیفه ستمگر؛ ابو جعفر منصور را به دقت بررسی کند و در گفتگویی که میان آن دو، گذشته نیک بنگرد، درمی یابد که:

*نخست: خلیفه عباسی، فرماندار خود در مدینه یعنی پسرعمویش و نزدیک ترین مردم به خود را برکنار می کند، و بدترین اهانتها را بر او روا می دارد، سپس از امام مالک درباره کار او عذرخواهی می کند. و به خدا سوگند می خورد که آنچه رخ داده، به فرمان او نبوده، و او از آن آگاه نبوده و وقتی شنیده، نتوانسته آن را بپذیرد.

همه اینها نشان می دهد که میان این دو تن، اتفاق نظر کاملی بوده. و امام مالک در نزد منصور، جایگاهی والا داشته، تا جایی که تنهایی و با لباس خانگی، او را می پذیرد و او را در جایی می نشاند که هیچ کس را جز او در آنجا نشانده، تا جایی که پسر کوچک خلیفه می ترسد و عقب می رود، زیرا می بیند زانوی مالک به زانوان پدرش چسبیده است.

*دوم: از سخن منصور به مالک که می گوید: تا زمانی که تو در میان مردم حرمین باشی، کار آنان بسامان است، و تو امان از عذاب خدا برای آنان هستی و خدا به وسیله تو، حادثه ای بزرگ را از آنان برگرداند، می فهمیم که مردم حرمین شریفین می خواستند بر ضد خلیفه و حکومت

ستمکار او شورش کنند، و امام مالک آنها را آرام کرده و با چند فتوا دربارهٔ وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و اولو الامر (یعنی فرمانروا) آن انقلاب را خاموش ساخته است. و مردم هم در برابر او تسلیم شده اند، و آرام گرفته اند. و خلیفه نیز دست از جنگ با آنان برداشته است. و خدا به وسیلهٔ این فتوا از کشتار و قصابی خلیفه جلوگیری کرده است. (۱)

و به همین دلیل منصور گفت: مردم حرمین بیش از همهٔ مردم به فتنه و شورش، تمایل دارند، و در برابر آن ناتوانند، خدای آنها را بکشد هر کجا که بروند.

*سوم: خلیفه، مالک را نامزد این سمت می سازد که فقیه سراسر کشورهای اسلامی گردد، و مذهب او را بر همهٔ مردم تحمیل کند و با ترس و تطمیع، آنها را به پیروی از آن وادارد.

یکی از وسایل تطمیع این است که می گوید: ما با مردم شهرها پیمان می بندیم که با آن مخالفت نکنند، و جز بر طبق آن قضاوت نشود.

و از روشهای ترساندن اینکه می گوید: مردم عراق را بر این کار مجبور می کنیم. و با شمشیر بر سر آنان می کوبیم و پشت آنها را با ضربات

ص: ۱۵۷

۱-۱) - تناقضی میان فتوای نخستین او دربارهٔ باطل بودن بیعت با اکراه و فتوای او به وجوب اطاعت سلطان نیست، زیرا آنها در این باره هم روایاتی بسیار دارند، که دوتای آنها را از باب نمونه می آورم: هر کس بر پادشاه بشورد و بر این حال بمیرد، بر دین جاهلیت مرده است! و نیز گفته اند: باید فرمانبردار باشی حتی اگر فرمانروا، دارایی تو را بگیرد و تازیانه بر پشتت بکوبد!!

از این فقره می فهمیم که شیعیان بدبخت از دست فرمانروایان ستمگر چه ستم و کشتاری را به خود می دیدند تا دست از پیروی امامان اهل بیت بردارند و پیرو مالک و مانند او بشوند.

*چهارم: می بینیم که امام مالک و ابو جعفر منصور، در زمینه صحابه و خلفایی که با زور و خشونت به قدرت رسیده اند، عقاید مشترکی دارند. و آنها را به طور یکسان، بر دیگران برتری می دهند.

مالک در این داستان می گوید: سپس در علم و فقه با من به گفتگو پرداخت و دیدم از همه مردم داناتر است. سپس درباره گذشتگان و علما به سخن پرداخت، و دیدم بهتر از همه، مردم را می شناسد.

بی گمان، ابو جعفر منصور هم، همین احساس را درباره امام مالک داشته و با همین سخنان، او را ستوده است، و در دیداری پیش از این به او می گوید: به خدا سوگند! پس از امیر مؤمنان کسی را داناتر و فقیه تر از تو ندیدم. و طبیعی است که از امیر المؤمنین، خود را اراده کرده است.

از آنچه گذشت، می توان دریافت که مالک هم از ناصبیان بوده، زیرا هرگز، خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را به رسمیت نشناخت، چون آوردیم که مردم بر احمد بن حنبل انتقاد کردند که چرا علی (علیه السلام) را چهارمین خلیفه دانسته و اطاعت او را واجب شمرده و همه حقوق خلفای پیشین را برای او نیز ثابت شمرده است. و نیاز به گفتن ندارد که مالک مدتها قبل از احمد بن حنبل می زیست.

از این گذشته، مالک در نقل حدیث بر عبد الله بن عمر ناصبی اعتماد می کند که روایت کرده است: آنها در زمان پیامبر کسی را برابر با ابو بکر نمی دانستند، و سپس عمر و پس از او عثمان را قرار می دادند. و از آن پس، بقیه مردم را برابر می شمردند.

عبد الله بن عمر، مشهورترین رجال حدیث در اسناد مالک است. و بیشتر روایات موطناً و نیز فقه مالک به او بازمی گردد.

* پنجم: می بینیم که سیاستی که بر پایه ستم و ناروا نهاده شده می خواهد خود را به مردم نزدیک کند و فتاوی او را که مورد پسند آنهاست به آنها عرضه کند. و زحمت پایبندی به قرآن و سنت را به خود نمی دهد.

در سخنان منصور به مالک آمده بود که: این علم را سروسامانی بده و تدوین کن و به صورت کتابهایی در آور. و از سختگیری عبد الله بن عمر، و آسان گیریهای ابن عباس و سخنان غیر عادی ابن مسعود، پرهیز و راه میانه روی در پیش گیر. و آنچه را که اجماع پیشوایان و صحابه است، اساس کار خود ساز تا مردم را به پیروی از فقه و کتابهای تو وادار کنیم.

از اینجا روشن می شود که مذهب «اهل سنت و جماعت» آمیزه ای از سختگیریهای ابن عمر و آسان گیریهای ابن عباس و سخنان غیر عادی ابن مسعود است. و آنچه را که مالک پسندیده و میانه روی می داند، روش پیشوایان است که مقصود «ابو بکر، عمر و عثمان» و اجماع صحابه است که ابو جعفر منصور آن را می پسندد.

ولی چیزی از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از امامان پاک عترت روایت شده، در آن نیست. برخی از این امامان، معاصر منصور و مالک بودند و خلیفه در دور نگهداشتن آنها از صحنه سیاسی و بریدن نفسهای آنان، تلاش می کرد.

* ششم: می بینیم که نخستین کتابی که در زمینه سنت، تدوین شده و احادیث صحابه و تابعین را دربر دارد، به درخواست دولت، و از زبان شخصی خلیفه صورت گرفته تا در صورت لزوم، مردم را به زور و به ضرب شمشیر، به پیروی آن وادار کنند.

پس ناگزیر باید این روایات، ساخته دست امویان و عباسیان باشد و در خدمت منافع آنان و در راه گسترش نفوذ و قدرت آنان به کار آید، و مردم را از حقایق اسلام که پیامبر رحمت آنها را آورده، دور سازد.

* هفتم: می بینیم که امام مالک از کسی جز مردم عراق نمی ترسد، زیرا آنان شیعیان علی بن ابی طالب بوده اند، و در علم و فقه نیز از او و امامان پاک از فرزندان او پیروی کرده اند. و به مالک و امثال او اعتنایی ندارند، زیرا می دانند که اینان با اهل بیت (علیه السلام) مخالفند و خود را به دستگاه قدرت نزدیک می سازند. و دین خود را به دینار و درهم به آنان می فروشند.

به همین دلیل، مالک به خلیفه می گوید: خدا امیر را به سلامت دارد.

مردم عراق دانش ما را نمی پسندند و در عمل به آن پایبند نیستند.

و منصور، با تکبر پاسخ می دهد: ما آنها را وادار می کنیم و با شمشیر بر سر آنها می کوبیم و پشتشان را با تازیانه می شکنیم.

از اینجا درمی یابیم که مذاهبی که قدرتهای حاکم پدید آورده بودند، چگونه گسترش می یافت، و همین مذاهب است که مذاهب «اهل سنت و جماعت» نام گرفته است.

شگفت آورتر از همه اینکه، ابوحنیفه با مالک، مخالفت می کند و مالک با او مخالف است. و هر دو با شافعی و احمد حنبل مخالفند. و این دو نیز با یکدیگر و با آن دو مخالفند. و هیچ مسأله ای نیست که هر چهار مذهب در آن اتفاق داشته باشند، جز اندکی از مسائل. ولی با این همه، همه «اهل سنت و جماعت» هستند! این چه جماعتی است؟

مالکی است یا حنفی یا شافعی یا حنبلی؟! نه این است و نه آن، بلکه جماعت معاویه فرزند ابو سفیان است که آنها با او در لعن علی ابی طالب موافقت و هشتاد سال این سنت را عمل کرده اند.

چرا اجازه داده می شود که در یک مسأله چندین فتوا داشته باشند و اختلاف آنان را تا زمانی که در چارچوب این چهار مذهب باشد، آزاد می دانند ولی اگر مجتهد دیگری با آنان مخالفند کند، او را تکفیر می کنند و از اسلام بیرون می دانند؟

اگر عاقل هستند؛ چرا اختلاف شیعه با خود را نیز مانند اختلاف درونی خویش نمی دانند؟ آیا این انصاف است؟

ولی گناه شیعه بخشودنی نیست، زیرا کسی را برتر از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نمی دانند. و این گوهر اختلاف است که «اهل سنت و جماعت» نمی توانند آن را تحمل کنند، زیرا آنان، تنها بر یک چیز اتفاق

دارند، و آن هم کنار گذاشتند علی (علیه السلام) از خلافت و پوشانیدن فضایل و کمالات اوست.

*هشتم: می بینیم که زمامدارانی که با زور و خشونت بر دارایی مسلمانان دست یافتند، این اموال را سخاوتمندانه بر عالم نمایان بخش می کنند. و به نزدیکان خود می دهند، تا دل، وجدان و دین آنان را به دست آوردند.

مالک گفت: سپس دستور داد هزار دینار زر خالص و لباس گرانبها به من دادند. و دستور داد، هزار دینار هم برای پسرم بدهند. این چیزی است که مالک خودش اعتراف کرده و شاید آنچه نگفته بیش از آن باشد، زیرا مالک از بخششهای آشکار، خوشش نمی آمد و نمی خواست مردم به آن پی ببرند. و این را از سخن او می فهمیم که گفت:

هنگامی که آن غلام خواجه، لباس را بر دوشم نهاد، خم شدم، زیرا نمی خواستم آن را به دوش بگیرم و از این کار بیزار بودم.

چون منصور هم دانست، به آن غلام دستور داد که آن را تا چادر او ببرد تا مردم چیزی از آن سر در نیاورند.

خلیفه عباسی ابو جعفر منصور، از سیاستمداران بزرگ بوده است. و می دانسته چگونه عقل و وجدان مردم را خریداری کند. و با شیوه های گوناگون از قبیل تشویق و تهدید، نفوذ خود را گسترش دهد.

چنانکه در رفتار او با مالک، زیرکی و نبوغ او آشکار است، زیرا پس از تازیانه خوردن او به دست فرماندار مدینه، نشان داد که از مدتها پیش با امام مالک، رابطه دوستی داشته است.

مالک یک بار دیگر هم پانزده سال پیش از این حادثه با منصور دیدار کرده بود. و این در زمانی بود که منصور تازه به خلافت می رسید. (۱) منصور

ص: ۱۶۳

۱-۱) - ابن قتیبہ در تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۱۴۲ می نویسد که دیدار اول در سال ۱۴۸ و دومی در سال ۱۶۳ و در موسم حج بوده است. ما می گوئیم که مالک همیشه با خلیفه دیدار می کرده و ابن قتیبہ تنها همین دو دیدار را آورده، زیرا مالک خود، آن دو را روایت کرده، و در آنها مسائل مهمی بوده است، زیرا معقول نیست که خلیفه در ظرف پانزده سال تنها دو بار با مفتی رسمی کشور دیدار کند!

در این دیدار به مالک گفت:

«ای ابا عبد الله! من خوابی دیده ام!».

مالک گفت: خدا امیر مؤمنان را به اندیشه درست رهنمون گرداند، و او را هدایت کند، امیر مؤمنان چه دیده است؟

ابو جعفر گفت: دیدم که تو را در این خانه نشانده ام و تو از آباد کنندگان خانه خدا شده ای. و من مردم را به پیروی از دانش تو و ادار ساخته ام. و با مردم شهرها و کشورها پیمان بسته ام که نمایندگان خود را در موسم حج به نزد تو بفرستند، تا تو آنان را در زمینه دین به راه درست راهنمایی کنی، اگر خدا بخواهد. و علم، تنها علم مردم مدینه است و تو داناترین آنهایی. (۱)

ابن قتیبه می نویسد: هنگامی که ابو جعفر منصور به خلافت رسید، مالک بن انس و ابن ابی ذؤیب و ابن سمعان را در یک مجلس گرد آورد، و از آنان پرسید: من در نظر شما چگونه مردی هستم؟ آیا از پیشوایان عادل هستم یا پیشوایان ستمکار؟

مالک می گوید: من گفتم: ای امیر مؤمنان! من خدای متعال و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خویشاوندی تو را نزد او میانجی می سازم که مرا از این سخن معاف داری.

گفت: امیر مؤمنان بر تو بخشود.

ابن سمعان گفت: به خدا سوگند تو بهترین مرد هستی، به حج خانه

ص: ۱۶۴

خدا می روی و با دشمن جهاد می کنی. و در راهها امتیّت برقرار می سازی، و ضعیفان به وسیله تو اطمینان می یابند و قویترها نمی توانند آنها را بخورند. و دین با تو استوار است! تو بهترین مردم و عادل ترین پیشوا هستی!!

ابن ابی ذؤیب گفت: به خدا سوگند! تو پیش من از بدترین مردم هستی، مال خدا و پیامبر را نزد خدا نگهداشته ای و سهم خویشاوندان او و یتیمان و فقیران را نمی دهی. ضعیفان را بیچاره کرده ای و نیرومندان را به رنج افکنده ای. و مال آنان را گرفته ای، فردا چه جوابی به خدا می دهی؟

ابو جعفر به او گفت: چه می گویی؟ می فهمی؟ بین در برابر تو کیست؟

گفت: آری، شمشیرهایی را می بینم و پای جان در میان است، ولی مرگ، حتمی است، و هرچه زودتر برسد بهتر است.

پس از این گفتگو، منصور، ابن ابی ذؤیب و ابن سمعان را بیرون راند و با مالک خلوت کرد و او را امان داد و به او گفت:

ای ابو عبد الله! با خوشی و خرمی، به شهر خود بازگرد، و اگر چیزهایی که نزد ماست بخواهی، ما کسی را بر تو برتری نمی دهیم و هیچ کس را با تو برابر نمی سازیم...

می گوید: فردا ابو جعفر منصور برای هر یک از آنان کیسه ای فرستاد که در آن پنج هزار دینار بود و همراه آن پول نیز یکی از پاسداران ویژه او بود. منصور به او گفت: به هر یک از آنان یک کیسه بده، و مالک بن انس اگر گرفت که هیچ و اگر بازگرداند هم کار او عیبی ندارد.

ولی ابن ابی ذؤیب اگر گرفت؛ سرش را ببر و برایم بیاور و اگر نگرفت اشکالی ندارد.

و ابن سمعان اگر نگرفت سرش را ببر و بیاور و اگر گرفت به سلامت می رود.

مالک می گوید: آن مرد پولها را نزد آنان برد، ابن سمعان گرفت و سالم ماند و ابن ابی ذؤیب هم نگرفت و سالم ماند ولی من به خدا سوگند به آن نیاز داشتم و آن را گرفتم. (۱)

این همان روشی است که خوشایند فرمانروایان عباسی بوده و در آن روزگار برای آنان بااهمیت به شمار می آمده است، که مردم آنان را گرامی دارند، و بخاطر خویشاوندی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را احترام کنند. به همین دلیل، خلیفه مقصود مالک را دانست، و خوشش آمد و او را از سخن گفتن معاف داشت.

دومی که ابن سمعان باشد، خلیفه را به گونه ای ستود که در آن ترسی از مرگ نباشد، زیرا جلاد ایستاده و منتظر فرمان خلیفه بود.

سومی که ابن ابی ذؤیب باشد، دلیر و بی باک بود. و در راه خدا از سرزنش کسی نمی هراسید، و با ایمان، مخلص، راستگو و خیرخواه خدا و پیامبر و امت مسلمان بود. و حقیقت را بی پرده آشکار کرد و پرده از دروغ و فریبکاری او برداشت. و چون او را به کشتن ترساند، اعلام آمادگی کرد و نرسید.

ص: ۱۶۶

به همین دلیل، خلیفه، آن دو مرد را با پول فراوان آزمود و امام مالک را از امتحان معاف داشت. و گفت که او در هر دو حال سالم می ماند، چه بگیرد و چه نگیرد.

ولی اگر ابن ابی ذؤیب پول را بگیرد یا ابن سمعان نگیرد باید سرشان از تن جدا شود. ابو جعفر منصور یکی از سیاستمداران و نیرنگ بازان بزرگ است. و می بینیم که موقعیت مالک را بالا برد و مذهب او را رسمی ساخت. و مذهب ابن ابی ذؤیب را از میان برد، با اینکه، ابن ابی ذؤیب داناتر از مالک بود، چنانکه احمد بن حنبل، اعتراف کرده است. (۱)

لیث بن سعد نیز از مالک داناتر بود، و امام شافعی به آن اقرار نموده است. (۲)

حقیقت درباره آن روزگار این است که امام جعفر صادق (علیه السلام) برتر و داناتر و فقیه تر از همه آنها بود. و همه نیز به آن اعتراف کرده اند. (۳) آیا کسی از این امت، جرأت آن را دارد که در علم یا عمل با او برابری کند. یا در فضل و شرف به او نزدیک شود؟ او کسی است که جدش علی بن ابی طالب، بهترین و داناترین و فقیه ترین مردم، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است.

ص: ۱۶۷

۱- ۱) - تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- ۲) - مناقب/شافعی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳- ۳) - پیش از این، سخن مالک را شنیدید که گفت: هیچ چشمی فقیه تر از امام صادق (علیه السلام) ندیده و گوش نشنیده و به خاطر انسانی هم نگذشته است.

ولی این سیاست است که گروهی را بالا می برد، و گروهی را پایین می آورد. و این ثروت است که برخی را پیش می اندازد، و برخی را عقب می راند.

آنچه در اینجا مهم است، این که با دلایل روشن و براهین کوبنده ثابت کنیم که چهار مذهب «اهل سنت و جماعت» مذهبی هستند که دست سیاست آنها را پدید آورده و با شیوه تهدید و تطمیع بر مردم تحمیل کردند. و مردم نیز پیرو دین پادشاهان خود هستند.

هر کس توضیح و تحقیق بیشتری می خواهد، باید کتاب «الامام الصادق و المذاهب الأربعة» نوشته شیخ اسد حیدر (رحمه الله علیه) را بخواند، آنگاه درمی یابد که امام مالک چه نفوذ و محبوبیتی در نزد حاکمان داشته، تا آنجا که امام شافعی، فرماندار مدینه را واسطه می کند که بتواند به خانه امام مالک برود، و فرماندار به او می گوید:

«من خوش تر دارم که پیاده از مدینه به مکه بروم و بر در خانه مالک نایستم، زیرا من هیچ گاه احساس ذلت نمی کنم، مگر هنگامی که بر در خانه مالک می ایستم.»

احمد امین مصری در کتاب خود در «ظهر الاسلام» می نویسد: دولتها در تقویت مذاهب اهل سنت نقش عمده ای داشتند. و حکومتها هر گاه نیرومند باشند و مذهبی را یاری کنند، مردم از آن پیروی می کنند. و همچنان پابرجا می ماند، تا دولت سرنگون شود. (۱)

ص: ۱۶۸

ما می‌گوییم مذهب امام جعفر صادق (علیه السلام) مذهب اهل البیت است.

اگر نامگذاری آن به مذهب درست باشد - چنانکه عادت مسلمین است - و گرنه همان اسلام نابی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورده است. و هیچ دولتی آن را یاری نکرد و هیچ قدرتی آن را به رسمیت نشناخت، بلکه همه فرمانروایان برای از میان بردن آن می‌کوشیدند و می‌خواستند به هر وسیله‌ای که شده مردم را از آن دور کنند.

و اگر این تاریکی مطلق شکافته شده و در طول قرن‌ها، برای آن یار و یاور هم پیدا شده، این از برکت لطف خدا به مسلمانان بوده؛ زیرا نور خدا را دهانها نمی‌توانند خاموش کنند. و شمشیرها قادر به کشتن آن نیستند. و تبلیغات فریبنده و شایعات مغرضانه، توان از بین بردن آن را ندارند. تا مردم در برابر خدا بهانه‌ای نداشته باشند و نگویند ما خبر نداشتیم.

آنان که پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامان هدایت، از عترت پاک اقتدا کرده اند، اقلیتی کوچک و انگشت شمار بوده اند، و در طول تاریخ و در دوره‌های مختلف، افزایش یافته اند، زیرا شجره طیبه و درخت بابرکت، ریشه در زمین دارد. و شاخه‌های آن در آسمان است. و در هر زمان به خواست خدا، میوه می‌آورد، و هر چه خدایی باشد، می‌ماند و پیوسته استمرار می‌یابد.

قریش می‌کوشیدند، در آغاز کار تبلیغ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) او را نابود کنند، ولی چون به یاری خدا و با کوشش ابو طالب - که خود را فدایی آن

حضرت ساخته بود-راه به جایی نبردند،قریش خود را گول زدند که محمد(صلی الله علیه و آله)اجاقش کور است،و هرگاه از دنیا برود،نسلی از او نمی ماند و کارش به پایان می رسد و با تلخی،صبر و شکیبایی پیشه ساختند.

ولی خدای جهانیان،به او کوثر را داد.و محمد(صلی الله علیه و آله)نیای حسنین شد و مؤمنان را مژده داد که آن دو امامند خواه بپا خیزند و خواه بر جای خود بنشینند.و اینکه امامان همه از فرزندان حسین هستند.و اینها همه به زیان قریش و آینده آنان بود.

قریش این را خوش نداشتند.و پس از درگذشت محمد(صلی الله علیه و آله)به پا خاستند و کوشیدند خانواده او را از میان بردارند.و خانه فاطمه را با هیزم محاصره کردند.و اگر تسلیم شدن علی و قربانی کردن وی نبود،و سازش و آشتی پیش نیامده بود،آنها را از میان برمی داشتند،و کار اسلام،همان روز به پایان می رسید.

قریش آرام شدند و ترس آنان ریخت،زیرا دیدند که حکومت در دست خودشان است.و از نسل محمد(صلی الله علیه و آله)کسی نمانده که منافع آنها را تهدید کند.و همین که خلافت به علی(علیه السلام)بازگشت،دوباره قریش جنگهای توانفرسایی را بر ضد علی به راه انداختند و از پای نشستند تا او را از میان برداشتند.و خلافت را به پلیدترین تیره قریش بازگرداندند.و دوباره شاهنشاهی تزاری بازگشت و موروثی گردید.و هنگامی که حسین (علیه السلام)از بیعت با یزید خودداری کرد،قریش دوباره از جای جنیدند و شورشی سخت برای نابودی کامل عترت پیامبر به راه انداختند.و کوشیدند

حتی نامی از آنان هم بر جای نماند.

کشتار کربلا به وقوع پیوست و در آن، همه بازمانگان پیامبر را حتی کودکان شیرخوار را از میان بردند. و خواستند همه ریشه های درخت نبوت را بکنند، ولی خدای سبحان، وعده خود را به محمد (صلی الله علیه و آله) عملی ساخت و علی بن الحسین (علیه السلام) را نجات داد. و از نسل او امامان دیگر را پدید آورد. و زمین و شرق و غرب آن از نسل او پر شد و کوثر تحقق یافت.

هیچ سرزمین و شهر و روستای نیست مگر آنکه یکی از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آنجا حضور یا اثری دارد. و مورد احترام مردم است و مردم به آنها عشق می ورزند.

ما می بینیم که پس از همه این توطئه های نافرجام، جمعیت شیعیان جعفری، امروز در جهان به ۲۵۰ میلیون مسلمان می رسد. و همه آنها پیرو دوازده امام از خاندان پیامبر هستند. و می خواهند با دوستی و پیروی از آنان به خدا نزدیک شوند و به شفاعت جد آنها برسند.

این شمار و جمعیت را در هیچ مذهب دیگری نمی یابید، با اینکه همه دولتها از آنها پشتیبانی کردند، و آنها را بر مردم تحمیل نمودند.

«وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (۱)

یعنی: «آنها نیرنگ می بازند و خدا هم نیرنگ می بازد. و خدا بهترین نیرنگ بازان است».

آیا فرعون دستور نداد که همه نوزادان پسر را در بنی اسرائیل بکشند. و

ص: ۱۷۱

علت آن این بود که منجمان خبر دادند که نوزادی در بنی اسرائیل به دنیا می آید که پادشاهی او را تهدید می کند، ولی بهترین نیرنگ بازان (خدا)، موسی را از نیرنگ فرعون نجات داد و او را به جایی رسانید که در دامان خود فرعون بزرگ شد و پادشاهی او را سرنگون ساخت. و حزب او را نابود کرد و کار خدا شدنی است. آیا معاویه (فرعون زمان) به لعن علی و کشتن او و کشتن فرزندان و شیعیانش اقدام نکرد؟ آیا حتی یاد کردن از فضایل او را هم ممنوع نساخت؟ آیا با همه نیرنگ و فریب خود نکوشید که نور خدا را خاموش کند و روزگار جاهلیت را دوباره بازگرداند، ولی بهترین نیرنگ بازان (خدا) نام علی را بر خلاف خواست معاویه و حزبش همه جا بلند آوازه ساخت، تا آنجا که امروز همه مسلمانان از شیعه و سنی و حتی یهودی و مسیحی همه جا نام علی را می برند. و قبر او پس از ضریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زیارتگاهی شده که میلیونها تن گرد ضریح او می چرخند و اشک می ریزند. و با دوستی او به خدا تقرب می جویند و در جای قبر او گنبدی و گلدسته های بلندی در آسمان برافراشته شده که چشمها را خیره می سازند.

در حالی که معاویه امپراتور- که بر زمین فرمانروایی می کرد و در آن فساد می نمود- نامش از میان رفته است. آیا خاطره ای از او در اذهان هست؟ و یا مزار و ضریحی دارد که کسی آن را زیارت کند، جز یک مقبره تاریک و ویرانه؟ باطل تنها تاخت و تازی می کند و حق، دولت پایدار دارد، ای خردمندان پند گیرید!

خدای را بر هدایت او سپاس می‌گوییم که به ما نشان داد که شیعیان، پیروان راستین سنت پیامبر هستند، زیرا به اهل بیت اقتدا می‌کنند، و اهل بیت بهتر از هر کس از درون خانه پیامبر خبر دارند. و آنها هستند که خدا ایشان را برگزیده و دانش کتاب را به آنها داده است.

و نیز به ما آموخت که «اهل سنت و جماعت» پیرو بدعت‌های فرمانروایان خودسر در گذشته و حال هستند، و در آنچه ادعا می‌کنند، دلیلی ندارند.

ص: ۱۷۳

یکی از چیزهایی که ثابت می‌کند که شیعه، تنها پیروان سنت درست پیامبر هستند، روایتی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده، و آن حدیث ثقلین است که در آن فرموده است: من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری خاندان من و خانواده ام هستند. تا هنگامی که به آن دو چنگک بزنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد، از آنها جلو نیفتید که بیچاره می‌شوید و از آنها عقب هم نیفتید که بدبخت می‌شوید. و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند. (۱) و در برخی از روایات آمده است: خدای دانا و آگاه به من خیر داد که آن دو از هم جدا

ص: ۱۷۴

۱- ۱) - صحیح/ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۳۷۸۶ (مناقب آل البیت). صحیح/مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳. مستدرک/حاکم. مسند/احمد، ج ۳، ص ۱۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۷. خصائص/نسائی، ج ۱۵، ح ۷۹ (ط محمودی). طبقات/ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۳، ح ۲۶۷۸ و ص ۶۴، ح ۲۶۸۱ و ص ۶۵، ح ۲۶۸۳. الدر المنثور/سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۵ (تفسیر سوره آل عمران). الصواعق المحرقة/ابن حجر، ص ۱۲۶. النهایه/ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱۶ (ط مکتبه الاسلامیه)

نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند.

این حدیث ثقلین را «اهل سنت و جماعت» هم با سند در بیش از بیست کتاب از قبیل صحیح و مسند روایت کرده اند. و شیعه نیز آن را در همه کتابهای حدیثی خود آورده اند.

و چنانکه می بینید، این حدیث، صریح و آشکار می گوید: «اهل سنت و جماعت» گمراه شده اند، و به آن دو با هم چنگ نزده اند، و بیچاره شده اند، زیرا از اهل بیت، جلو افتاده اند و گمان می کنند که ابو حنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل، دانایان از عترت پاک هستند. و از آنها پیروی می کنند، و عترت پاک را به کناری نهاده اند!!

با اینکه سخن برخی از آنها که می گویند: به قرآن چسبیده اند، هم درست نیست، زیرا یک رشته عمومات است و بیان و تفصیل و جزئیات آن مورد نیاز است، و قابل توجیه و تفسیر به شیوه های گوناگون است. و بی شک، نیاز به مفسر و شارح دارد، چنانکه سنت پیامبر نیز، نیازمند راویان راستگو و شارحان دانا است.

و این مشکل، هیچ راهی جز رفتن به سراغ اهل بیت، یعنی امامان عترت پاک ندارد، که پیامبر به همین کار سفارش کرده است.

هرگاه حدیث ثقلین را با روایات دیگر در همین زمینه همراه کنیم، مانند این حدیث:

«علی با قرآن است و قرآن با علی و هرگز از هم جدا نمی شوند تا بر سر

و نیز فرموده است: علی با حق و حق با علی است، و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز رستاخیز بر سر حوض آیند. (۲)

آن وقت ما و همه محققان، باور می کنیم که هر کس علی را رها کند، تفسیر درست قرآن را کنار گذاشته، و هر کس از علی جدا شود، حق را پشت سر نهاده، و باطل را پیشوای خود ساخته، و جز حق، هر چه باشد باطل است.

همچنین باور می کنیم که «اهل سنت و جماعت» قرآن و سنت پیامبر را با رها کردن علی (علیه السلام)، رها کرده اند چنانکه پیشگویی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) درست در آمد که امتش به هفتاد و سه فرقه تبدیل می شوند و همه جز یک گروه، در گمراهی هستند.

این گروه رستگار، همان است که حق و هدایت را با دنباله روی از علی (علیه السلام) پیروی کرده، با دشمنانش جنگیده، با دوستانش آشتی نموده، از علم او پیروی کرده و فرزندان با برکت او را پیشوای خود ساخته اند.

«أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ

ص: ۱۷۶

۱-۱) - حاکم آن را در مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴ و ذهبی در تلخیص خود آورده است.

۲-۲) - مسند احمد، ج ۵، ص ۳۰. منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۱۹.

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (۱)

یعنی: «آنان بهترین مردم هستند. و پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشتهای انبوهی است که از زیر آنان جویها روان است در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود شده و آنان از خدا خشنودند. و این برای کسی است که از خدا بترسد».

ص: ۱۷۷

۱-۱ - بینه، ۷ و ۸.

چنانکه پیش از این نیز گفتیم، همان حدیث را علمای «اهل سنت و جماعت» در بیش از بیست کتاب مرجع خود، آورده اند، و به درستی آن اعتراف کرده اند.

اگر آنان به صحت این حدیث اعتراف کرده باشند، پس به گمراهی خود هم گواهی داده اند، زیرا به عترت چنگ نزدند و از مذاهب بی پایه ای پیروی کرده اند که خدا درباره آنها دستوری نداده و در سنت نبوی اثری از آنها نیست.

شگفتی در این است که علمای «اهل سنت و جماعت» امروز، پس از بر افتادن بنی امیه و نابودی آنها، و در زمانی که ارتباط مستقیم، فراوان شده و ابزار پژوهشهای علمی، فراهم آمده، چگونه توبه نمی کنند و به خدا بر نمی گردند. و به او نزدیک نمی شوند تا این آیه شامل آنان نیز بشود که:

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى». (۱)

یعنی: «من برای کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند و راه را بیابند بسیار بخشاینده هستم».

ص: ۱۷۸

اگر مردم، در قرنهای گذشته، و در زمان خلافت، ناچار بوده اند که از قدرت حاکم، فرمانبرداری کنند زیرا زور و سرکوب در کار بوده است اما امروز دیگر چه می گویند و چه عذری دارند؟ درحالی که امروز دیگر دولتها کاری به دین ندارند به شرط آنکه حاکمیت آنها پایرجا باشد، بلکه به دموکراسی و حقوق بشر افتخار می کنند که یکی از آنها آزادی اندیشه و عقیده است.

تنها یک چیز باقی می ماند که آنهم اعتراض علمای «اهل سنت» بر حدیث ثقلین و روایت یاد شده است. و آن اینکه می گویند: این روایت به این صورت هم آمده است: «در میان شما کتاب خدا و سنت خویش را می گذارم». (۱)

کمترین چیزی که به اینان می گوئیم این است که: آنها از معیارهای علم و روشهای بحث و شناخت و اثبات حجّت و دلیل، به دور هستند (چنانکه در فصل بعد خواهیم دید).

ص: ۱۷۹

۱-۱) - در بحثهای گذشته گفتیم که حدیث «کتاب الله و سنتی» بی سند است و مرسل به شمار می رود. و در کتاب صحاح، سند آن را نیاورده و ارزیابی نکرده اند، درحالی که «حدیث کتاب الله و عترتی» حدیثی صحیح و متواتر است. و همه کتب صحاح از سنی و شیعه آن را آورده اند.

کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی؟

ما در کتاب «همراه با راستگویان» در این باره به طور گسترده سخن گفته ایم. کوتاه سخن اینکه این دو حدیث با هم ناسازگار نیستند، زیرا سنت درست نبوی در نزد عترت پاک یعنی اهل بیت (علیهم السلام) است که به درون خانه داناترند. و علی بن ابی طالب، دروازه سنت پیامبر است. و او شایسته ترین فرد برای روایت اسلام است، نه ابو هریره و کعب الاحبار و هب بن متبه.

با این همه برای توضیح و بیان بیشتر-هرچند مایه تکرار باشد- می گوئیم زیرا گاهی تکرار سودمند است. و شاید برخی از آنان، آن کتاب را نخوانده باشند، و اینجا توضیح و بیان بهتری پیدا کنند.

شاید خوانندگان گرامی در این بحث، شواهدی بیابند که آنها را قانع کند که حدیث «کتاب الله و عترتی» اصل است و خلفا، آن را به حدیث «کتاب الله و سنتی» تغییر داده اند تا اهل بیت را از صحنه زندگی کنار بگذارند.

باید توجه داشته باشیم که حدیث «کتاب الله و سنتی» حتی نزد «اهل سنت و جماعت» صحیح نیست، زیرا آنها در کتابهای صحاح خود روایت

کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را از نوشتن حدیث باز داشته، پس چگونه می تواند بگوید: من در میان شما سنت خود را گذاشته ام که نه نوشته شده و نه معلوم است؟!

و از این گذشته، اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» صحیح باشد، چگونه عمر بن خطاب جرأت کرد با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت کند و بگوید:

کتاب خدا برای ما بس است؟!

و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنت نوشته شده ای را بر جای گذاشته، چگونه ابو بکر و عمر اجازه یافتند که آن را بسوزانند و مردم را از آن دور کنند؟!

و اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» صحیح باشد، چرا ابو بکر در سخنرانی خود پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی روایت نکنید. و اگر کسی چیزی پرسید، بگویید میان ما و شما کتاب خدا هست، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بشمارید (۱)؟!

و اگر حدیث کتاب الله و سنتی صحیح باشد، چرا ابو بکر در زمینه جنگ با خودداری کنندگان از پرداخت زکات، آن را زیر پا گذاشت، با آنکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود: هر کس لا-اله الا الله بگوید، خون و مال خود را از دست من در امان نگهداشته و حساب او با خداست؟!

و اگر حدیث کتاب الله و سنتی درست باشد، چگونه ابو بکر و عمر و همراهان آنها از صحابه توانستند احترام زهرا را زیر پا بگذارند و بر خانه او یورش برند و تهدید کنند که آن را با هر که در آن است به آتش

ص: ۱۸۱

می کشند؟ آیا سخن پیامبر را نشنیده بودند که فرمود: فاطمه، پاره تن من است، هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است و هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟

آری، به خدا سوگند! آن را شنیده و دریافته بودند. آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود:

«قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۱)

یعنی: «من از شما پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی خواهم».

این آیه درباره فاطمه و شوهر و دو فرزندش نازل شده بود. آیا دوستی با اهل بیت، این بود که آنان را بترسانند و تهدید کنند که خانه آنها را آتش می زنند؟ و در آن قدر بر شکم فاطمه (س) فشار دهند تا بچه ای را که در شکم دارد؛ سقط کند؟! پدر و مادرم به فدایش!

اگر حدیث کتاب الله و سنتی صحیح است، چگونه معاویه و صحابه ای که با او بیعت کرده بودند و در رکاب او بودند؛ به خود اجازه دادند که علی را لعنت کنند و در سراسر دوران حکومت بنی امیه او را بر فراز منابر دشنام دهند؟ آیا فرمان خدا را نشنیدند که باید بر او نیز مانند پیامبر درود بفرستند؟ آیا نشنیده بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر کس علی را دشنام دهد؛ مرا دشنام داده، و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است؟! (۲)

ص: ۱۸۲

۱-۱) - شوری، ۲۳.

۲-۲) - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱ می گوید: حدیثی است که بنا به شرط شیخین صحیح است. تاریخ الخلفاء/ سیوطی، ص ۱۷۳. خصائص/ نسائی، ص ۱۶۹ -.

اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» صحیح است، پس چرا این سنت، از بیشتر صحابه پوشیده ماند، و آن را ندانستند و در احکام دین به نظریات شخصی خود فتوا دادند. و امامان چهار مذهب نیز چنین کردند. و به قیاس و اجتهاد پناه بردند، و به اجماع و سد باب ذرائع و مصالح مرسله و استصحاب و صوافی الامراء و اخف الضررین و مانند آن چسبیدند؟! (۱)

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کتاب خدا و سنت خویش را در میان مردم نهاده تا آنها را از گمراهی نگهدارد؛ پس نیازی به این بدعتها که «اهل سنت و جماعت» پدید آوردند؛ نبود، زیرا هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است، چنانکه حدیث شریف نبوی می گوید...!

از این گذشته، خردمندان و دانشوران، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را سرزنش می کنند که چرا سنت خویش را رها کرده و به کار گردآوری و نگهبانی و پاسداری آن از تحریف و اختلاف و جعل و تقلب همت نگمارده، و باز هم به مردم می گوید: «من در میان شما دو چیز گرانها می گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید، کتاب خدا و سنت من».

ولی اگر به خردمندان بگوییم که خود پیامبر نگذاشته سنتش را بنویسند، آن وقت به ما می خندند، زیرا این کار حکیمانه نیست، زیرا چگونه مسلمان را از نوشتن سنت خود بازمی دارد، و باز هم می گوید: من

ص: ۱۸۳

در میان شما سنت خود را گذاشته ام؟!!

از این گذشته قرآن مجید، با وجود سنت که مسلمانان در طول قرن‌ها نگاشته اند، باز هم دارای ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه است، و سنت هم چون قرآن است، با این تفاوت که قرآن همه اش صحیح است، زیرا خدای سبحان خود عهده دار حفظ آن شده. و از آن گذشته قرآن، نوشته شده ولی در سنت، حدیث دروغ بیش از راست است، پس سنت پیامبر، پیش از هر چیز، نیازمند یک معصوم است که ما را به صحیح آن رهنمون شود. و روایات موضوع و جعلی را به ما باز نماید، و غیر معصوم، اگر علامه هم باشد نمی تواند، چنین کاری را انجام بدهد.

«قرآن و سنت» با هم نیز، نیازمند دانشمندی زبردست و آشنای با همه احکام و دانای به همه اسرار است که بتواند برای مردم، مسائل اختلافی پس از پیامبر را شرح دهد.

نمی بینید که خداوند سبحان، در قرآن کریم، اشاره می کند که قرآن نیازمند «مبین» (توضیح دهنده) است. و خداوند متعال می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» . (۱)

یعنی: «ما این یاد خدا را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای آنها فرود آمده، برایشان روشن سازی».

اگر پیامبر آنچه نازل شده را روشن نمی ساخت، مردم نمی توانستند

ص: ۱۸۴

احکام خدا را بشناسند، هر چند قرآن به زبان آنها فرود آمده است!

این، یک چیز بدیهی است، و همه مردم آن را می دانند، با اینکه قرآن واجباتی چون نماز، زکات، روزه و حج را آورده، مسلمانان نیازمند بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند که چگونه نماز بگذارند، و نصاب زکات و احکام روزه و مناسک حج را بشناسند، و اگر او نبود، مردم چیزی نمی دانستند.

هرگاه قرآن- که از اختلاف به دور است، و باطل از پیش و پس به آن راه ندارد- نیازمند مبین باشد، پس سنت پیامبر بیش از قرآن، به شارح و مبین نیاز دارد، زیرا در آن اختلافات بسیار پدید آمده و جعل و دروغ در آن راه یافته، و بسیار طبیعی است، بلکه یکی از بدیهیات عقلی است که هر پیامبری به نبوت و رسالت خود توجه داشته باشد، و کسی را به عنوان جانشین و سرپرست، به راهنمایی خدا برای آن برگزیده، تا رسالت او با مرگش از میان نرود، به همین دلیل، هر پیامبری یک جانشین داشته است.

به همین دلیل هم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلیفه و جانشین خویش در میان امتش، یعنی علی بن ابی طالب را آماده ساخت و او را از کودکی با اخلاق پیامبری پرورش داد. و در بزرگی به او دانش اولین و آخرین را آموخت. و رازهایی را در اختیار او نهاد که به کسی دیگر نگفته بود. و بارها و بارها مردم را به او راهنمایی کرد. و به آنان گفت: این برادر، وصی و جانشین من است.

و فرمود: من بهترین پیامبر هستم و علی بهترین وصی و بهترین مردم پس از من است.

و فرمود: من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و علی بر سر تأویل قرآن می جنگد. و او مسائل اختلافی را برای امت من روشن می کند.

و فرمود: کسی از جانب من پیامی نمی رساند، مگر علی و او مولا و سرور هر مؤمنی پس از من است.

و فرمود: علی برای من مانند هارون است برای موسی. و علی از من است و من از اویم و او دروازه دانش من است! (۱)

با دلیل علمی و تاریخی و از سیره مکتوب پیامبر ثابت شده که علی (علیه السلام) تنها مرجع علمی صحابه بود. و همه از عالم و جاهل، به او مراجعه می کردند. و همین کافی است که اهل سنت اعتراف کنند، ابن عباس که او را «دانشمند امت» نامیده اند، شاگرد علی و فارغ التحصیل مدرسه او بوده.

و این نشانه آن است که همه دانشهای مسلمانان از علی (علیه السلام) است. (۲)

به عنوان فرض می گوئیم: اگر حدیث کتاب الله و سنتی با حدیث کتاب الله و عترتی، تعارض و ناسازگاری داشته باشد، باید دومی را جلو انداخت، یعنی «عترتی» را برگزید نه «سنتی» را تا هر مسلمان عاقلی بتواند به اهل بیت مراجعه کند و از آنان قرآن و سنت را فراگیرد.

و اگر حدیث «کتاب الله و سنتی» را انتخاب کنیم، هم در قرآن و هم

ص: ۱۸۶

-
- ۱- ۱) - همه این روایات، نزد «اهل سنت و جماعت» صحیح است. و آنها هم آنها را صحیح شمرده اند. و ما آنها را در کتابهای پیشین خود آورده ایم. هر کس مایل است، می تواند به کتاب المراجعات، تحقیق حسین راضی مراجعه کند.
- ۲- ۲) - ر.ک: مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، به قلم خود او.

در سنت، سرگردان می مانیم. و مرجع و پناهگاه مورد اعتمادی نمی یابیم که احکام ناشناخته را برای ما بیان کند. و یا در مسائلی که علما اختلاف کرده اند، و راه به جایی نبرده اند، و سخنان ضدّ و نقیض دارند، ما را به جایی برساند.

بی گمان اگر سخن این عالم یا آن عالم را بگیریم، یا از نظر این مذهب یا آن مذهب پیروی کنیم، کار بی دلیلی انجام داده ایم. و از روی تعصب کور و بدون حجّت به چیزی معتقد شده ایم. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» . (۱)

یعنی: «بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی کنند، و گمان جای حق را نمی گیرد».

من برای این مسأله، نمونه ای می آورم تا خواننده گرامی به درستی این گفتار پی ببرد.

اگر قرآن کریم را برداریم و در آن آیه وضو را بخوانیم، می بینیم که خدا می فرماید:

«وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» . (۲)

یعنی: «سرها و پاهای خود را تا میچ، مسح کنید».

در نگاه اول می فهمیم که پاها را نیز باید مانند سر مسح کرد، ولی چون

ص: ۱۸۷

۱-۱ - یونس، ۳۶.

۲-۲ - مائده، ۶.

به کار مسلمانان بنگریم می بینیم که در این باره اختلاف کرده اند. و «اهل سنت و جماعت» همه، پاها را می شویند و شیعه همگی، پاها را مسح می کنند.

در این هنگام، دچار شک و سرگردانی می شویم که کدام درست است؟

چون به علمای «اهل سنت و جماعت» و مفسران آنها مراجعه کنید، می بینید که آنها با هم اختلاف دارند، زیرا برخی از آنها آیه را با قرائت نصب و به صورت «أَرْجُلُكُمْ» می خوانند و برخی به جرّ و به صورت «أَرْجُلُكُمْ».

و می گویند هر دو قرائت صحیح است، و هر کس به نصب بخواند شستن پا را واجب می داند، و هر کس به جرّ بخواند مسح پا را واجب می شمارد.

پس از این، اگر دانشمندی ادیب و آشنای با زبان عربی از علمای اهل سنت (۱) به این مسأله برسد، می گوید: هر دو قرائت، مسح را واجب می کنند؛ زیرا «ارجل» یا محلا- منصوب است یا جرّ آن به جوار است. بعد می گوید: قرآن برای ما مسح را آورده و سنت به شستن پا فرمان می دهد.

ای خواننده گرامی! دیدی که علمای «اهل سنت و جماعت» سرگردانی ما را از میان نبردند و سخنان خودشان هم، درهم ریخته و نابسامان بود، بلکه شک و تردید ما را بیشتر کردند که مگر سنت هم مخالف قرآن می شود؟

ص: ۱۸۸

و هرگز مباد اینکه پیامبر با قرآن مخالفت کند. و در وضو پاهایش را بشوید. و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وضو پاهایش را شسته بود، بزرگان صحابه نمی توانستند با او مخالفت کنند، با اینکه از نظر دانش و بینش، کسانی مانند علی بن ابی طالب، ابن عباس، حسن و حسین، حدیفه بن یمان، انس بن مالک و همه صحابه ای که آیه را با جرّ خوانده اند، و اکثریت قاریان قرآن را تشکیل می دهند. و همه شیعیان که از عترت پاک پیامبر، پیروی کرده اند، در میان آنها هستند و گفته اند که در وضو مسح واجب است.

پس راه حل چیست!!

ای خواننده گرامی! ندیدی که مسلمان- اگر چه فرد مورد اعتماد باشد- همچنان در شک خود سرگردان می ماند، و راه درست را نمی شناسد، و نمی داند که حکم درست خدا کدام است و حکم ناروا و نادرست کدام؟

من، دانسته این نمونه را از قرآن آوردم تا تو ای خواننده گرامی! ببینی اختلاف و ناهماهنگی در اندیشه علمای مسلمان «اهل سنت و جماعت» تا کجاست. و در این کار ساده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طول ۲۳ سال، روزی چند بار آن را انجام می داد، چقدر اختلاف کرده اند.

لازم بود که همه از خاص و عام یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را بدانند، ولی علمای «اهل سنت» در قرائتها اختلاف می کنند، و گاهی نصب می دهند و گاهی به جرّ می خوانند، و بر اثر آن، احکام ناهمگونی به دست می آورند!

علما در تفسیر قرآن و به دست آوردن احکام از قراءات گوناگون،

اختلافات بسیاری دارند، که بر محققان پوشیده نیست.

هرگاه اختلاف آنان در قرآن آشکار باشد، در سنت بیشتر آشکارتر است.

پس راه حل چیست؟

اگر به وجوب مراجعه به افراد مورد اعتماد، در شرح و بیان احکام درست از قرآن و سنت، عقیده داشته باشی، ما از تو می پرسیم که شخص خردمند و اهل کلام، کدام است؟ زیرا قرآن و سنت نتوانستند از گمراهی جلوگیری کنند، و آن دو خاموش هستند و سخن نمی گویند. و می توان آنها را به چند گونه تعبیر و تفسیر کرد، چنانکه در آیه وضو دیدیم. و من و تو ای خواننده گرامی! بر وجوب پیروی از علمای آگاه به حقایق قرآن و سنت، همداستان هستیم. و تنها یک چیز مانده و آن هم شناسایی این علمای آگاه به حقایق قرآن و سنت است.

اگر بگویی که آنها علمای امت هستند و پیشاپیش آنها صحابه بزرگوار جای دارند، دیدیم که چگونه در آیه وضو و در مسائل دیگر، اختلاف کردند. و نیز دانستیم که آنها با هم جنگیدند و یکدیگر را تکفیر کردند، پس نمی توان بر همه آنها اعتماد کرد. و باید دانست که کدام بر حق هستند و کدام بر باطل. و باز هم مشکل به جای خود باقی است.

اگر بگویید که باید به سراغ چهار امام مذاهب فقهی رفت، دانستیم که آنها هم در بیشتر مسائل اختلاف کرده اند تا آنجا که برخی از آنها گفتند:

گفتن «بسم الله» در نماز کراهت دارد! برخی گفتند: نماز بی آن، باطل

است. و حال این مذاهب را هم دانستی که ساخته و پرورش یافته فرمانروایان ستمگر هستند. و نیز دانستی که از زمان پیامبر دورند. و صحابه را هم نمی شناسند تا چه رسد به شخص پیامبر.

تنها یک راه در برابر ما باقی است، و دوّمی ندارد. و آن اینکه به امامان عترت از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مراجعه کنیم که خدا آنان را پاکیزه ساخته و آلودگی را از آنان دور ساخته است. و آنان دانشمندان با عملی هستند که کسی در دانش و پرهیزگاری و حافظه و تقوا به پای آنان نرسیده است. و آنها از دروغ و اشتباه به دورند. و این سخن صریح قرآن، (۱) و گفته پیامبر بزرگوار است. (۲)

خداوند، دانش قرآن را با برگزیدن آنها، علم دین را به آنان بخشیده. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرچه را که مردم نیاز داشته اند، به آنها آموخته، و امت را به پیروی از آنها راهنمایی کرده و فرموده است: خاندان من در میان شما مانند کشتی نوح هستند که هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن جدا بماند، غرق می شود. ابن حجر که از علمای «اهل سنت و

ص: ۱۹۱

۱- ۱) - خدای متعال فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». (احزاب، ۳۳)

۲- ۲) - پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کتاب خدا و خاندانم اگر به آنها چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید. چنانکه کتاب خدا معصوم است و اشتباه نمی کند، عترت پاک هم چنین هستند. و غیر معصوم، کسی نمی تواند هدایت را تضمین کند. و کسی که خود اشتباه می کند؛ نیازمند هدایت است.

جماعت» است، پس از صحیح شمردن این حدیث درباره آن می گوید:

تشبیه کردن آنان به سفینه از آن روست که هر که آنان را دوست بدارد و به پاس زحمات پیامبر، آنان را گرامی بدارد، و از راهنمایی دانشمندان آنها استفاده کند، از تاریکی مخالفت با خدا رهایی می یابد. و هر کس از آنها جدا بماند، در دریای ناسپاسی غرق می شود و در بیابانهای سرکشی، نابود می گردد. (۱)

افزون بر این، هیچ دانشمندی را در گذشته و حال، در امت اسلامی از زمان صحابه نمی یابیم که برای خود ادعا کرده باشد که از اهل بیت و عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) داناتر و بهتر است. و هیچ کس نیز پیدا نشده که ادعا کند به یکی از امامان اهل بیت، چیزی آموخته یا او را هدایت کرده است.

ای خواننده عزیز! اگر توضیح و بیان بیشتری می خواهی به کتابهای «المراجعات» و «الغدیر» مراجعه کن.

آنچه را که من در اینجا آوردم، برای تو کافی است اگر انصاف داشته باشی، زیرا اگرچه حدیث «کتاب خدا و عترت خود را در میان شما می گذارم»، همان حقی است که عقل و وجدان در برابر آن سر تسلیم فرود می آورند و سنت و قرآن را ثابت می کنند.

با همه اینها، یکبار دیگر با ادله روشن، ثابت شد که شیعه امامیه، پیروان راستین سنت پیامبر هستند و «اهل سنت و جماعت»، پیرو

ص: ۱۹۲

بزرگان و رهبران خویش هستند که آنها را از راه راست بدر برده اند. و در تاریکی رها کرده اند. و به دریای ناسپاسی و بیابان سرکشی، انداخته اند.

چنانکه ابن حجر شافعی مذهب می گوید.

و ما خدای جهانیان را سپاس می گوئیم که بندگان خالص خود را هدایت کرد.

ص: ۱۹۳

کسی که در فقه شیعه امامیه جستجو کند، درمی یابد که آنها در احکام فقهی، جز در مسائل نوظهور، (۱) از راه دوازده امام اهل بیت، به پیامبر مراجعه می کنند.

نزد اینان منابع فقه دو تاست، و سومی ندارد: قرآن و سنت، یعنی منبع اول «قرآن کریم» و منبع دوم «سنت پیامبر» است، که درود و سلام خدا بر او باد. نظریات فقهی شیعه از قدیم و جدید، بلکه نظریات ائمه اهل بیت همه اینگونه است. و هیچیک از آنان ادعا نکرده که به رأی شخصی خود عمل کرده یا حکمی از پیش خود صادر نموده است.

هنگامی که امام علی بن ابی طالب را برای خلافت برگزیدند، با او شرط کردند که به شیوه شیخین؛ ابو بکر و عمر عمل کند، حضرت فرمود:

جز به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نخواهم کرد. (۲)

ص: ۱۹۴

۱-۱) - مقصود، اجتهاد علما در زمینه ای است که پس از غیبت امام دوازدهم پیدا شده و نص و دستور روشنی درباره آن در دست نیست.

۲-۲) - در برخی روایات آمده است که فرمود: در غیر آن دو به اجتهاد خودم عمل می کنم که این بخش بر حدیث افزوده شده، و دروغ است. و آن را پیروان مکتب -

ما در بحثهای آینده روشن خواهیم ساخت که او (علیه السلام) همواره به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایبند بود و از آن روی نمی گرداند. و با کوشش فراوان می خواست مردم را به سوی آن بازگرداند، تا آنجا که خلفا بر او خشم گرفتند و مردم از او رنجیدند، زیرا در راه خدا سرسخت و به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایبند بود.

امام باقر (علیه السلام) همواره می فرمود: اگر ما از پیش خود با شما سخن بگوییم، هم خودمان گمراه شده ایم، و هم شما را گمراه کرده ایم، ولی ما با نشانه ای روشن از خدا و پیامبر با شما سخن می گوییم.

بار دیگر می فرمود: ای جابر! اگر ما با شما از روی میل خود سخن بگوییم و نظریات شخصی خود را برای شما بیان کنیم، بیچاره می شویم بلکه روایاتی از پیامبر نگهداری کرده ایم، مانند اینکه آنها زر و سیم خود را ذخیره می کنند و از اینها با شما سخن می گوییم.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می گوید: به خدا سوگند! ما نه از روی خواهش دل، یا نظر شخصی خود سخن نمی گوییم. ما جز سخن پروردگار خود چیزی را نمی گوییم و هر خبری که به شما دادیم، از رسول خداست و

ما با نظر خود چیزی نمی‌گوییم.

دانشمندان و محققان نیز این را از ائمه اهل بیت می‌دانند، و چیزی را در زمینه رأی و قیاس و استحسان، یا غیر قرآن و سنت از آن ثبت نکرده‌اند.

حتی اگر به سید محمد باقر صدر، مرجع بزرگ معاصر مراجعه کنیم؛ می‌بینیم در رساله عملیه خود که درباره فقه عبادات و معامله نوشته شده، به نام «الفتاوی الواضحه» می‌گوید: لازم می‌دانیم اشاره‌ای مختصر به منابع اصلی خودمان در استنباط فتاوی واضحه داشته باشیم که آنها - همان گونه که در آغاز سخن آمد - عبارتند از روایات ارزشمندی که از راه راستگویان پرهیزکار در نقل حدیث، از مذاهب مختلف به ما رسیده است. (۱) ولی مجوز شرعی برای پیروی از قیاس و استحسان و مانند آنها نداشته‌ایم تا بر آنها اعتماد کنیم.

آنچه دلیل عقلی نامیده می‌شود، به این معنا مجتهدان و اخباریان درباره جواز عمل به آن اختلاف دارند و ما چیزی پیدا نکردیم که اثبات آن متوقف بر دلیل عقلی به این معنا باشد، هر چند ما عمل به آن را جایز می‌دانیم، زیرا هر چه با دلیل عقلی ثابت شود، در عین حال از کتاب یا سنت، قابل اثبات است.

و چیزی که «اجماع» نامیده می‌شود، ما آن را در کنار کتاب و سنت، یک منبع جداگانه نمی‌شناسیم، جز در برخی موارد که به عنوان وسیله

ص: ۱۹۶

اثبات، بر آن اعتماد می کنیم.

بنابراین، دو مصدر اصلی در نزد ما «قرآن و سنت» است و از خدای بزرگ می خواهیم که ما را از پیروان آن دو قرار دهد. و هر کس به آن دو چنگ بزند، به ریسمان محکمی چنگ انداخته که بریده نمی شود و خدا شنوا و داناست. (۱)

آری، ما این پدیده را همیشه در میان شیعه، حاکم می دیدیم، چه در زمانهای گذشته و چه در زمان حال. و آنها جز بر این دو اعتماد نمی کنند. و هیچ یک از آنها فتوایی ندارند که از قیاس یا استحسان برخاسته باشد. و داستان امام صادق (علیه السلام) با ابو حنیفه معروف است که چگونه او را از قیاس بازداشت و در سخنان خود به او فرمود: در دین خدا قیاس مکن، زیرا شریعت اگر با قیاس آمیخته شود، دین از میان می رود. و نخستین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود که درباره آدم گفت: من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

اینها منابع فقه شیعه بود که از زمان امام علی بن ابی طالب تا به امروز به آن مراجعه می کرده اند. اکنون بینیم منابع فقه «اهل سنت و جماعت» چیست؟

ص: ۱۹۷

هرگاه منابع فقه در «اهل سنت و جماعت» را جستجو کنیم، می بینیم که بسیاری از آنها از مرزهای قرآن و سنت - که خدا و پیامبر تعیین کرده اند - به دور هستند.

منابع، نزد آنان، گذشته از کتاب و سنت، سنت خلفای راشدین و سنت صحابه و سنت تابعین است که علمای حدیث هستند و سنت فرمانروایان است که آن را «صوافی الامراء» می خوانند. و سپس قیاس، استحسان، اجماع و سد باب ذرائع است.

چنانکه می بینید این ده منبع در نزد آنان بر دین خدا حکومت می کند.

و برای اینکه بی دلیل سخن نگفته باشیم و توسن زبان را لگام گسیخته به تاخت نیاورده باشیم، یا برخی، ما را به گزافه گویی متهم نسازند، باید چند دلیل از سخنان آنان بیاوریم تا خواننده گرامی در این باره به روشنی نتیجه بگیرد.

ما با «اهل سنت و جماعت» درباره دو منبع نخستین یعنی کتاب و سنت، بحث نمی کنیم، زیرا در آن دو با آنان اختلافی نداریم، بلکه می گوییم واجب هم همین است که به آن دو مراجعه کنیم و نقل و عقل و اجماع، همین را نشان می دهد. و خدای متعال می فرماید:

«ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱).

یعنی: «هرچه پیامبر به شما داد، بگیرید و از هرچه شما را بازداشت، خودداری کنید».

و نیز از باب این آیه است که:

«إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (۲).

یعنی: «هرگاه خدا و رسول به چیزی داوری کردند...».

و دیگر آیات روشنی که نشان می دهد احکام شرعی، تنها از کتاب خدا و سنت پیامبر به دست می آید. ولی گفتگوی ما با آنان درباره منابع دیگری است که از پیش خود افزوده اند.

نخست- سنت خلفای راشدین

آنان به این حدیث استدلال کرده اند که: «بر شما باد به پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من، به آن چنگ بزنید و با چنگ و دندان، آن را نگهدارید» (۳).

در کتاب «همراه با راستگویان» روشن ساختیم که مقصود از خلفای

ص: ۱۹۹

۱-۱ - حشر، ۷.

۲-۲ - احزاب، ۳۶.

۳ - ۳ - ترمذی، ج ۵، ص ۴۳، ح ۲۶۷۶. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵-۱۶، ح ۴۲. شعب الایمان/بیهقی، ج ۶، ص ۶۷، ح ۷۵۱۶. مسند/احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۷.

راشدین در این حدیث، امامان اهل بیت هستند. و اینجا چند دلیل دیگر نیز برای کسانی که آن کتاب را نخوانده اند، می آوریم:

بخاری و مسلم و همه محدثان آورده اند که رسول خدا خلفای خود را در دوازده تن، محدود کرده، و فرموده است: جانشینان من دوازده نفرند که همه از قریشند. این حدیث صحیح، نشان می دهد که مقصود، امامان اهل بیت (علیهم السلام) هستند نه خلفا و فرمانروایانی که خلافت را غصب کردند.

کسی را می رسد که بگوید: خواه مقصود، دوازده امام از اهل بیت باشد، چنانکه شیعه می گوید یا خلفای چهارگانه (راشدین) چنانکه «سنی» می گوید، منابع فقه سه چیز است: قرآن، سنت و سنت خلفا.

و این بنا به مذهب «اهل سنت» درست است، ولی بنا به نظر شیعه درست نیست، زیرا امامان اهل بیت - چنانکه پیش از این گفتیم - چیزی را به اجتهاد خود نیفزوده اند، بلکه تنها سنت جدشان رسول خدا را می گویند که از او آموخته اند و آن را نگهداشته اند، تا در حالت نیاز به مردم نشان دهند.

ولی «اهل سنت و جماعت»، کتابهای خود را با استدلال به سنت ابو بکر و عمر به عنوان منابع قانونگذاری و فقه، پر کرده اند. هر چند اینها با کتاب و سنت، مخالف باشد.

چیزی که بر یقین ما می افزاید اینکه ابو بکر و عمر، مقصود پیامبر در این حدیث نبوده اند، زیرا علی (علیه السلام) نپذیرفت که با سنت آنان حکومت

کند، هر چند صحابه می کوشیدند این شرط را به گردن او بگذارند.

اگر مقصود پیامبر از خلفای راشدین، ابو بکر و عمر بود، علی (علیه السلام) نمی توانست، سخن رسول خدا را زیر پا بگذارد و سنت آنان را رد کند.

پس حدیث نشان می دهد که نه ابو بکر و نه عمر، هیچ کدام از خلفای راشدین نیستند. با اینکه «اهل سنت و جماعت» از خلفای راشدین، جز ابو بکر، عمر و عثمان کسی را اراده نمی کنند، زیرا علی که نزد آنان از خلفا شمرده نمی شده، و مدت‌ها بعد به آنها پیوسته و او را بر فراز منبرها لعنت می کردند، پس چگونه از سنت او پیروی کنند؟!

اگر روایاتی را که جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا آورده از نظر بگذرانیم، درستی عقیده خود را بیشتر می فهمیم.

سیوطی به نقل از حاجب بن خلیفه می نویسد: دیدم که عمر بن عبد العزیز در زمان خلافت خود سخنرانی می کرد، و در خطبه خود گفت:

«آگاه باشید که آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دو یار او، سنت نهاده اند، آن دین ماست و از آن پیروی می کنیم و هر چه را غیر آنان رسم و سنت کرده باشند، رها می کنیم».^(۱)

حقیقت این است که بیشتر صحابه و فرمانروایان اموی و عباسی معتقد بودند که آنچه ابو بکر، عمر و عثمان رسم کرده اند، دین است و باید آن را عمل کنند و در حد آن بایستند.

و اگر این سه خلیفه از ترویج سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کرده باشند

ص: ۲۰۱

چنانکه دیدیم و دانستیم-پس دیگر چیزی نمی ماند، جز آنچه که آنان نگهداشته اند.

دوم: سنت همه صحابه

می بینیم که بسیاری از ادله و شواهد، نشان می دهند که «اهل سنت و جماعت» از سنت همه صحابه بدون استثنا پیروی می کنند.

آنها به یک حدیث دروغ استدلال می کنند که در کتاب «همراه با راستگویان» به طور گسترده درباره آن سخن گفته ایم. این حدیث عبارت است از این جمله که: «یاران من چون ستاره اند از هر یک پیروی کنید، راه را می یابید» ابن قیم جوزیه، این حدیث را دلیل بر حجت بودن نظر صحابی می داند. (۱)

شیخ ابو زهره، به این حقیقت اعتراف می کند و می گوید: می بینیم که آنها یعنی فقهای اهل سنت همه فتوای صحابه را عمل می کنند. سپس در جای دیگر می افزاید:

استدلال به سخنان صحابه و فتوای آنان، شیوه اکثریت قاطع فقهاست. و شیعه در این باره با آنان مخالف است. (۲) ولی ابن قیم جوزیه، نظر توده فقها را با ۴۶ وجه تأیید کرده و همه آنها نیرومند هستند...

ص: ۲۰۲

۱-۱) -اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲-۲) -این هم گواهی دیگری از ابو زهره، که ثابت می کند-چنانکه گفتیم-شیعه در دین خدا چیزی جز قرآن و سنت را نمی پذیرد.

ما به شیخ ابو زهره می‌گوییم: چگونه دلیلی که با قرآن و سنت مخالف باشد، نیرومند است؟! همه دلیلهایی که این قیم آورده، مانند تار عنکبوت، سست هستند. و تو خود آنها را از هم پاشیده‌ای و گفته‌ای:

ما می‌بینیم که شوکانی می‌گوید: حق آن است که سخن صحابی، حجت نیست، زیرا خدای سبحان کسی را جز محمد (صلی الله علیه و آله) برای این امت نفرستاده و ما جز یک پیامبر کسی را نداریم. و صحابه و کسانی که پس از آنها آمده‌اند، همه مکلف هستند تا از دین او که در کتاب و سنت آمده، پیروی کنند. و هر کس بگوید که دلیلی در دین خدا غیر از آن دو وجود دارد، در دین چیزی را گفته است که ثابت شدنی نیست. و قانونی آورده که خدا به آن فرمان نداده است. (۱)

درود بر شوکانی که حق را گفته و سخن راست بر زبان رانده است. و تحت تأثیر مذهبگرایی نبوده است. و سخن او با گفته امامان هدایت از عترت پاک، موافق است. و خدا از او خشنود شود و او را خشنود گرداند اگر کردارش هم برابر گفتارش باشد.

سوم: سنت تابعین (علمای اثر)

همچنین می‌بینیم که «اهل سنت و جماعت» نظریات تابعین را عمل می‌کنند و آنها را «علمای اثر» می‌شناسند. و کسانی مانند اوزاعی، سفیان ثوری، حسن بصری، ابن عیینه و بسیاری دیگر، چنانکه آنان همه اتفاق

ص: ۲۰۳

دارند که اجتهادات امامان چهار مذهب فقهی را عمل کنند و از آنان تقلید نمایند، با آنکه آنها از تابعین تابعین هستند.

و اگر صحابه خود به اشتباه خود در بسیاری از امور اعتراف کرده اند، و می گویند که ما چیزهایی را گفته ایم که به درستی آنها اعتقاد نداریم. و ابو بکر در پاسخ مسأله ای می گوید: من نظر خودم را می گویم. اگر درست باشد؛ از خداست، و اگر نادرست بود از من یا از شیطان است. و عمر به یارانش می گوید: چه بسا من به چیزهایی فرمان دهم که به سود شما نباشد، و شما را از کارهایی بازدارم که به سود شماست. (۱)

اگر دانش آنها تا این پایه باشد، و آنها پیرو گمان باشند که جای حق را نمی گیرند، پس چگونه برای مسلمان شایسته است که با آنکه اسلام را می شناسد، کارها و گفتار اینان را سنت معتبر و یکی از منابع فقه بشمارد؟ و آیا پس از این، اثری از حدیث «اصحابی کالنجوم» (یاران من چون ستارگانند) باقی می ماند؟

و اگر حال صحابه که در مجالس پیامبر (صلی الله علیه و آله) حاضر می شدند و از او دانش می آموختند؛ اینگونه باشد، پس حال دیگران که پس از آنها آمده اند، و از آنان دانش آموخته اند و در فتنه ها حضور داشتند، چه

ص: ۲۰۴

۱- ۱) - تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۸۱: ما به اینان می گوئیم: اگر دانش شما تا این پایه است، پس چرا خود را از کسانی که دانش اولین و آخرین را داشته اند، جلو انداخته اید. و امت را از هدایت و نور آنها، بی بهره ساختید. و در فتنه و نادانی و گمراهی فروبردید؟!

می تواند باشد؟

و اگر امامان مذاهب چهارگانه در دین خدا با نظریات شخصی سخن می گویند و خود آشکارا سخن از احتمال و امکان اشتباه خویش می رانند، و یکی از آنها می گوید: این چیزی است که من آن را درست می دانم. و شاید هم نظر دیگران درست باشد، پس چگونه مسلمانان خود را به پیروی آنان وادار ساخته اند؟!

چهارم: شیوه فرمانروایان

این شیوه نزد «اهل سنت و جماعت» صوفای الامراء خوانده می شود.

و این آیه را دلیل آن می دانند:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)

یعنی: «از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان، فرمانبرداری کنید».

«اولوا الامر» نزد آنان، همان فرمانروایان هستند، هرچند با زور و کودتا بر سر کار آمده باشند. آنها عقیده دارند که این فرمانروایان را خداوند بر گردن بندگان خود سوار کرده، پس فرمانبرداری از آنها و پیروی از سنت و شیوه آنها واجب است!!!

ص: ۲۰۵

۱- ۱) - نساء، ۵۹: ما در کتاب «همراه با راستگویان» با دلایل بسیار، روشن ساختیم که اولوا الامر، پیشوایان هدایت و امامان عترت پاک پیامبر هستند، نه فرمانروایان غاصب. و محال است که خداوند ما را به فرمانبرداری از ستمکاران و تبهکاران و کافران وادار سازد.

ابن حزم ظاهری در پاسخ «اهل سنت و جماعت» می گوید: بنابر آنچه شما می گوید، پس فرمانروایان آنچه را از شریعت خدا و رسول بخواهند می توانند باطل سازند و می توانند بر آن بیفزایند. و در این زمینه تفاوتی میان افزودن و کاستن در دین نیست. و هر کس این را اجازه بدهد، به اجماع امت، کافر است. (۱)

ذهبی به ابن حزم پاسخ می دهد که: این گزارشی نادرست و اشتباهی آشکار است، زیرا همه امت بجز داوود بن علی و پیروان او اتفاق نظر دارند که اولو الامر، حق صدور حکم و فتوا با نظر و اجتهاد را دارند، به شرط آنکه در حادثه مورد نظر، نص وجود نداشته باشد. و می گویند: با علم به نص و گفتار صریح، آنان حق اجتهاد را ندارند. بنابراین روشن می شود که آنان می توانند چیزهایی را که اجازه داده شده بر دین بیفزایند ولی نمی توانند هر چه را بخواهند از دین باطل کنند.

ما به ذهبی می گوئیم: چگونه ادعای اجماع می کنی با آنکه خودت، داوود بن علی و پیروانش را جدا کرده ای؟! او چرا پیروان او را نام نبرده ای؟ و چرا شیعه و امامان اهل بیت را استثنا نکرده ای؟ آیا به نظر تو، آنها بخشی از امت اسلامی نیستند؟! یا تمایل تو به نزدیک شدن به فرمانروایان، تو را واداشته که به آنان اجازه دهی بر دین بیفزایند، تا بر ثروت و شهرت تو افزوده شود؟ آیا فرمانروایانی که به نام اسلام حکومت می کرده اند، چیزی از نصوص قرآنی و نصوص نبوی را می دانستند که در

ص: ۲۰۶

مرز آن توقف کنند؟

و اگر دو خلیفه نخست (ابو بکر و عمر) چنانکه در بحثهای پیشین آمد، با نصوص قرآنی و نبوی مخالفت کرده اند، پس چگونه کسانی که پس از آنها می آیند، به این نصوص که دگرگون شده و تغییر یافته و آثار آن از میان رفته پایبند باشند؟ و اگر فقهای «اهل سنت و جماعت» برای فرمانروایان اجازه می دهند که در دین خدا آنچه می خواهند بگویند، شگفت آور نیست اگر ذهبی از آنان پیروی کند.

در طبقات الفقهاء آمده است که سعید بن جبیر گفت: از عبد الله بن عمر پرسیدم حکم ایلاء چیست؟

گفت: آیا می خواهی بگویند: ابن عمر چنین گفت و ابن عمر چنان گفت؟!

گفتم: آری، و به گفته تو خوشنود و قانع می شویم.

ابن عمر گفت: در این باره باید فرمانروایان سخن بگویند، بلکه خدا و رسول و کسی که از آنان خبر می دهد، باید سخن بگوید.

و از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: رجاء بن حیاة از داناترین فقهای شام شمرده می شد، ولی هرگاه او را غریب می کردم، می دیدم که شامی است و می گوید: عبد الملک بن مروان در این باره چنین و چنان گفته است. (۱)

ص: ۲۰۷

در طبقات ابن سعد از مسیب بن رافع آورده اند که گفت: اگر در چیزی قضاوت شود که در آن باره سخنی نه در قرآن و نه در سنت نیامده باشد، آن را «صوفی الامراء» می خوانند، و کار را به آنان می سپارند. و آنان اهل علم را برای آن کار جمع می کنند، نظر آنان بر هر چه قرار گرفت، همان حق است. (۱)

و ما می گوئیم: قرآن فرموده است:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ». (۲)

یعنی: «اگر حق از خواسته های آنان پیروی کند، آسمان و زمین تباه می شود بلکه حق را برای آنان آورده و بیشتر آنان حق را ناخوش دارند».

پنجم: دیگر منابع فقه، نزد «اهل سنت»

از میان آنها قیاس، استحسان، استصحاب، سدّ باب ذرائع و اجماع، بسیار مشهور است. امام ابو حنیفه در عمل به قیاس و کنار نهادن احادیث، شهرت داشته، چنانکه مالک، در مراجعه به عمل مردم مدینه و سدّ باب ذرائع و امام شافعی در مراجعه به فتوای صحابه، شهرت داشت. و آنان را به درجاتی تقسیم می کرد و «عشره مبشره» (ده تن که مژده بهشت یافته اند) را بر دیگران برتری می داد، سپس مهاجران نخستین، و سپس

ص: ۲۰۸

۱-۱) طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۷۶.

۲-۲) مؤمنون، ۷۰ و ۷۱.

انصار، و سپس مسلمانان پس از فتح (مسلّمه الفتح) را قرار می داد که مقصود همان کسانی هستند که پیامبر آنان را پس از فتح مکه بخشود و آنان اسلام آوردند. (۱)

امام احمد حنبل به خودداری از اجتهاد و پرهیز از فتوا و پیروی از نظر صاحبه-هرچه که باشد-شهرت داشت. خطیب بغدادی از او نقل می کند که مردی از او مسأله ای را درباره حلال و حرام پرسید. احمد به او گفت:

خدا تو را عافیت دهد، از دیگری جز ما بپرس. از فقها بپرس، از ابو ثور بپرس. (۲)

مروزی از او نقل می کند که گفت: از حدیث که راحت شدیم، و در زمینه پرسشهای مردم نیز هر کس از من چیزی بپرسد به او پاسخ نمی دهم. (۳)

بی گمان، احمد بن حنبل، همان کسی است که نظریه عدالت همه صحابه را بدون استثنا مطرح کرده است، و مذهب او در «اهل سنت و جماعت» اثر گذاشته است.

خطیب در تاریخ بغداد، در جلد دوم با سند از محمد بن عبد الرحمان صیرفی آورده است که به احمد بن حنبل گفتم: هرگاه اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسأله ای اختلاف کنند، آیا می توانیم به سخنان آنان نگاه

ص: ۲۰۹

۱-۱ - مناقب/شافعی، ج ۱، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲-۲ - تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۶۶.

۳-۳ - مناقب/امام احمد بن حنبل، ص ۵۷.

کنیم و هر کدام که درست تر است، از آن پیروی کنیم؟

به من گفت: جایز نیست در میان اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اظهار نظر کنی.

گفتم: پس راه چیست؟

گفت: از هر کدام می خواهی پیروی کن.

ما می گوئیم: آیا تقلید کسی که حق را از باطل نمی شناسد، رواست؟ شگفت آور است، احمد که همیشه از فتوا می گریزد، چگونه در اینجا فتوا می دهد از هر صحابه ای که دلت خواست پیروی کن، بی آنکه درباره درستی سخن آنان اندیشه کنی!

پس از این بررسی کوتاه درباره منابع قانونگذاری و فقه در اسلام، از نظر شیعه و از نظر «اهل سنت و جماعت» به روشنی درمی یابیم که بی هیچ پرده پوشی، تنها شیعیان هستند که به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایبندند، و آن را با چیز دیگری عوض نمی کنند، تا آنجا که سنت پیامبر، شعار آنان شده و حتی دشمنان آنها بر این، گواهی می دهند.

ولی «اهل سنت و جماعت» سنت هر صحابی و هر تابعی و هر فرمانروایی را پیروی می کنند. کتابهای آنان و سخنانشان، همه بر ضد آنها گواهی می دهند. و در فصل آینده به یاری خدا-خواهیم دید که کردار آنان چگونه است. و خواهیم دید که کاری به سنت پیامبر ندارند.

ما نتیجه گیری در این باره را به خواننده گرامی وامی گذاریم تا خود دریابند که اهل سنت کدامند و اهل بدعت کدام؟

گفتنی است که شیعیان همواره به منابع فقه از جمله کتاب و سنت، پایبند بودند، و چیزی بر آن نیفزودند، زیرا نصوص کافی نزد امامان آنها درباره همه مسائل مورد نیاز مردم، وجود داشت.

برخی از مردم تعجب می کنند و می گویند امامان اهل بیت، نصوص کافی برای همه مسائل، با وجود پیشرفت زمان از کجا آورده اند؟ برای اینکه واقعیت را به ذهن خواننده گرامی نزدیک کنیم باید به چند مسأله اشاره کنیم:

وقتی مسلمان عقیده داشته باشد که خداوند، حضرت محمد را با شریعتی فرستاده که کامل کننده همه شرایع گذشته و پاسدار آنهاست، تا راه انسانیت را کامل گرداند، و دیگر در این زمینه پس از آن نبوتی نیست و زندگی ابدی آغاز می گردد:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۱)

یعنی: «اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دینها

ص: ۲۱۱

پیروز گرداند».

و اگر مسلمان عقیده دارد که خداوند سبحان از انسان خواسته است که در تمام گفتار و کردار، فرمانبردار احکام او باشد؛ و سررشته کارها را به او بسپارد:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». (۱) «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ». (۲)

یعنی: «هرکس جز اسلام، دینی را بجوید از او پذیرفته نمی شود».

وقتی چنین است، پس ناگزیر باید احکام خدا شامل و فراگیر باشد تا همه نیازهای انسان را در راه دشوار خود، برای پیروزی بر همه موانع و مشکلات و ایستادگی در برابر تهدیدها و رسیدن به هدف اعلام شده، یاری کند. به همین دلیل، خدای سبحان درباره این حقیقت می گوید:

«مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ». (۳)

یعنی: «در کتاب چیزی را ناگفته نگذاشتیم».

بنابراین، چیزی نیست که در کتاب خدا ناگفته مانده باشد، ولی انسان با خرد کوتاه خویش نمی تواند همه چیزهایی را که خداوند سبحان فرموده، دریابد. و این دلیل دارد که بر دانایان پوشیده نیست زیرا خدای سبحان می فرماید:

ص: ۲۱۲

۱-۱) - آل عمران، ۱۹.

۲-۲) - آل عمران، ۸۵.

۳-۳) - انعام، ۳۸.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۱)

یعنی: «هیچ چیز نیست که تسبیح و ستایش خدا نگوید، اما شما تسبیح آنان را نمی فهمید».

عبارت «ان من شیء» (هیچ چیز) نشان می دهد که انسان و حیوان و جماد، تسبیح می کنند. انسان می تواند تسبیح حیوانات و موجودات زنده گیاهی را بپذیرد، ولی نمی تواند تسبیح سنگ را مثلا باور کند، در حالی که خدای متعال می فرماید:

«إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» (۲)

یعنی: «ما کوهها را با او فرمانبردار ساختیم که شامگاه و پگاه تسبیح می کنند».

اگر این را می پذیریم و به آن ایمان می آوریم، ناگزیر باید بپذیریم که در قرآن، همه احکام مورد نیاز انسانها تا روز قیامت وجود دارد، ولی ما آنها را نمی فهمیم، مگر آنکه به کسی مراجعه کنیم که بر او نازل شده و همه معانی آن را فهمیده است. و آن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است.

خداوند می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۳)

یعنی: «ما کتاب را بر تو فرستادیم که روشن کننده همه چیز است».

اگر این را پذیرفتیم و به آن ایمان آوردیم، ناگزیر باید بپذیریم و ایمان آوریم که خداوند سبحان، همه چیز را برای پیامبر، روشن ساخته تا او نیز

ص: ۲۱۳

۱-۱ - اسراء، ۴۴.

۲-۲ - ص، ۱۸.

۳-۳ - نحل، ۸۹.

برای مردم روشن سازد. پس ناگزیر باید بپذیریم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همه چیز را گفته و چیزی را که مردم تا روز قیامت به آن نیاز دارند، ناگفته نگذاشته است، بلکه درباره آن حکمی دارد.

و اگر این توضیح به ما نرسیده، این نتیجه کوتاهی و ناتوانی یا نادانی ماست، یا از خیانت میانجیهایی که ما را به پیامبر ربط می دهند، برخاسته است. یا از نادانستن صحابه و آگاهی نیافتن آنها از چیزی است که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) بیان کرده است.

ولی خدای سبحان، همه احتمالات ممکن را می دانسته و همه حوادث را پیش بینی کرده است. و اجازه نداده که شریعتش تباہ شود، و از بندگان خود، امامانی را برگزیده و دانش کتاب را در میان آنها به ارث نهاده، و بیان آن را به ایشان داده است، تا مردم در پیش خدا بهانه ای نداشته باشند.

خدای متعال می فرماید:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۱)

یعنی: «سپس کتاب را به بندگان برگزیده خویش به ارث دادیم».

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنچه را که مردم به آن نیاز دارند، برای ایشان بیان کرده، و وصّی او علی (علیه السلام) را به علمی که مردم تا روز قیامت به آن احتیاج دارند، اختصاص داده و این به دلیل امتیازاتی بوده که علی (علیه السلام) در میان صحابه دارا بوده، و هوش فراوان و فهمی تیز و حافظه ای نیرومند داشتند و درک هرچه می شنیده از جمله آنها بوده است. بنابراین، پیامبر هرچه را

ص: ۲۱۴

می دانسته به او آموخته و اَمّت را به سراغ او فرستاده و او را به عنوان در دانش خود، معرفی کرده است.

و اگر کسی بگوید که پیامبر خدا برای همه مردم برانگیخته شده و نمی تواند یکی را به دانش اختصاص دهد و دیگران را محروم سازد، می گوییم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره کاری نمی تواند انجام دهد و او بنده ای فرمانبر است که هرچه خدایش به او بفرماید انجام می دهد. و اسلام دین توحید است و بر پایه یگانگی در همه چیز نهاده شده، بنابراین باید مردم را زیر فرماندهی واحدی گرد آورد. و این یک امر بدیهی است که قرآن، عقل و وجدان بر آن گواهی می دهند.

خدای متعال می فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾. (۱)

یعنی: «اگر خدایی جز الله در آن دو (آسمان و زمین) بود، نابود می شدند».

و نیز فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾. (۲)

یعنی: «همراه او خدای دیگری نبوده، وگرنه هر خدایی آفریده های خود را با خود می برد و برخی بر دیگری برتری می جستند».

همچنین اگر خداوند در یک زمان دو پیامبر مرسل می فرستاد، مردم به

ص: ۲۱۵

۱-۱ - انبیاء، ۲۲.

۲-۲ - مؤمنون، ۹۱.

دو امت تقسیم می شدند، و کار به دسته بندی و گروه گرایی می کشید.

خداوند متعال می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۱)

یعنی: «هیچ امتی نیست مگر آنکه در آن بیم دهنده ای آمده است».

و همچنین هر پیامبری وصیی داشته که جانشین او در ملت و امت او بوده تا کار آنها به پراکندگی نگراید و جمعیت آنها از هم نپاشد.

به جان خودم سوگند! که این یک چیز طبیعی است. و همه مردم از دانا و نادان و مؤمن و کافر آن را می دانند. آیا نمی بینید که هر قبیله و حزب و دولتی باید یک رئیس داشته باشد که آن را رهبری کند، و نمی توانند در یک وقت، پیرو دو رئیس و رهبر باشند.

به همه این دلایل، خداوند پیام آورانی از فرشتگان و انسانها برگزیده و آنها را افتخار رهبری مردم داده است و پیشوایان مردم ساخته تا آنها را به فرمان خدا رهبری کنند.

خدای متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۲)

یعنی: «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برگزید و بر جهانیان برتری داد».

و امامانی که خدا آنها را برای جانشینی خاتم رسولان حضرت محمد

ص: ۲۱۶

۱-۱) - فاطر، ۲۴.

۲-۲) - آل عمران، ۳۳.

(صلی الله علیه و آله) برگزیده و آنان امامان هدایت از عترت پیامبرند؛ همگی از خاندان ابراهیم، و نوادگان یکدیگرند، و همینها هستند که پیامبر به آنها اشاره کرده و فرموده است: «جانشینان من پس از من، دوازده نفرند و همه از قریش هستند». (۱)

هر زمانی امامی شناخته شده دارد. و هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و خدای سبحان، امامی را برگزیده و پاک ساخته و معصوم گردانیده. و به او دانش آموخته، و حکمت و دانش جز به شایستگان داده نمی شود.

وقتی که به اصل موضوع مراجعه کنیم که آشنایی امام با همه چیزهایی است که مردم به آن نیاز دارند، از راه نصوصی که در کتاب و سنت آمده است و این نصوص، تا روز قیامت پا به پای نیازهای بشری حرکت می کنند، هیچ کس از امت اسلامی این ادعا را ندارد، جز اهل بیت عصمت (علیهم السلام) که بارها و بارها گفته اند کتاب صحیفه جامعه نزد آنهاست که املائی پیامبر و خط علی بن ابی طالب است. و هرچه مردم تا روز قیامت نیاز دارند، حتی تاوان یک خراش - در آن آمده است.

ما اشاره کردیم که این همان صحیفه جامعه ای است که علی آن را با

ص: ۲۱۷

۱- ۱) - بخاری این حدیث را در صحیح خود، ج ۱، ص ۱۲۷ و مسلم در صحیح خود، ج ۶، ص ۳، با سند آورده اند. و عبارت او این است که همه آنها از بنی هاشم هستند به جای «قریش»، حال چه بنی هاشم باشد و چه قریش، بالأخره همه از خاندان ابراهیم هستند چنانکه معلوم است.

خود همه جا می برد. و بخاری و مسلم در صحاح خود به آن اشاره کرده اند. و هیچ مسلمانی نمی تواند آن را تکذیب کند.

بنابراین، شیعه که به امامان اهل بیت پیوسته اند، در مسائل شرعی، با نصوص قرآن و سنت، حکم می کنند و هرگز ناگزیر نشدند که به چیزی دیگر روی آوردند. و دست کم در طول سه قرن زندگی دوازده امام چنین بوده است.

ولی «اهل سنت و جماعت» ناگزیر شده اند از اجتهاد و قیاس و چیزهای دیگر استفاده کنند، زیرا نصوص کافی در دست نداشته اند و یا امامان آنها از زمان خلافت نخستین خلیفه با آنها آشنا نبوده اند. و اگر خلفای آنان به سوزاندن نصوص بر جای مانده از پیامبر پرداخته اند، و کوشیده اند مردم را از نقل آنها بازدارند و آنها را بپوشانند؛ و وقتی یکی از بزرگان آنها می گوید: کتاب خدا برای ما بس است، و سنت پیامبر را به کناری می اندازد، کاملاً طبیعی است که آنها دچار کمبود نصوص حتی برای بیان احکام قرآن باشند.

همه ما می دانیم که احکام ظاهری قرآن بسیار کم است، و آنها هم همگی نیازمند بیان پیامبر هستند. به همین سبب خدای متعال می فرماید:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». (۱)

یعنی: «ما یاد خدا-قرآن-را بر تو فرستادیم تا آنچه را برای مردم فرود آمده، برای آنها بیان کنی».

ص: ۲۱۸

وقتی قرآن نیز برای روشن شدن احکام و مقصودهای خود نیازمند سنّت نبوی باشد. و وقتی سران «اهل سنّت و جماعت» سنّت بیان کننده قرآن را آتش می زنند، پس دیگر نزد آنان نصوصی نمی ماند که قرآن وصی خود سنّت را بیان کند.

پس از روی ناچاری به اجتهاد و قیاس روی آوردند، و با علما به مشورت پرداختند و به استحسان و منافع آنی و زودگذر روی آوردند.

و باز هم طبیعی است که نیازمند این چیزها باشند، زیرا نصوص در اختیار آنها نبوده و از روی ناچاری به این کارها روی آورده اند.

ص: ۲۱۹

هر مسلمان مکلفی اگر مجتهد نباشد- یعنی نتواند خودش احکام شرعی را از کتاب و سنت به دست آورد- باید از یکی از مراجع جامع الشرائط در زمینه علم، عدالت، پرهیزگاری، زهد و تقوا پیروی کند.

چنانکه خدای متعال می فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (۱)

یعنی: «اگر نمی دانید از آنان که به یاد دارند، پرسید».

وقتی در این مسأله بررسی کنیم می بینیم که شیعه امامیه، همراه با حوادث، پیش رفته اند. و سلسله مرجعیت، در میان آنها هرگز قطع نشده است. و این وضع از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا به امروز ادامه داشته است.

شیعه، تقلید از امامان اهل بیت (علیهم السلام) را تا به امروز ادامه داده اند. و وجود این امامان بیش از سه قرن ادامه یافته، و هیچیک از آنان با سخن دیگری مخالفت نکرده است، زیرا نصوص شرعی از کتاب و سنت پیش همه آنها پذیرفته بوده و هرگز به قیاس و اجتهاد عمل نکرده اند. و اگر کرده بودند، اختلاف در میان آنان نیز فراوان بود، چنانکه

ص: ۲۲۰

در میان پیروان «اهل سنت و جماعت» روی داده است.

از اینجا برمی آید که مذهب «اهل سنت و جماعت» خواه حنفی یا مالکی یا شافعی یا حنبلی، بر پایه نظریات یک تن نهاده شده که از زمان پیامبر، دور بوده است. و پیوندی با پیامبر نداشته است.

ولی مذهب شیعه امامیه، از دوازده امام به تواتر به ما رسیده. و همه آنها هم از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند و پسر از پدر نقل می کنند، و هر کدام می گویند: حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حدیث علی، حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله) و حدیث رسول الله، حدیث جبرئیل (علیه السلام) است و سخن او سخن خداست:

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۱)

یعنی: «اگر از پیش کسی جز خدا آمده بود، در آن ناهماهنگی بسیار می یافتند».

سپس مرحله پس از غیبت امام معصوم فرارسید که مردم را به تقلید از دانشمند فقیه جامع الشرائط، رهبری کردند.

سپس یک رشته فقیهان مجتهد از آن زمان تا به امروز، پدید آمده اند و این رشته، قطع نشده، و در هر روزگاری در میان امت، یک یا چند مرجع شیعه بوده است که مردم از آنها تقلید می کرده اند. و رسائل عملیه ای داشته اند که در آنها احکام به دست آمده از کتاب و سنت را آورده اند.

ص: ۲۲۱

اجتهاد تنها در مسائل نوظهور است که در این قرن، به سبب پیشرفت علم و تکنولوژی پیش آمده، مانند پیوند قلب، و اعضای دیگر بدن یک انسان به انسان دیگر. یا باروری مصنوعی، یا معاملات بانکی و مانند آنها.

در میان این مجتهدان، هر کدام که اعلم باشد، مرجع اعلاّی شیعه نامیده می شود. و رهبر دینی این طایفه و رئیس حوزه های علمیه می گردد.

و مراجع دیگر به او احترام می گذارند.

شیعه در هر روزگاری از فقیه زنده ای تقلید می کند که خود با مشکلات مردم آشناست و مسائل آنها را از نزدیک می بیند و آنها از او می پرسند و او جواب می دهد.

به این ترتیب، شیعه در هر زمانی بر دو منبع اصلی شریعت اسلامی یعنی کتاب و سنت و نصوص بر جای مانده از امامان عترت، پافشاری کرده، و علمای آنها از قیاس و نظریات شخصی، بی نیاز شده اند، زیرا شیعه، سنت پیامبر را گردآوری و حفظ کرده از زمان علی بن ابی طالب که صحیفه جامعه را داشت. و در آن همه مسائل مورد نیاز مردم تا روز قیامت را نوشته بود، و امامان از فرزندان او یکی پس از دیگری آن را به ارث می برده اند و مانند طلا و نقره آن را ذخیره می کرده اند.

ما سخن آیت الله شهید صدر را در رساله عملیه اش نقل کردیم که فرمود جز به قرآن و سنت، اعتماد نمی کند.

یادآوری سخن شهید صدر، تنها از باب نمونه بود، و گرنه، همه مراجع شیعه-بدون استثنا-همین را می گویند.

با این بحث کوتاه در مسأله تقلید شرعی و مرجعیت دینی، برای ما روشن شد که شیعه امامیه اهل قرآن و سنت نبوی هستند که مستقیماً از علی (دروازه شهر علم پیامبر) و آن عالم ربّانی و رهبر دوم امت پس از پیامبر نقل شده است، همو که در قرآن، جان پیامبر نامیده شده است. (۱)

هر کس به این شهر درآید و از راه دروازه آن وارد شود، بر چشمه زلالی می رسد و پیمانہ اش لبریز می گردد و دردهایش درمان می شود، و دستگیره استواری را به دست می آورد که جداشدنی نیست؛ زیرا خدای متعال می فرماید:

«وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». (۲)

یعنی: «به خانه ها از درهای آن وارد شوید».

و هر کس بخواهد از راهی غیر در وارد شود، دزد نامیده می شود، و نمی تواند به خانه درآید. و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نمی داند و خدا او را بخاطر نافرمانیش کیفر می دهد.

ص: ۲۲۳

۱-۱ - اشاره است به این آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ». (آل عمران، ۶۱) که حضرت پس از فرود آمدن این آیه، علی را فراخواند. مسلم آن را در صحیح خود در باب فضایل علی (علیه السلام) آورده است.

۲-۲ - بقره، ۱۸۹.

تقلید و مرجعیت نزد «اهل سنت و جماعت»

هرگاه مسأله تقلید و مرجعیت را نزد «اهل سنت و جماعت» بررسی می‌کنیم، سرگردان می‌شویم که چگونه می‌توان، اینان را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوند داد. همه ما می‌دانیم که «اهل سنت و جماعت» در تقلید به امامان چهار مذهب، یعنی ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل مراجعه می‌کنند، که هیچیک پیامبر را ندیده و با او هم‌نشین نبوده‌اند.

در حالی که شیعه، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیروی می‌کنند که در سراسر زندگی خود از پیامبر جدا نشد و پس از او نیز از دو جوانان بهشت؛ امام حسن و امام حسین و پس از آن دو، از امام علی بن الحسین زین العابدین و پسرش امام باقر و نواده اش امام صادق (علیهم السلام) پیروی می‌کنند. و «اهل سنت و جماعت» در آن زمان وجود نداشته و تاریخ نیز نمی‌گوید که کجا بودند. و امامشان که بوده، و در احکام شرعی و حلال و حرام از روز درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا ظهور و پیدایش چهار مذهب، چه می‌کرده‌اند؟

از این پس، این چهار مذهب، یکی پس از دیگری در صحنه تاریخ پدیدار شدند، و هر یک در دوره ای به خواست فرمانروایان عباسی -

چنانکه در بحث پیشین گفتیم-مورد توجه قرار گرفتند.

پس از آن، یک مجموعه ای پدید می آید که چهار مذهب را زیر یک شعار فریبنده گرد می آورد، و آنها را «اهل سنت و جماعت» می نامد و همه دشمنان علی و عترت پاک، گرد آن شعار جمع می شوند. و همه هوا داران سه خلیفه نخستین و زمامداران بنی امیه و بنی عباس به آن می پیوندند و مردم نیز خواه و ناخواه از آن پیروی می کنند، زیرا دولت‌ها با وعده و وعید، مردم را بر آن وامی دارند، مردم نیز بر دین پادشاهان خود هستند.

سپس می بینیم که «اهل سنت و جماعت» پس از درگذشت چهار امام خود، در اجتهاد را بر روی علمای خویش می بندند و تنها تقلید از این امامان مرده را اجازه می دهند.

شاید علت اصلی آن باشد که فرمانروایان، ترسیده اند، آزاداندیشی مایه پیدایش ناآرامی و آشوبهایی شود و منافع آنان و موجودیتشان را به خطر اندازد!

«اهل سنت و جماعت» ناگزیر شدند از انسان مرده ای تقلید کنند که او را ندیده اند و درست نمی شناسند. و حتی به عدالت، پرهیزگاری و دانش او اعتماد ندارند، و تنها به گذشتگان خود خوشبین بودند که هر کدام یک رشته مناقب خیالی برای امام خویش روایت می کنند و بیشتر آنها هم خواب و خیال و ظن و گمان است. و به این ترتیب، هر یک به آنچه دارند، شادمان هستند.

اگر امروز فرهنگیان و دانشگاهیان «اهل سنت و جماعت» در رسواییهایی که همان گذشتگان روایت کرده اند، نیک بنگرند، و

تناقض گویی برخی از آنها را ببینند که کار را به جنگ و تکفیر میان آنها کشانده اند، در موضوع خود در برابر این پیشوایان، تجدیدنظر می کردند و راه درست را می یافتند.

از این گذشته، چگونه یک مسلمان خردمند، در این زمان از کسی پیروی می کند که از مسائل جدید این روزگار، چیزی نمی داند، و اگر از او چیزی پرسد نمی تواند پاسخ دهد؟ به یقین امام مالک و ابو حنیفه و دیگران در روز قیامت از «اهل سنت و جماعت» بیزاری می جویند و می گویند: پروردگارا ما را به کار اینان که ما آنها را ندیده ایم، و آنها هم ما را ندیده اند، مؤاخذه مفرما. و ما هرگز به آنها نگفته ایم که تقلید از ما واجب است.

من نمی دانم، اگر خداوند از «اهل سنت و جماعت» دربارهٔ تقلین پرسد؛ چه جوابی به او خواهند داد؟ سپس پیامبر می آید و بر آنها گواهی می دهد و نمی توانند شهادت او را رد کنند و بگویند ما از بزرگان و رهبران خود فرمان می بردیم.

و اگر پرسد: آیا در قرآن یا سنت پیامبر دستوری و پیمانی یا دلیلی برای پیروی از چهار مذهب داشتید؟

پاسخ آن روشن است، و دانش بسیاری نمی خواهد، زیرا نه در قرآن و نه در سنت، چیزی در این باره نیست، بلکه هم در قرآن و هم در سنت، دستور صریح به پیروی از عترت پاک و دور نشدن از آنها آمده است.

شاید آنها بگویند:

«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ» (۱)

یعنی: «پروردگارا! دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا کار نیک انجام دهیم».

و پاسخ این خواهد بود که هرگز! این سخنی است که شما می گوید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: پروردگارا! اَمّت من، قرآن را تنها گذاشتند. من آنها را به پیروی از عترت و خاندانم سفارش کردم و سخن تو را درباره دوستی با خویشاوندانم به آنها رساندم، ولی آنها بیعت مرا شکستند و خویشاوندی مرا نادیده گرفتند. و فرزندانم را کشتند و به خانواده من بی احترامی کردند. پروردگارا آنان را از شفاعت من بی بهره ساز!

باز هم در اینجا بر ما روشن شد که «اهل سنّت و جماعت» با پیامبر پیوند و دوستی ندارند، زیرا هرکس از عترت، جدا شود، از قرآن جدا شده، و هرکس از قرآن جدا شود، یار و یآوری نخواهد یافت:

«يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً» (۲)

یعنی: «روزی که ستمکار انگشت به دندان می گیرد و می گوید: ای کاش! همراه پیامبر شده بودم، ای وای بر من! ای کاش فلانی را به دوستی نگرفته بودم! او مرا از ذکر و قرآن پس از آنکه به سویم آمد، دور ساخت و شیطان همواره انسان را تنها می گذارد».

ص: ۲۲۷

۱-۱ - سجده، ۱۲.

۲-۲ - فرقان، ۲۷-۲۹.

آنان همان دوازده امام از عترت پاک پیامبر هستند، به این ترتیب:

* ۱- امیر المؤمنین و رهبر پرهیزگاران و پیشوای دست و روسفیدان و سردار دین و شیر خدا و همیشه پیروز میدان نبرد علی بن ابی طالب (علیه السلام) دروازه شهر دانش که خردها را مات و دلها و جانها را شیفته خود کرده و دلها را روشن ساخته. و اگر او پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود، دین پابرجا نمی ماند.

* ۲- امام ابو محمد حسن بن علی (علیه السلام) سرور جوانان بهشت، و گل بستان پیامبر در این امت، و پرهیزگار پاکدامن و خیرخواه و امین.

* ۳- امام ابو عبد الله الحسین فرزند امام علی (علیه السلام) سرور جوانان بهشت و گل بستان پیامبر، سرور شهیدان و کشته دشت کربلا که جانش را فدای اصلاح امت جدش کرد.

* ۴- امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) و سرور سجده کنندگان.

* ۵- امام محمد بن علی «باقر» (علیه السلام) و سرور سجده کنندگان.

* ۶- امام جعفر بن محمد «صادق» (علیه السلام) که دانش گذشته و

آینده را شکافت.

* ۷- امام موسی بن جعفر «کاظم» (علیه السلام) از دودمان نبوت، گنجینه دانش.

* ۸- امام علی بن موسی «الرضا» (علیه السلام) که از کودکی دانش و حکمت یافته بود.

* ۹- امام محمد بن علی «جواد» (علیه السلام) پیشوای جود و کرم و اخلاق پسندیده.

* ۱۰- امام علی بن محمد «هادی» (علیه السلام) دارای فضل و هدایت.

* ۱۱- امام حسن بن علی «عسکری» (علیه السلام) پیشوای زهد و تقوا.

* ۱۲- امام محمد بن حسن «مهدی» (علیه السلام) که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد. همان کسی که عیسی بن مریم (علیه السلام) پشت سر او نماز می گذارد. و خداوند به وسیله او نور خود را کامل می کند و مؤمنان را خوشنود می سازد.

اینان پیشوایان شیعه هستند که شمار آنان دوازده نفر است. و اگر می گویند «شیعه امامیه، یا اثنا عشریه، یا جعفریه» مقصود ایشان هستند، نه دیگری. و هیچ گروهی از این امت، جز این فرقه، به امامت آنان عقیده ندارد.

وقتی آیات قرآنی را که درباره اینان نازل شده، و گویای فضل و

شرف و منزلت و پاکی گوهر آنان است و پاکی دل و مقام والای آنان را نشان می دهد، مانند آیه مودت، آیه تطهیر، آیه مباحله، آیه ابرار، آیه صلوات و درود و غیر اینها- که زیاد است- را از نظر بگذرانیم، این مطالب روشن می شوند.

و هرگاه احادیث نبوی را درباره فضیلت و پیشوایی آنان برای امت و عصمت آنان در نظر آوریم، به یقین، امامت آنها را می پذیریم، و می یابیم که آنان مایه نگهداشتن این امت، از گمراهی و تنها راه رهایی و رهایی این امت هستند.

و به خوبی می فهمیم که شیعه رستگار است، زیرا به ریسمان استوار الهی چنگ زده که همان دوستی آنان است. و رشته استوار و ناگسستی خدا همین دوستی آنان است. و شیعه به این ترتیب بر کشتی نجات سوار شده و از خطر غرق و نابودی رسته است.

به این ترتیب با یقین کامل می گوئیم که شیعه امامیه پیرو سنت محمدی است:

«لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفِّ بَصَرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا». (۱)

یعنی: «تو این را نمی دانستی و ما پرده از کارت بر انداختیم و چشم بصیرتت بیناتر گردید».

ص: ۲۳۰

آنها همان چهار خلیفه ای هستند که پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر کرسی خلافت نشستند. و «اهل سنت و جماعت» برتری آنان را بر حسب ترتیب خلافتشان می دانند. و آنان را از مردم دیگر برتر می شناسند.

این چیزی است که امروز می شنویم. و در بحثهای گذشته دریافتیم که امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نزد آنان از خلفای عادی هم شمرده نمی شد، تا چه رسد به خلفای راشدین!!! و امام احمد بن حنبل در دو قرن و نیم بعد، او را به کاروان خلفا رساند. و پیش از آن بر منبرهای سراسر جهان اسلام و امپراتوری اموی، او را لعنت می کردند!!!

برای تحقیق بیشتر و اطمینان خواننده گرامی از این حقیقت تلخ، باید به این نکات توجه کنیم: گفتیم که عبد الله بن عمر از بزرگان فقهای «اهل سنت و جماعت» است. و مالک در موطأ و بخاری و مسلم در صحیح خود و دیگر محدثان، همه به سخن او اعتماد کرده اند.

این مرد از ناصبیهایی بزرگ بود، در تاریخ به دشمنی آشکار با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) شناخته شده اند. و تاریخ به

ما می گوید که از بیعت با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) خودداری می کرد، ولی در عوض، خود با شتاب، داوطلب بیعت با حجاج ملعون، دشمن خدا و رسول شد!! (۱)

عبد الله بن عمر هنگامی که می گوید: علی (علیه السلام) هیچ برتری و فضیلت و منقبتی ندارد!! او را در درجه ای پایین تر از عثمان بن عفان قرار می دهد، کینه های درونی خود را بازگو می کند.

دانستیم که او فقط ابو بکر، عمر و عثمان را ترجیح می دهد، ولی علی (علیه السلام) در نظر او مانند مردم کوچه و بازار است، اگر کمتر نباشد!!! در اینجا حقیقت دیگری هم هست که محدثان و تاریخ نویسان آن را

ص: ۲۳۲

۱- ۱) - حجاج بن یوسف ثقفی که در بی بندوباری و بی دینی و اهانت به دین، مشهور بود. حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۵۵۶ و ابن عساکر در تاریخ خود، ج ۴، ص ۲۳۶، آورده اند که حجاج می گفت: ابن مسعود می گوید: قرآنی را که از نزد خدا آمده؛ می خواند، به خدا سوگند!! این یک رجزخوانی از رجزهای اعراب است. و می گفت: هرچه می توانید تقوا پیشه سازید ولی ثواب ندارد، اما فرمانداری امیر المؤمنین عبد الملک بن مروان ثواب دارد. ابن عقیل در النصائح الکافیة، ج ۱، ص ۱۰۶ می نویسد: حجاج در کوفه سخنانی کرد و درباره کسانی که به زیارت پیامبر به مدینه می روند؛ گفت: مرگ بر آنان که بر گرد چند چوب و استخوان پوسیده می چرخند. چرا بر گرد کاخ امیر المؤمنین عبد الملک نمی چرخید؟ نمی دانید خلیفه انسان بهتر از پیامبر اوست!!!

آورده اند، و آشکارا، روانشناسی عبد الله بن عمر و دشمنی او را با علی (علیه السلام) و امامان اهل بیت و عترت پاک پیامبر (علیه السلام) نشان می دهد.

عبد الله بن عمر در زمینه تفسیر حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) که فرموده است:

خلفا پس از من دوازده نفرند؛ می گوید: این امت دوازده خلیفه خواهد داشت که عبارتند از:

ابو بکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذو النورین، معاویه و پسرش پادشاهان سرزمین مقدس، سفاح، سلام، منصور، جابر، مهدی، امین و امیر عصب، همه از بنی کعب بن لوی و همه شایسته اند و کسی مانند آنها پیدا نمی شود!!! (۱)

ای خواننده گرامی! بخوان و بین چگونه این فقیه بزرگ در نزد «اهل سنت و جماعت» حقایق را دگرگون می کند و معاویه و پسرش یزید و سفاح را بهترین مردم می داند، و می گوید همه شایسته اند و کسی مانند آنها یافت نمی شود!

چشم او را کینه توزی و جهل، کور کرده، و بینش او را نیز ابرهای دشمنی پوشانده است. (۲)

ص: ۲۳۳

۱-۱) - تاریخ الخلفاء/سیوطی، ص ۱۴۰، کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷. تاریخ ابن عساکر و ذهبی.

۲-۲) - بخوان و فراموش نکن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیثی که بخاری و مسلم نیز با سند آورده اند می فرماید: دوستی علی بن ابی طالب ایمان و دشمنی با او نفاق است. و منافقین را در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز به دشمنی با علی نمی شناختند.

و به نظر او، علی (علیه السلام) هیچ برتری و فضیلتی ندارد، و معاویه آزاد شده در جنگ و فرزندش یزید کافر و سفاح جنایتکار را بهتر از او می داند. و این از شگفتیهای روزگار است!

عبد الله بن عمر فرزند راستین پدر خویش است. و هر چیزی در جای خود، نباید مایه شگفتی گردد، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. پدرش با همه توان خود کوشید علی (علیه السلام) را از صحنه خلافت کنار بگذارد و در نظر مردم خوار سازد.

و پسر کینه توزش نیز، با آنکه علی (علیه السلام) پس از مرگ عثمان با بیعت مهاجر و انصار به خلافت رسیده، باز هم از بیعت با او خودداری می کند. و حدیث می خواند و چنین وانمود می سازد که علی (علیه السلام) هیچ امتیازی ندارد. و مانند یکی از مردم عادی است!!!

عبد الله بن عمر به دولت امویان بسیار خدمت کرد و معاویه و یزید را به دروغ و با تهمت زدن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تاج خلافت بر سر نهاد و خلافت سفاح و منصور و همه فاسقان بی بندوبار اموی را پذیرفت. و آنان را بر سرور مسلمانان و رهبر مؤمنان - به نص قرآن و سنت - مقدم داشت. و خلافت او را با آنکه واقع شده بود، نپذیرفت، و این شگفت آور است!

ما باز هم به خدمت ابن عمر می رسیم. و در بحث آینده، بیشتر از شخصیت او پرده برمی داریم. با آنکه در این نوشته نیز، اعتبار و عدالت او زیر سؤال می رود، و ساقط می گردد. و در شمار نواصب درمی آید که مذهب «اهل سنت و جماعت» را تأسیس کرده اند. و نزد آنان از

و شما اگر سراسر شرق و غرب زمین را بگردید و در مساجد «اهل سنت و جماعت» نماز بخوانید و با علمای آنها سخن
بگویید، می بینید که همواره ائمه جماعات در هر فرصتی می گویند: عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما!!!

ص: ۲۳۵

نمی پذیرد

پیش از این دانستیم که «شیعه» به پیروی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) هرگز به رأی و قیاس عمل نکرده اند، بلکه آن دو را تحریم کردند، زیرا نصوص رسیده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نزد آنان داوری می کند. و آنها را نسل اندر نسل، به ارث برده بودند و گفتیم که کتاب صحیفه، با هفتاد ذراع طول، همه آنچه را که مسلمانان تا روز قیامت نیاز داشتند، در خود گرد آورده بود.

و نیز دانستیم که اهل سنت و جماعت، ناگزیر بودند به رأی و قیاس عمل کنند، زیرا نصوص نبوی نزد آنان به اندازه کافی وجود نداشت. و آنها از این نظر، دچار کمبود بودند، زیرا بزرگان و رهبران آنها، آن روایات را به دور انداخته و سوزانده بودند. و از نوشتن و گردآوری آنها جلوگیری می کردند!

یاوران اجتهاد و اظهار نظر شخصی، حدیثی را از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ساختند تا مذهب خود را تقویت کنند. و حق را با باطل، درهم آمیزند.

آنان گفتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) معاذ بن جبل را به یمن فرستاد و از او پرسید:

هرگاه از تو بخواهند داوری کنی چگونه داوری خواهی کرد؟

معاذ گفت: با کتاب خدا قضاوت می کنم

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او گفت، اگر در کتاب خدا نیافتی چه می کنی؟

گفت: با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله).

پیامبر فرمود: اگر در سنت پیامبر نیافتی؟ در این هنگام معاذ گفت: اگر نیافتم به نظر خود، اجتهاد می کنم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سپاس خدایی را که نماینده پیامبرش را موفق ساخت که به رضای خدا و رسولش عمل کند.

این حدیث، باطل است، و امکان ندارد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) صادر شده باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چگونه به معاذ می گوید: اگر در کتاب خدا و سنت پیامبر نیافتی؟ در حالی که خدا به پیامبرش می فرماید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۱)

یعنی: «ما کتاب را بر تو فرستادیم که بیان کننده همه چیز است».

و نیز می فرماید: «مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۲).

یعنی: «ما در کتاب، چیزی را ناکفته نگذاشتیم»

و نیز می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳)

یعنی: «هر چه را که پیامبر به شما داد، بگیرید و از هر چه شما را

ص: ۲۳۷

۱-۱ - نحل، ۸۹.

۲-۲ - انعام، ۳۸.

۳-۳ - حشر، ۷.

بازداشت، بازایستید».

و باز هم به پیامبرش می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱).

یعنی: «ما کتاب را به حق برای تو فرستادیم تا میان مردم آن گونه که خدا به تو نشان داده، داوری کنی».

پس چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از این، به معاذ می فرماید: اگر در کتاب خدا و سنت پیامبر نیافتی؟! او آیا این جز اعتراف به این است که کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نارسا بوده اند و همه مسائل قضایی را بیان نکرده اند!

ممکن است کسی بگوید: شاید حدیث معاذ، در آغاز کار تبلیغ بوده که هنوز قرآن به تمامی نازل نشده بوده است. در پاسخ می گوئیم: این سخن، درست نیست.

نخست اینکه: معاذ گفت: با کتاب خدا داوری می کنم. و این نشان می دهد که کتاب خدا نزد آنان به طور کامل حاضر بوده است.

دوم اینکه: این بهانه ای می شود برای هر کس که حکم خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نمی داند، به نظر شخصی خود داوری کند. و به دلخواه خویش قضاوت کند. و زحمت آموختن و یافتن نصوص را به خود ندهد.

سوم اینکه: خدای بزرگ در قرآن کریم می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ

ص: ۲۳۸

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۱)

یعنی: کسانی که بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کنند، کافر هستند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲)

یعنی: کسانی که بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کنند، ستمکارند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۳)

یعنی: کسانی که برخلاف آنچه خدا فرستاده، حکم کنند، فاسق هستند.

چهارم اینکه: کسی که احکام را نداند، حق ندارد به کار قضا و فتوا پردازد، تا زمانی که حکم خدا و پیامبر را فراگیرد.

و اگر خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) حق قانونگذاری داده و فرموده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۴)

یعنی: هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد با وجود حکم و داوری خدا و پیامبرش، از خود انتخاب و اختیاری داشته باشد.

ص: ۲۳۹

۱-۱ - مائده، ۴۴.

۲-۲ - مائده، ۴۵.

۳-۳ - مائده، ۴۷.

۴-۴ - احزاب، ۳۶.

با این همه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتی در یک مسأله هم به نظر شخصی خود یا به قیاس عمل نکرد و اجتهاد ننمود، بلکه همواره پیرو دستورهای خداوند بود، که جبرئیل (علیه السلام) هنگام نیاز برای او می آورد. و روایاتی که در این زمینه، با واقعیت ناسازگارند، همگی ساختگی هستند.

برای اطمینان بیشتر، ما از صحاح «اهل سنت» برای شما دلیل می آوریم. بخاری در صحیح خود، این حدیث را با سند آورده است که:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه با پرسشی روبرو می شد، نمی فرمود: نمی دانم یا واجب نیست، تا آنکه وحی بر او فرود آید. و هرگز با نظر شخصی یا قیاس، سخن نگفت، زیرا خدا درباره او می فرماید: «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱)

یعنی به آنچه که خدا به تو نشان داده است» (۲)

آری، پروردگار جهانیان و بهترین داوران، به پیامبر خود می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (۳)

«ما کتاب را به حق بر تو فرود فرستادیم که تصدیق کننده کتابهای پیش روی آن است و پاسدار آنهاست پس میان آنان به آنچه خدا فرود آورده، داوری کن».

ص: ۲۴۰

۱-۱ - نساء، ۱۰۵.

۲-۲ - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۸ (کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه)

۳-۳ - مائده، ۴۸.

آری این قرآن است که به پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱)

یعنی: «ما کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خدا به تو امر نموده در میان مردم داوری کنی».

اگر پیامبر به رأی و قیاس عمل نمی کرده است و صحاح آنان نیز بر این گواهی می دهد، پس چگونه آنان اجازه عمل به آن را دارند؟! او چگونه با حکم خدا و سنت پیامبر او مخالفت می کنند. و باز هم می گویند: ما «اهل سنت» هستیم. به راستی که شگفت آور است!

بادآوری ضروری

از آنجا که در فصلهای گذشته درباره «اهل سنت و جماعت» سخن گفتیم، باید دانست که مقصود ما مسلمانان امروز نیستند، زیرا بارها دیده ایم که اینان بیگناه هستند. و در آنچه که پیشینیان کرده اند، آنان را گناهی نیست. و گفتیم که اینان قربانیان دستکاری و حق پوشی تاریخی هستند که امویان و عباسیان و پیروانشان برای نابودی سنت پیامبر و بازگرداندن جاهلیت، طرح ریزی کردند.

ما هم از آنان بودیم و در کاروان آنان راه می پیمودیم. و از آنان

ص: ۲۴۱

رهنمود می گرفتیم ولی خدای بر ما منت نهاد و ما را به کشتی نجات رهبری کرد. و ما تنها می توانیم نزد خدا لایه و زاری کنیم که همه امت اسلامی را به این راه، هدایت کند تا چیزی جز حق برجای نماند.

شاید کسی بگوید: دست زدن به اینگونه انتقادات از صحابه و خرده گیری بر آنها، احساسات اکثریت مسلمانان را - که معتقد به عدالت همه آنها هستند - جریحه دار می کند، زیرا اکثریت مسلمین، آنها را بهترین مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند!

ما در پاسخ می گوئیم: باید مسلمانان به خدا و پیامبر، اعتقاد داشته باشند. و به آنچه که این دومی گویند، عمل کنند. و در مرزهایی که آنها گذاشته اند، بمانند. و رهایی و رستگاری مسلمانان و از جمله صحابه، در این است. و هر کس از این مرز پا فراتر نهد. به دوزخ می رود، هر چند عموی پیامبر یا پسر او باشد.

دست زدن به انتقاد از صحابه و جرح و تعدیل آنها به حکم حوادثی که با آن روبرو بوده اند و به سبب آن اختلاف کرده اند، بر ما لازم شده است؛ زیرا آنها مایه اختلاف امت و رنج و مصیبت آنها شده اند.

وقتی هر پژوهشگری با این حقیقت روبرو شود که «اهل سنت و جماعت» دشمنان خانواده پاک پیامبر بوده اند، و از کسانی پیروی می کردند که با اهل بیت (علیهم السلام) جنگیدند و آنها را لعنت کردند، و به کشتن آنها کمر بستند و کوشیدند تا آثار و نشانه های آنان را از میان ببرند، گیج و سرگردان می شود. و دچار شوک می گردد و بر جای خود می خشکد.

به همین دلیل، می بینیم که «اهل سنت و جماعت» اگر بدانند یک محدث، از خوارج یا ناصبیان هوادار عثمان است، او را موثق و عادل می دانند!! و اگر بفهمند که شیعه اهل بیت (علیهم السلام) است، او را متهم می شمارند.

شما می بینید که در کتابهای آنان، آشکارا گفته می شود که روایات صحیحی که درباره فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) رسیده، را دروغ می شمارند. و راوی آن را تضعیف می کنند و می گویند، در سند آن

فلانی است که رافضی (۱) (شیعه) است!!

همچنین احادیث دروغی را که درباره برتری خلفای دیگر و بزرگواری آنها رسیده را می پذیرند، هرچند راوی آن، از نواصب باشد، زیرا نصب (دشمنی با خاندان پیامبر)، پیش آنان، نوعی سرسختی و سختگیری در سنت، به شمار می رود!

ابن حجر، درباره عبد الله بن ادریس ازدی - که یکی از نواصب معروف بوده - می گوید: «او اهل سنت و جماعت و در سنت سختگیر و عثمانی بوده است!» (۲).

و درباره عبد الله بن عون بصری می گوید: «او موثق است؟ اهل عبادت و سرسخت در سنت و بر پیروان بدعتها، سختگیر بوده است. و ابن سعد گفته: عبد الله بن عون بصری، عثمانی بوده است.» (۳)

همچنین درباره ابراهیم بن یعقوب جوزجانی - که به دشمنی با علی (علیه السلام) مشهور بوده - می گوید: «او حریزی مذهب؛ یعنی پیرو

ص: ۲۴۴

-
- ۱-۱) - «رافضی» یعنی کسی که پیرو و دوستدار علی (علیه السلام) است. و خلافت آن سه تن که پیش از او بودند را نمی پذیرد.
 - ۲-۲) - مشهور آن است که «عثمانیان» همان نواصبی هستند که علی (علیه السلام) را کافر می دانند! او را به کشتن عثمان متهم می سازند، و رهبر آنان معاویه فرزند ابو سفیان است که از همه آنها مهمتر بوده.
 - ۳-۳) - تهذیب التهذیب / ابن حجر، ج ۵، ص ۱۴۵. و نیز، ج ۱، ص ۸۲.

مذهب حرّیز بن عثمان دمشقی بوده که همه او را به نصب و دشمنی با آن حضرت، می شناختند (۱)».

ابن حیّان می گوید: «او در سنّت سرسخت و حافظ حدیث بود».

اینجا شایسته است یادآوری کنیم که این ناصبی- که او را به سرسختی در سنّت و حفظ حدیث ستوده اند- از گردهمایی محدّثان بر در خانه خویش، بهره می گرفت. و دخترکی را می فرستاد تا مرغی در دست گیرد، و گرد شهر بگردد و باز آید و بگوید: در شهر کسی را نیافته که این جوجه را برای او سر ببرد، سپس فریاد می کشید و می گفت: سبحان الله! کسی پیدا نمی شود که یک جوجه را سر ببرد. و علی در روز روشن، بیست و چند هزار مسلمان را سر برید!!

با این نیرنگ و زیرکی، ناصبها- این دشمنان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)- می کوشیدند مردم را از حق دور سازند و آنان را با این یاوه گوییها و دروغها، گمراه سازند، تا دل مسلمانان و بویژه محدّثان را از این سخنان پر کنند. و دشمنی و بیزاری از علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در دل آنان جای دهند. و با این کار، دشنام و ناسزا و لعن بر او را روا بشمارند!

شما می بینید که این پدیده تا به امروز نیز کشیده شده و بر

ص: ۲۴۵

۱ - ۱) - نواصب، دشمنان علی و خاندان او هستند. و خوارج، قاسطین، ناکثین و دشمنان او که با وی می جنگیدند و پس از شهادتش، او را دشنام می دادند و لعن می کردند، همه از این گروهند.

خلاف ادعای «اهل سنت و جماعت» در زمان ما که می گویند اهل بیت را دوست دارند و برای سرورمان علی (کرم الله وجهه) از خدا طلب خشنودی می کنند. -به ادعای خوشان- ولی با این همه، هنگامی که حدیثی در فضیلت علی (علیه السلام) روایت می شود، می بینی که به هم اشاره می کنند و آن را به مسخره می گیرند. و تو را به شیعه گری، بدعت و غلو در دین، متهم می سازند!

و هرگاه حدیثی درباره ابو بکر، عمر و هر یک از صحابه دیگر، روایت کنی و از فضیلت و نیکی آنها سخن بگویی و در آن گزافه گویی کنی، از تو می پذیرند و به سخت گوش جان می سپارند و تو را بخاطر دانش فراوانت، گرامی می دارند!

این همان عقیده سلف صالح! آنهاست. تاریخ نگاران آورده اند که امام احمد بن حنبل، هر محدثی را که از ابو بکر یا عمر یا عثمان، انتقاد می کرد؛ ضعیف می شمرد. و ابراهیم جوزجانی ناصبی را -که نام بردیم- بسیار گرامی می داشت و به او نامه می نوشت و نامه های او را بر منبر می خواند و از آنها گواه می آورد!

اگر احمد بن حنبل که خلافت علی (علیه السلام) را بر مردم روزگار خود تحمیل کرد، و او را چهارمین خلیفه دانست، چنین حالی داشته باشد؛ درباره دیگران مگو و مپرس؛ زیرا هیچ یک از فضایل او را نپذیرفتند، و او را در منبرهای جمعه و عید، لعنت کردند!

دارقطنی می گوید: «ابن قتیبه؛ متکلم اهل سنت، به تشبیه، گرایش

داشت. و از عترت (خاندان پیامبر) روی گردان بود (۱).

از اینجا روشن می شود که بیشتر اهل سنت و جماعت، از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی گردان بودند.

متوکل - که اهل حدیث او را محی السنه! می خوانند. و احمد بن حنبل را بسیار گرامی می شمرد. و به بزرگداشت او می پرداخت، و در گماردن قاضیان، از او فرمان می برد - خود بزرگترین ناصبی و دشمن علی و اهل بیت (علیهم السلام) بود، تا جایی که دشمنی و کینه توزی، او را واداشت تا آرامگاه حسین بن علی را زیر و رو کند، و مردم را از زیارت آن حضرت جلوگیری نماید. خواری می در رسائل خویش از او یاد کرده و می نویسد: او تنها به کسانی بخشش می کرد و هدیه می داد که خاندان ابی طالب (علیهم السلام) را ناسزا گویند و از مذهب ناصبها پشتیبانی کنند! (۲)

نیازی به گفتن ندارد که مذهب ناصبها، همان مذهب اهل سنت و جماعت است. و پشتیبان مذهب ناصبها؛ یعنی متوکل، همان محی السنه! است «نیک بیندیشید!».

ابن کثیر می نویسد: اهل سنت و جماعت؛ هنگامی که شنیدند اعمش «حدیث طیرمشوی» را - که در فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده - روایت می کند، او را از مسجد بیرون نمودند و جای او را در مسجد

ص: ۲۴۷

۱- ۱) - لسان المیزان/ ابن حجر، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۲- ۲) - رسائل/ خواری می، ص ۱۳۵.

شستشو کردند! (۱)

آنها همچنین کوشیدند از دفن محمد بن جریر طبری-صاحب تفسیر طبری و تاریخ نویس بزرگ-جلوگیری کنند؛ زیرا او حدیث غدیر خم: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و روایات آن را از راههای گوناگون جمع آوری کرده، و نشان داده بود که این حدیث، متواتر است.

ابن کثیر می نویسد: یکی از کتابهای او را دیدم که در دو جلد بزرگ، احادیث «غدیر خم» را گرد آورده بود. و کتابی دیگر را دیدم که در آن «حدیث طیرمشوی» را جمع کرده بود (۲)

ابن حجر نیز او را در لسان المیزان، یاد کرده و می نویسد: او پیشوایی بزرگ و مفسر؛ مورد اعتماد و راستگوست. و اندکی تشیع و دوستی دارد که زیانی به او نمی رساند (۳)

محدث بزرگ، امام نسائی؛ نویسنده یکی از صحاح ست نزد اهل سنت، هنگامی که کتاب فضائل را درباره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نوشت، از او پرسیدند که فضایل معاویه کدام است؟ گفت: من درباره او فضیلتی نمی شناسم جز اینکه پیامبر درباره اش فرمود: خدا شکمش را

ص: ۲۴۸

۱-۱) -البدایه و النهایه/ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۴۷.

۲-۲) -همان مدرک.

۳-۳) -لسان المیزان/ابن حجر، ج ۵، ص ۱۰۳، شرح حال ابن جریر طبری.

سیر نکند، پس به اندازه ای بر شرمگاهش زدند که بیهوش شد، و او را از آنجا بردند. و از این آسیب، درگذشت.

ابن کثیر در تاریخ خود، دربارهٔ حوادث سال ۳۰۳ در بغداد- که میان شیعه و اهل سنت و جماعت، به مناسبت روز عاشورا- روی داد به ما می گوید: گروهی از اهل سنت، زنی را بر چارپایی نشانند و او را عایشه نامیدند! و برخی نیز نام خود را طلحه و زبیر نهادند و گفتند: ما با یاران علی می جنگیم و با این کار (ابلهانه) گروه بسیاری کشته شدند (۱).

و این همان کاری است که امروز در هند انجام می گیرد. در آنجا اهل سنت و جماعت، در روز عاشورا بر شیعه حمله می برند تا آنان را از به راه انداختن دسته های عزاداری بازدارند. و با این کار، گروهی از مسلمانان بیگناه کشته می شوند.

پس از این بررسی، به روشنی درمی یابیم که ناصبیان که با علی (علیه السلام) به دشمنی پرداختند و با اهل بیت (علیهم السلام) جنگیدند، خود را اهل سنت و جماعت، نامیدند. و نیز پی می بریم که مقصود آنها از سنت و جماعت چیست.

بدیهی است که هر کس دشمن خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد، با جد آنها پیامبر خدا نیز دشمنی دارد. و هر کس دشمن پیامبر باشد، دشمن خدا به شمار می رود.

ص: ۲۴۹

همچنین بدیهی است که دشمن خدا و پیامبر و خاندانش، از بندگان خدا نیست و از اهل سنت هم شمرده نمی شود، مگر آنکه مقصود، سنت شیطان باشد. ولی سنت خدا، همان مهر ورزیدن به خدا، پیامبر و خاندان او و دوستی با آنان و پیروی از رهنمودهای آنان است. خدای بزرگ می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۱)»

«بگو من از شما برای آن پاداشی نمی خواهم جز دوستی با خویشاوندان نزدیکم».

معاویه کجا و علی کجا؟ و رهبران گمراهی کجا و پیشوایان هدایت کجا؟ و اهل سنت و جماعت کجا و شیعیان رادمش کجا؟

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۲)».

یعنی: «این، روشنگری برای مردم و راهنمایی و اندرزی برای پرهیزکاران است».

ص: ۲۵۰

۱-۱) - شوری، ۲۳.

۲-۲) - آل عمران، ۱۳۸.

و خاندانش را

خدا یار و یاور شما باد. در این بخش، ژرف بنگرید و ببینید که در اندرون اهل سنت و جماعت، چه می گذرد. و کینه توزی آنان با خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کجا رسیده که هیچ یک از فضایل و برجستگیهای اهل بیت (علیهم السلام) را رها نکرده اند مگر آنکه در آن دست برده اند.

از آن جمله «صلوات و درود بر محمد و آل محمد» می باشد که در قرآن آمده است. و بخاری و مسلم و همه محدثان از اهل سنت و جماعت، روایت کرده اند که صحابه به هنگام نزول آیه:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۝۱»

به نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند: به ما نشان بده که چگونه بر تو درود بفرستیم، ما نمی دانیم چگونه باید بر تو درود بفرستیم:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد كما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
إِنَّكَ حمید مجید» (۱)

و برخی این جمله را افزوده اند که حضرت فرموده است: «بر من صلوات نا تمام نفرستید». گفتند: ای پیامبر خدا! صلوات نا تمام
چیست؟ فرمود: اینکه بگوئید: «اللهم صلّ علی محمد» و سکوت کنید. خدا کامل است، و جز کامل، چیزی را نمی پذیرد.

و همین باعث شده است که امام شافعی، آشکارا بگوید: «هر کس بر اهل بیت، درود نفرستد؛ نمازش پذیرفته نیست».

در سنن دار قطنی با سند وی از ابو مسعود انصاری آمده است که گفت: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس نمازی
بخواند که در آن بر من و خاندانم درود نفرستد؛ نمازش قبول نیست (۲)».

ابن حجر در الصواعق المحرقة می نویسد: «دیلمی با سند خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده است: دعا به آسمان بالا نمی
رود، مگر زمانی که بر محمد و اهل بیتش درود بفرستند» (۳).

طبرانی در المعجم الاوسط، از علی (علیه السلام) آورده است که: «هر دعایی نگهداشته می شود، تا زمانی که بر محمد و آل
محمد درود

ص: ۲۵۲

۱-۱ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۸.

۲-۲ - سنن دار قطنی، ص ۳۵۵.

۳-۳ - الصواعق المحرقة/ ابن حجر، ص ۱۴۸.

پس از آنکه از کتابهای صحاح اهل سنت و جماعت، چگونگی صلوات بر محمد و آل محمد را دانستیم، و دریافتیم که اگر بنده ای در نماز خود بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود نفرستد، خدا نماز او را نمی پذیرد. و نیز دعای مسلمان، به خداوند نمی رسد تا آنکه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، به خدا سوگند! این فضیلت بزرگی است که محمد و آل محمد، بدان اختصاص یافته اند. و بدان سبب به دیگر انسانها برتری دارند که مردم به وسیله آنها به خدا تقرب می جویند.

ولی اهل سنت و جماعت، نتوانستند تحمل کنند که این فضیلت، ویژه اهل بیت باشد. و اهمیت و خطر آن را دریافتند؛ زیرا ابو بکر، عمر، عثمان و همه صحابه، هر فضیلتی دروغین و منقبت ادعایی که داشته باشند، باز هم به این پایه نمی رسند. و به این برتری دست نمی یابند؛ زیرا آنها هم نمازشان، جز با درود بر علی بن ابی طالب پس از پیامبر، قبول نمی شود؛ زیرا او سرور عترت و بزرگ خاندان پیامبر است. و در این شکی نیست.

آنان به تحریف این فضیلت پرداختند و بخشی را بر آن افزودند، تا جایگاه رهبران خود را در میان صحابه بالا ببرند. و از همان قرن اول تاریخ اسلام نیز، آن را ناتمام و ناقص کردند. و هرگاه کتابی بنویسند، می بینی که صلوات را در آن به صورت ناتمام می آورند. و چون نام محمد یا پیامبر یا

ص: ۲۵۳

رسول خدا را بیاورند، فقط می گویند: «صلی الله علیه و سلم» و نامی از «آل محمد» نمی آورند!

اگر شما با یکی از آنان گفتگو کنید و بگویید: بر محمد صلوات بفرست، می گوید: «صلی الله علیه و سلم» و نامی از «آل» نمی آورد.

و حتی برخی از آنها همان را همچنان تند می گویند و درهم می شکنند که چیزی جز «صلّ و سلّم» از آن نمی شنوی! اولی شما از شیعه عرب یا ایرانی بخواهید که بر محمد صلوات بفرستد، می گوید: «اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد».

در کتابهای اهل سنّت و جماعت، این سخن پیامبر آمده است که بگویید: «اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد» و آن را در زمانهای حال و آینده و به صورت دعا و درخواست از خداوند بخوانید ولی باز هم، تنها جمله «صلی الله علیه و سلم» را می آورند که به صورت گذشته و خبری است، و نامی از «آل» نمی آورند.

رهبر اهل سنّت و جماعت، معاویه فرزند ابو سفیان، کوشید که نام پیامبر را از اذان بردارد (۱) و شگفت آور نیست اگر پیروان او درود بر آن حضرت را کوتاه کنند و دگرگون سازند. و اگر می توانستند بکلی آن را برمی داشتند، ولی هرگز چنین کاری شدنی نیست.

امروز همه گویندگان بویژه وهابیان، همان صلوات تحریف شده را به

ص: ۲۵۴

کار می برند. و صلوات ناتمام می فرستند. و هر گاه بخواهند آن را کامل کنند، این عبارت را بر آن می افزایند «و علی اصحابه اجمعین» یا می گویند: «و علی اصحابه الطیبین الطاهرین» و با این کار، آیه تطهیر را که درباره اهل بیت نازل شده، متوجه صحابه می دانند تا به مردم وانمود کنند که اهل بیت و صحابه، از نظر فضیلت، در یک درجه هستند!!!

آنان دانش تحریف و فریب را از نخستین فقیه و راهنمای بزرگ خود «عبد الله بن عمر» گرفته اند که همواره به دشمنی با اهل بیت، معروف بود.

مالک در موطأ آورده است که عبد الله بن عمر، در کنار قبر پیامبر می ایستاد و بر پیامبر، ابو بکر و عمر درود می فرستاد (۱).

اکنون ای پژوهشگر گرامی! اگر در واقعیت مسأله بیندیشید، می بینید که این بخش افزوده یعنی «صلوات بر صحابه» نه در قرآن آمده و نه در سنت. و قرآن، تنها به صلوات بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) فرمان می دهد. و این فرمان، پیش از همه برای صحابه است؛ زیرا آنها پیش از دیگران، مکلف به اجرای فرامین قرآن بوده اند.

شما این افزودنی را جز پیش اهل سنت و جماعت، نمی یابید. چه بسیار بدعت‌هایی که در دین پدید آوردند، و آن را «سنت» نامیدند! و مقصود آنها نادیده گرفتن فضیلت کسی یا پوشیدن حقیقت چیزی بوده است:

ص: ۲۵۵

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱)

یعنی: «می خواهند نور خدا را با دهانهای خود خاموش کنند و خدا نور خود را کامل خواهد کرد، هر چند کافران را خوش نیامد».

با این بیان، روشن شد که اهل سنت راستین، چه کسانی هستند.

و مدعیان دروغین کیستند؟

ص: ۲۵۶

۱-۱ - صف، ۸.

دروغهایی که حقایق، آنها را افشا می کند

می خواهیم در این فصل، بر هر خردمند و آزاده ای مطلب را روشن کنیم تا اگر تعصب را به کناری نهد. و تیرگیها را از برابر چشمان و خرد خویش بردارد، به حقیقت برسد، و راه را بیابد. ما به او می گوییم: همه سران اهل سنت و جماعت، و پیشوایان آنها، با سنت آشکار پیامبر، مخالفت کرده اند. و آن را پشت سر انداختند. و با کمال میل و رغبت و از روی عمد، آن را رها نموده اند.

مسلمان نباید از آنچه از این و آن می شنوند، فریب بخورد و ستایش و خوشامدگویی دروغین، آنها را از راه بدر برد ما در این نوشتار، تنها چیزهایی را می آوریم که آنها در صحاح و مسانید و تاریخهای خود، یاد کرده اند. ما برخی از این حقایق را در کتابهای پیشین خود به طور گذرا و شتابزده آورده ایم. و در اینجا با شرح و توضیح بیشتری، آنها را مطرح می کنیم، تا خورشید حقیقت از پس ابرهای گمراهی بیرون آید و روشنایی، جایگزین تاریکی گردد.

در گذشته گفتیم که یادآوری، سودمند است. و اگر رویدادهای گذشته

را به صورتهای گوناگون بیان کنیم، خواننده بیشتر از آنها استفاده می کند؛ زیرا چه بسا خوانندگان به سبک ویژه ای علاقه مند می شوند. و بدون خستگی، مطلب را می خوانند. و ما این شیوه را از قرآن کریم آموخته ایم که داستان حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) را در چندین سوره و با چند شیوه مطرح می کند که هریک پشتیبان دیگری می گردند.

ما در اینجا از پیشوایان و سرانی یاد می کنیم که اهل سنت و جماعت، آنان را در اوج علم و فقه می دانند. و از ائمه پاک اهل بیت، برتر می شمارند! در اینجا نامی از آن دسته صحابه نمی بریم که همه، آنها را به فسق و فجور و آلودگی و تبهکاری، می شناسند. و دوری آنها را از اسلام و روح آن می دانند، که از این دسته می توان معاویه، یزید (۱)، عمرو بن

ص: ۲۵۸

۱ - ۱) - ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۶۶ از عبد الله بن حنظله (غسیل الملائکه) آورده است که گفت: به خدا سوگند! ما بر ضد یزید شورش نکردیم مگر آنکه ترسیدیم اگر این کار را نکنیم از آسمان بر سر ما سنگ ببارد. او مردی بود که با نزدیکان خود، رابطه نامشروع برقرار می کرد. و میگساری می نمود و نماز را از دست می نهاد. به خدا سوگند! اگر هیچ کس هم مرا یاری نمی کرد، من برای خدا با او مبارزه می کردم. و آزمایش خوبی می دادم. آری این همان یزید شرابخوار تبهکاری است که گل بوستان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پرپر کرد. و خانواده او را به شهادت رسانید. و شهر پیامبر را غارت کرد. و با این همه، امروز می بینم که در یک کشور اسلامی، کتابی منتشر می شود به نام: «حقائق -

عاص، ابن مروان و مغیره ابن شعبه را نام برد.

اگر سراسر کشورهای عربی و اسلامی را بگردید، می بینید که اهل سنت و جماعت، از اینان به عظمت یاد می کنند. و خیابانها را به اسم آنها، نامگذاری می کنند. و در شخصیت، سیاست و اخلاق نیکوی آنها، کتاب می نویسند. و خلافت آنها را درست می دانند!!!

با وجود این، ما وقت خود را به نوشتن درباره آنها ضایع نمی کنیم تا آنان را رسوا کنیم؛ زیرا برخی از تاریخ نویسان و اندیشمندان آزاده، این کار را به جای ما انجام داده اند، ولی در این تحقیق، ما از پیشوایانی سخن می گوئیم که به درستکاری، عدالت، زهد و تقوا مشهور شده اند. و بیشتر اعتماد اهل سنت و جماعت، به آنها بود تا از نزدیک، دریابیم که چگونه سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تغییر داده اند. و در این امت، بدعتهایی پدید آوردند.

و مایه پراکندگی و گمراهی شدند. و کاخ بلندی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پدید آورده بود، ویران کردند. با آنکه همه عمر خود را در راه مبارزه، برای نگهداری و پابرجا کردن آن، صرف کرده بود.

من از میان سران اهل سنت و جماعت، دوازده شخصیت را برگزیدم که نقش مهمی در مسیر حوادث، و دگرگون ساختن مسائل اساسی دین داشتند. و در تفرقه و پراکندگی امت، دست اندر کار بودند.

ص: ۲۵۹

مقدمه سید محمد جواد مهري ألف

پيشگفتار ۱۳

معناى شيعه ۲۷

معناى اهل سنت ۳۷

نخستين حادثه اى كه مسلمانان را به شيعه و سنى تقسيم كرد ۴۳

دومين حادثه در مخالفت با سنت پيامبر (صلى الله عليه و آله) ۴۶

حادثه سوم كه شيعه را در برابر اهل سنت آشكار ساخت ۴۸

سنت پيامبر (صلى الله عليه و آله) ميان حقيقت و پندار ۵۷

اهل سنت، سنت پيامبر (صلى الله عليه و آله) را نمى دانند ۶۹

دلایل ۷۲

«اهل سنت» و زير پا نهادن «سنت» ۸۰

شيعه در نگاه اهل سنت ۹۷

اهل سنت و جماعت از نگاه شيعه ۱۰۳

معرفى امامان شيعه ۱۰۹

ص: ۲۶۱

امامان «اهل سنت و جماعت» ۱۱۶

معین نمودن امامان شیعه، توسط شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۱۲۶

نصب پیشوایان اهل سنت، توسط فرمانروایان ستمگر ۱۳۷

راز گسترش مذاهب سنی ۱۴۳

دیدار مالک با ابو جعفر منصور ۱۵۲

نکته ای گفتنی برای بحث و تحقیق ۱۵۶

امتحان علمای عصر، توسط حاکم عباسی ۱۶۳

حدیث ثقلین، نزد اهل شیعه ۱۷۴

حدیث ثقلین، نزد اهل سنت ۱۷۸

کتاب الله و عترتی یا کتاب الله و سنتی ۱۸۰

منابع فقه شیعه ۱۹۴

منابع فقه نزد اهل سنت و جماعت ۱۹۸

مطالب ضروری، جهت اكمال بحث ۲۱۱

تقلید و مرجعیت نزد شیعه ۲۲۰

تقلید و مرجعیت نزد اهل سنت و جماعت ۲۲۴

خلفای راشدین نزد شیعه ۲۲۸

خلفای راشدین نزد اهل سنت و جماعت ۲۳۱

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقه اهل سنت و جماعت را نمی پذیرد ۳۳۶

یادآوری ضروری ۲۴۱

مخالفت اهل سنت با اهل بیت، افشاگر ماهیت آنان ۲۴۳

تحریف نمودن اهل سنت صلوات بر پیامبر و خاندانش را ۲۵۱

دروغهایی که حقایق، آنها را افشا می کند ۲۵۷

ص: ۲۶۳

أ- کتابهای دکتر محمد تیجانی:

- ۱- آنگاه هدایت شدم.
- ۲- همراه با راستگویان.
- ۳- از آگاهان پرسید.
- ۴- اهل سنت واقعی - کتاب حاضر -

ب- کتابهای متفرقه:

- ۱- پیشینه سیاسی فکری و هویت تألیف محمد ابراهیم انصاری لاری.
- ۲- در جستجوی حقیقت - تألیف دکتر اسعد وحید القاسم.
- ۳- خاطرات مدرسه تألیف سید محمد جواد مهری.
- ۴- تناسب آیات - قسمتی - از کتاب تمهید - تألیف آیه الله محمد هادی معرفت.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

